

اتحاد کد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اسفند ۱۳۷۷ شماره ۵۹ سال پنجم

انتخابات شوراها، رای مردم و نتایج آن!

انتخابات شوراها، در عمل پیش درآمد انتخابات مجلس در سال آتی بود. این انتخابات تمرینی برای نیروهای حامی خاتمی و مخالف جناح غالب رژیم، برای شکستن سد اکثریت حاکم بر مجلس در سال آینده و با استفاده از تمامی وسائل ممکن بود. همین واقعیت نیز، حدت کشمکش های دو جناح در جریان این انتخابات را توضیح می دهد.

صفحه ۲

نگاهی به برخی رخدادهای مهم ماههای اخیر

گزارش سیاسی هیئت اجرایی سازمان

صفحه ۳

نمایش "بودجه ۷۸" در سه پرده

صفحه ۵

پیامدهای بیست سال انقلاب

سفرنامه مصطفی مدنی در سمینار "ایران در آستانه سال ۲۰۰۰"

صفحه ۱۰

"پدر"

عباس فضیلت کلام

در گذشت

صفحه ۱۴ - ۱۶

نگرشی درباره تشکیلات

سراسری کارگری در

ایران

صفحه ۱۳

ن. ق.

فرهنگ تفاوت و

تفاهم

نوشته ای از محمد مختاری

صفحه ۱۷

درسهای از انقلاب اکتبر

صفحه ۲۶

حیدر

"اوجالان" و بازتاب

مسئله کرد

صفحه ۱۸

کاروان

ائتلاف و انشعاب در چپ

ایتالیا

گزیده‌ای از مباحث

کنگره حزب نوسازی

کمونیستی ایتالیا

ترجمه مهرنوش کیان صفحه ۲۱

بهاران فجسته باد

صفحه ۲۷

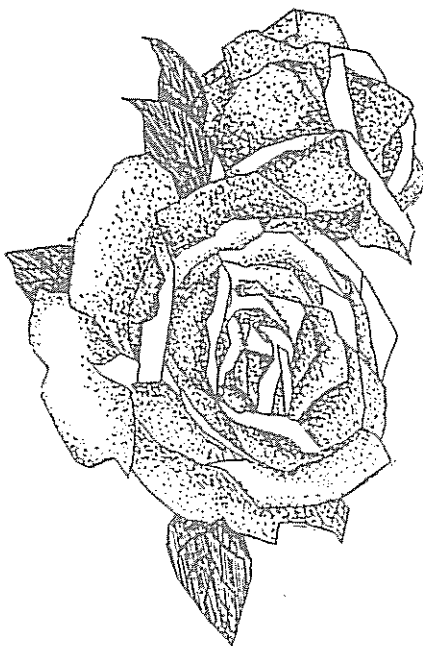
عباس سماکار

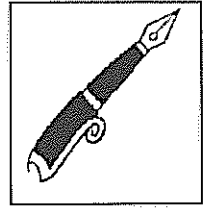
هر روزتان

نوروز

نوروزتان

پیروز باد





انتخابات شوراها، رای مردم و نتایج آن!

بود که بخش مهمی از مردم کشور ما را به پای صندوق های رای کشاند، تا با رای دادن به مخالفین ولی فقیه و جناح مدافع او، یکبار دیگر اراده خود در مقابله با حکومت مذهبی را با رای نه به مدافعین سرسخت آن، به نمایش بگذارند و نشان دهند که هیچ مقاربتی بین خواست آن ها بر اعمال اراده خود بر سر نوشت جامعه و استبداد مذهبی وجود ندارد. حمایت بیدریغ مردم از همه نیروهائی که در تک حمله نیروهای تحت فرمان ولی فقیه قرار داشتند، قبل از همه بیانگر نفرت مردم از این نهاد و از نیروهای فاسد حول و حوش آن است. مشخصه برجسته این انتخابات، حضور زنان است. اگرچه تعداد کاندیداهای زن نسبت به مردان محدود بود، اما تعداد منتخبین زن در مقایسه با مردان، تناسب متفاوتی را نشان می دهد. در بسیاری از شهرها از جمله ارومیه، ساری، قوچان و شهر کرد، زنان کاندیدا بالاترین رای را آورده اند و در شهرهائی مثل شیراز، اردبیل و اصفهان، در ردیف دوم قرار دارند. این واقعیت قبل از همه بیانگر نقش و حضور برجسته زنان در مبارزه علیه حکومت مذهبی است.

پدیده دیگر در این انتخابات، امکان حضور نیروهای مستقل است. این نیروها، اگرچه در شهرهای بزرگ و مراکز درگیری دو جناح اصلی رژیم، کمتر شانس حضور داشتند، اما در مجموع منتخبین باید وزن قابل توجهی را داشته باشند که روزنامه جمهوری اسلامی، از روی آوری مردم به آنها بعنوان بدیل رویگردانی از جناح های حکومتی سخن بگوید.

انتخابات شوراها، در عمل پیش در آمد انتخابات مجلس در سال آتی بود. این انتخابات تمرینی برای نیروهای حامی خاتمی و مخالف جناح غالب رژیم، برای شکستن سد اکثریت حاکم بر مجلس در سال آینده و با استفاده از تمامی وسائل ممکن بود. همین واقعیت نیز، حدت کشمکش های دو جناح در جریان این انتخابات را توضیح می دهد.

بعد از انتخابات شوراها، جناح خامنه ای و بازار، یک گام دیگر و با رای نه مجدد مردم، به عقب رانده شده است و این خود تاثیر مثبتی در فضای جامعه گذاشته، جنبش مبارزه با استبداد مذهبی را یک گام به پیش رانده است.

نیز مهر خود را بر نتایج آن کوبید. نتیجه انتخابات روشن بود. کشمکش های روزهای قبل از انتخابات بر سر حذف برخی از کاندیداهای مهم از جمله معاونین و مشاوران خاتمی، مثل شرایط قبل از انتخابات ریاست جمهوری، بهترین تبلیغ برای خود این نیروها و نیز علیه جناح غالب و منفور رژیم بود. این کشمکش ها نه فقط از حضور بیشتر مردم در انتخابات نکاست، بلکه بر این حضور افزود. آرا عبدالله نوری، که بیش از همه مورد حمله جناح خامنه ای و بازار بود و چند ماه پیش، از طرف اکثریت مجلس از وزارت خلع شده بود و بعد از امضای اقرارنامه اعتقاد بر ولایت فقیه، حق شرکت در انتخابات را مثل کاندیداهای مهم دیگر تهران کسب کرد، نشان داد که بهترین تبلیغ برای هر کاندیدی، حمله جناح ولایت فقیه به اوست.

منطق برگزاری این انتخابات، بهره گیری از رای اعتراضی مردم بود. این رای در این دوره نیز، مثل انتخابات ریاست جمهوری به حساب خاتمی و نیروهای پشتیبان او ریخته شد. این نیروها که تحت عنوان "جبهه مشارکت ایران اسلامی" در انتخابات شرکت کرده بودند، پیروزی بزرگی بدست آوردند و در شهرهای بزرگ مثل تهران، اکثریت قریب به اتفاق کرسی ها را به خود اختصاص دادند. روزنامه سلام، اعلام داشت که ۷۵ درصد از منتخبین از نیروهای این جبهه هستند و جناح دیگر که علیرغم تلاش های هیات های نظارت، قادر به تاثیرگذاری چندانی در نتیجه انتخابات نشد، بعد از انتخابات کوشید که با کاستن از اهمیت شوراها، انتخابات آن ها را نیز دوفاکتو، غیرمهم جلوه دهد و شکست خود را بدین وسیله مستور نماید. روزنامه جمهوری اسلامی، شکست جناح ولی فقیه را شکست همه جناح ها اعلام داشته، و نتیجه انتخابات را "عدم گرایش مردم به جناح های سیاسی و روی آوردن آنها به افراد مستقل و غیر وابسته دانست. عسگرآولادی یکی از سخنگویان اصلی جناح ولایت فقیه و بازار، این انتخابات را "آزمونی" دانست که "خیلی موفق نبود" و دلیل خود بر این "خیلی موفق نبودن" را شرکت فقط ۶۰ درصد حائزین حق رای در انتخابات و کمتر بودن آن نسبت به انتخابات دوم خرداد دانست.

انتخابات شوراها، بعد از دوم خرداد، دومین انتخابات در حیات جمهوری اسلامی

انتخابات شوراها شهر و روستا، روز هفتم اسفند ماه برگزار شد. این انتخابات در نوع خود، اولین انتخابات در این وسعت بود که در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی صورت می گرفت و رسماً نظارت استصوابی شورای نگهبان بر بالای سر آن نبود. با این وجود شرایط حاکم بر این انتخابات نیز مثل تمامی انتخابات دیگر در جمهوری اسلامی، ضددمکراتیک بود. تمامی نیروهای اپوزیسیون از حق شرکت در آن محروم بودند و تنها کسانی حق کاندیداتوری داشتند که معتقد به ولایت فقیه بوده و از صافی هیات های نظارت گذشته باشند. در این انتخابات نیز، علیرغم عدم حضور شورای نگهبان، هزاران نفر از لیست کاندیدها حذف شدند و بخشی نیز، برای باقی ماندن در این لیست، مجبور به امضای اقرارنامه اعتقاد به ولایت فقیه شدند.

در انتخابات شوراها، بر طبق آمار وزارت کشور، ۳۳۶ هزار نفر داوطلب شده بودند، که حدود دویست هزار نفر از آن ها انتخاب شدند. با این وجود، بنا به گزارش وزارت کشور، در بیش از ۳۱ هزار روستای کم جمعیت و نزدیک به سه هزار و پانصد روستای متوسط و پرجمعیت، به دلیل به حد نصاب نرسیدن داوطلبان، انتخابات برگزار نشده است. بر طبق همین آمار، حدود ۲۳ میلیون و ششصد هزار نفر در این انتخابات شرکت کردند و ثقل اصلی این انتخابات چه به لحاظ تعداد کاندیدها و چه از نقطه نظر شرکت مردم در شهرهای بزرگ، قرار داشت.

برگزاری انتخابات شوراها، مهم ترین اقدام دولت خاتمی از آغاز تاکنون بود. تدارک این انتخابات، از همان نخستین روزهای تشکیل دولت خاتمی، بعنوان اولویت درجه اول در پیش رو گذاشته شد و هدف از آن از یک طرف واگذاری بخشی از اختیارات دولت مرکزی در محدوده های محلی به شوراها شهر و روستا، از طرف دیگر و قبل از همه، بهره گیری از پتانسیل موجود در جامعه، بود که در جریان انتخابات ریاست جمهوری خود را آشکار ساخته، خاتمی و نیروهای پشتیبان او را، به مرکز اصلی قدرت پرتاب کرده بود. لازمه ادامه حضور دولت خاتمی، بخصوص در مقابل فشار جناح غالب رژیم، در گرو بهره گیری از این نیرو و در میدان نگهداشتن مردم بود. انتخابات شوراها نشان داد که این نیرو، همچنان حضور فعال دارد و در این انتخابات

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

نگاهی به برخی رخدادهای مهم ماههای اخیر

تغییر، جابجائی هاشمی رفسنجانی و نزدیکی مجدد او به جناح خامنه ای و بازار است.

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و زمانی که جناح خامنه ای و بازار، شرایط را برای قبضه کامل قدرت مهیا می دید و با توجه به پاره ای اختلافات با رفسنجانی و جناح او، راه را بر ادامه ائتلاف با این نیرو، به انحاء مختلف می بست، رفسنجانی و کارگزاران سازندگی او، به فکر چاره افتاده و راه ادامه حیات خود در حکومت را در نزدیکی به نیروی موسوم به خط امام جستند و وارد ائتلاف با این نیرو در مقابل جناح خامنه ای و بازار شدند. حاصل این ائتلاف، عمیق تر شدن شکاف درون حکومت و فرصتی بود که در انتخابات ریاست جمهوری، بدست مردم افتاد تا با رای "نه" خود به حکومت، در صف بندی های درون حکومت نیز دخالت کنند. نتیجه غیرقابل انتظار انتخابات، نه تنها جناح غالب رژیم را به شکل بی سابقه ای مفتضح نمود، بلکه تخم وحشت نسبت به آینده رژیم را در دل شخص رفسنجانی نیز کاشت و رفسنجانی علیرغم سخنان پرطمطراقش درباره استقبال مردم از نظام، خود به خوبی آگاه بود که شرکت بی سابقه مردم در انتخابات ریاست جمهوری قبل از همه، رای نه به حکومتی است که وی از جمله معماران اصلی آن بوده است.

طی شش ماهه اخیر، حوادث، رفسنجانی را، برای حفظ موقعیت خود و جستجوی کرسی های مطمئن تر، بار دیگر در جهت همراهی و همگامی با جناح خامنه ای و بازار، سوق داده است و موضع گیری های او را در مواجهه با رخدادهای مهم ماههای اخیر، به جریانات و باندهای وابسته به جناح خامنه ای، نزدیک تر ساخته است. همین امر، یعنی نزدیکی به خامنه ای و شرکا، خود نه فقط موضوع اختلاف بین رفسنجانی و کارگزاران طرفدار او، بلکه موضوع اختلاف نظر در بین خود کارگزاران نیز شده است.

این جابجائی، کاملاً مشهود است و از چشم نیروهای حامی خاتمی، یعنی "مجمع روحانیون مبارز"، "مجاهدین انقلاب اسلامی" و بویژه روشنفکران مذهبی و گردانندگان نشریات وابسته به این نیروها، پنهان نمانده است. این نیروها، با درک این واقعیت تلاش می کنند که خاتمی را به فاصله گرفتن بیشتر از این جناح رفسنجانی، ترغیب نمایند.

در این میان شخص خاتمی، که به جز شعارهای خود که در فضای مختنق جامعه ما، زمینه های عینی ندارند، برنامه ای ندارد، در برآیند جناح بندی های درون حکومت، درجا زده است. نه خواسته است که به مردم تکیه نماید و نه قادر شده است مولفین خود در انتخابات را حفظ کند و در جنگ فرسایشی با جناح غالب رژیم، که مراکز کلیدی قدرت را در دست دارد، زمان را نیز بتدریج

همسرش، هم چنین ربودن و کشتن محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، اعتراضات در مقابل اقدامات سرکوبگرانه حکومت ابعاد گسترده ای به خود گرفت. همین امر نیز به خاتمی و نیروهای حول و حوش او که موقعیت خود را در معرض خطر می دیدند، جرات داد که دست به اقدام زده، بخشی از واقعیت آنچه را که از طرف حکومت سازمان داده شده بود، برملا کنند. مهم ترین نکته در این عرصه، اعتراف به نقش وزارت اطلاعات رژیم در سازماندهی و اجرای ترورها و قتل های اخیر بود. واکنش مردم کشور ما، در مقابل یورش به مطبوعات و قتل نویسندگان و سیاستمداران، تلاش مبارزان سیاسی، حرکت سنجیده و بموقع نویسندگان، عکس العمل مسئولانه برخی محافل مطبوعاتی و فرهنگی در داخل کشور، حرکت گسترده و چشمگیر احزاب، سازمان ها، انجمن ها، محافل و شخصیت های سیاسی و فرهنگی در خارج از کشور، تلاش های پیگیر رسانه های همگانی فارسی زبان و هم چنین همبستگی بخش مهمی از محافل سیاسی و فرهنگی و مدافع حقوق بشر در سطح بین المللی، از جمله عواملی بودند که بر تشمت و اختلاف در درون حکومت بر سر تداوم قتل ها، دامن زده، نه فقط جلوی ادامه این اقدامات جنایتکارانه را سد کردند، بلکه ارتجاع را یک بار دیگر در موضع تدافعی قرار داده، به جنبش حق طلبانه مردم جان تازه ای بخشیدند.

علاوه بر جنبش های اعتراضی فوق، طی شش ماه گذشته، جنبش های اعتراضی و مطالباتی کارگران، ابعاد گسترده ای به خود گرفته و برجستگی خاصی یافته است. هم چنین جنبش دانشجویی، گام های مهمی در جهت تامین استقلال شکل های دانشجویی و مبارزه با سیاست رژیم در راه اندازی بسیج دانشجویی و در واقع ایجاد یک نیروی سرکوب نظامی در دانشگاه، به پیش برداشته و با طرح مجدد شعار معروف جنبش دانشجویی در دوران رژیم پهلوی "اتحاد، مبارزه، پیروزی"، جهت گیری خود را مشخص نموده است.

جنبش نوپای خانواده ها و وابستگان اعدام شدگان، ترور شدگان و مفقودالثرشدگان سیاسی، پای به عرصه وجود گذاشته، و با امضاء نامه های اعتراضی سرگشاده برای پی گیری سرنوشت عزیزانشان، خود را علنی کرده است. جنبشی که باید خواست های آن، مورد پشتیبانی قرار گرفته و طی اقدامات هماهنگ در مرکز توجه مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر قرار گیرد.

۲- تغییرات جدید در صف بندی های درون حکومت.

شتاب حوادث اجتماعی، طی ماههای اخیر، تغییر در توازن درون حکومت را سرعت و قطعیت بیشتری بخشیده است. محور اصلی این

مطلب زیر، گزارشی است که هیات اجرایی سازمان از برخی از مهم ترین رویدادهای سیاسی ماههای اخیر، به پلنوم کمیته مرکزی، در اواسط بهمن ماه گذشته ارائه کرده است. این گزارش، برای بحث در کمیته مرکزی تهیه شده بود و مورد رای گیری قرار نگرفت.

طی شش ماهه گذشته، حوادث مهمی در کشور ما اتفاق افتاده است. جابجائی نیروها در درون حکومت و تغییر مداوم در توازن قوا در سطح جامعه، به نفع جنبش مردم هم چنان ادامه دارد. مهم ترین روندهای تحولات چند ماهه اخیر را می توان در عرصه های زیر جمع بندی نمود:

۱- طی شش ماهه گذشته، حمله به جنبش مردم و مقابله با مخالفین رژیم، وارد فاز کاملاً جدیدی شد.

نقطه تحول در حمله به دستاوردهای مردم و سرکوب آزادیخواهان، مرحله تدارک قبضه کامل مجلس خبرگان از طرف جناح خامنه ای و بازار، با توجه به تجربه شکست تلخ انتخابات ریاست جمهوری بود. حوادثی مثل تحولات در افغانستان و کشمکش با طالبان بر سر کشتار کارگزاران رژیم در مزار شریف، در خدمت چنین سیاستی در آمدند و با ایجاد فرصت بسیج جنگی در کشور، در واقع بسیج علیه مخالفین، هرچه گسترده تر سازمان داده شد، و بعد از تسخیر مجلس خبرگان و احساس پیروزی ناشی از آن، که با عقب نشینی و سکوت رقبای درونی رژیم همراه بود، نوبت تسخیر فضای جامعه رسید. دستگاه سرکوب به راه افتاد، خامنه ای آشکارا به روزنامه ها اعلام جنگ داد و بلافاصله قانون مطبوعات رژیم را دادرسانی انقلاب با اقدامات خود عملاً نادیده گرفت و طی بیانیه ای رسیدگی به جرائم مطبوعاتی را به وظیفه عاجل خود تبدیل ساخت. دستگیری و تهدید نویسندگان، پرونده سازی علنی علیه آنان، شدت بیشتری گرفت.

یورش به مطبوعات و جامعه روشنفکری که در آستانه انتخابات مجلس خبرگان آغاز گشت، ادامه یافت و به قتل نویسندگان و فعالین سیاسی سرانجام پیدا کرد. سررشته این حملات و این قتل ها، بدست جناح خامنه ای و بازار و در راس آنها جمعیت مؤتلفه اسلامی و شخص خامنه ای بود که در راه اندازی آنها، نقش درجه اول داشت و هدف از آن مختنق ساختن فضای جامعه و وادار نمودن جنبش مردم به عقب نشینی بود.

مقاومت در برابر این یورش ها، در ابتدای امر شکل بطنی داشت. اما با گسترش اقدامات سرکوبگرانه و جنایتکارانه خامنه ای و شرکا، بخصوص بعد از قتل داریوش فروهر و

از دست می دهد، بدون آن که قادر باشد به وعده های انتخاباتی خود عمل کند.

کشاکش شدید بین دو جناح اصلی رژیم، بدون آن که هیچ کدام قادر به حذف دیگری شوند، با افت و خیزهایی ادامه خواهد یافت. به هر اندازه که بحران دامنگیر حکومت اسلامی جدی می شود، به همان اندازه نیز، تقابل جناح های مختلف حکومتی برای پیشبرد راه حل خود در نجبات حکومت از بن بست، شدیدتر می شود. عامل فشار مردم به حکومت، نه فقط جامعه را آبیستن حوادث غیرمنتظره ساخته است، قبل از همه، خود حکومت را در سردرگمی ناشی از این فشار، به سوی اقداماتی غیرمنتظره تر در بالا سوق می دهد.

با تغییرات جدید، در صف بندی های درون حکومت و باتعمیق بحران در جامعه، بر عکس تلاش جناح رفسنجانی در سرپوش گذاشتن بر اختلافات و ممانعت از انعکاس آن در جامعه، اختلافات درون حکومت نیز عمق بیشتری یافته است.

۳- اوضاع اقتصادی و اجتماعی روند وخامت باری به خود گرفته است.

طی ماههای گذشته، از یک سو بر اثر سقوط قیمت نفت، درآمدهای دولت شدیداً کاهش یافته است و ارزش ریال دوباره سقوط کرده است، از طرف دیگر موعد بازپرداخت بخش مهمی از بدهیهای خارجی رژیم فرا رسیده است که این خود نزدیک به چهل درصد درآمد ارزی حکومت را شامل می شود.

در کشور ما، امروز نه تنها بخش مهمی از مراکز تولید به دلیل کمبود مواد اولیه و مایحتاجی که باید از خارج تامین شود، به تعطیلی کشیده شده اند، بلکه دولت حتی قادر نیست حقوق کارمندان خود را نیز پرداخت نماید.

منبع اصلی درآمد رژیم، یعنی فروش نفت، دیگر منبع قابل اتکالی نیست، از این رو در ماههای اخیر، رژیم تلاش نموده است برای جبران کسری بودجه خود، راههای جدیدی را در افزایش درآمد خود، تجربه کند و عملاً به افزایش مالیات های غیرمستقیم که مستقیماً متوجه افزایش نرخ مایحتاج اولیه مردم است، روی آور شود. این امر خود، تورم و گرانی دامن گیر جامعه ما را تشدید نموده، مستقیماً زندگی میلیون ها نفر را در معرض مدت کوتاهی در معرض خطر قرار داده است و بدین وسیله دامنه فقر و خانه خرابی را وسعت هرچه بیشتری می بخشد.

بر اساس گزارش رئیس سازمان برنامه در جلسه غیرعلنی مجلس در دی میاه گذشته، مجموع درآمد دولت از محل فروش نفت، در سال آینده حداکثر ۲۱ هزار و صد میلیارد ریال بالغ خواهد گشت که این رقم در مقایسه با درآمد از همین منبع در سه سال گذشته، یعنی سال های ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ به ترتیب ۲۲۷۰۰، ۲۶۰۰۰ و ۲۴۵۰۰ میلیارد ریال بوده است، نشان دهنده کاهش فاحشی است. به همین دلیل نیز، دولت خاتمی، تدابیر دیگری برای جبران کسری بودجه اش اندیشیده است، که اهم آنها، "کاستن از هزینه ها، افزایش درآمدهای مالیاتی و آنتشار اوراق مشارکت" است که از این سه راه، عملاً تکیه اصلی دولت بر افزایش درآمدهای مالیاتی است که فشار آن عمدتاً بر دوش مردم است.

جمهوری اسلامی، امروز آنچه را که عمومی کرده است، فقر و بیکاری است. هر روز که از حیات این رژیم می گذرد، بخش های بیشتری از مردم کشور ما به زیر خط فقر رانده می شوند. تولید و سرمایه گذاری در کشور ما، اکنون سالهاست که متوقف شده، از یک سو سطح درآمدهای مردم کاهش چشمگیری یافته است، از سوی دیگر قیمت مایحتاج اولیه آنها، هر روز افزایش نجومی پیدا می کند. این همه، ادامه زندگی را برای مردم کشور ما در شرایط فلاکتبار اقتصادی، غیرممکن ساخته است. چشم انداز ورشکستگی هرچه بیشتر اقتصادی، موج جدید افزایش قیمت ها، از جمله عوامل مهمی هستند که سال جدید را آبیستن حوادث انفجاری جدیدی در این یا آن گوشه کشور می سازند.

۴- مناسبات بین المللی رژیم، با مشکلات جدیدی مواجه شده است.

بدون شک مهم ترین دستاورد انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری برای کل رژیم، تغییر و تحول در مناسبات بین المللی و خروج آن از بن بست کامل بود. یکی از مهم ترین موفقیت های رژیم، بعد از این انتخابات، بازگشت سفرای اتحادیه اروپا و عادی شدن مناسبات با جمهوری اسلامی بود که بعد از رای دادگاه میکونوس و فراخواندن سفرای کشورهای اروپائی از تهران و منتفی شدن سیاست به اصطلاح "دیالوگ انتقادی" به بن بست رسیده بود.

مناسبات رژیم با اتحادیه اروپا، طی ماههای اخیر، دوباره با مشکل مواجه شده است. انعکاس حوادث سیاسی، بخصوص سیاست رژیم در کشتار نویسندگان و سیاستمداران و غیره در کشورهای اروپائی و تحریک افکار عمومی این جوامع، دولت های اروپائی را وادار ساخته است که علیرغم گشایش در مناسبات خود با جمهوری اسلامی و دعوت از خاتمی برای دیدار از چند کشور عضو اتحادیه اروپا، سطح مناسبات خود را با رویدادهای داخل ایران مرتبط نموده، لحن خود را با فضای ناشی از انعکاس آن ها، هماهنگ سازند.

۵- اپوزیسیون جان تازه ای گرفته است.

تلاش برای کشف راهها و اشکال مناسب همکاری به مشغله عمومی اپوزیسیون تبدیل شده است.

بعد از انتخاب خاتمی، بخش مهمی از نیروهای سیاسی در داخل و خارج، بار دیگر به امکان تحول از بالا و از طریق اصلاحات تدریجی، دل بسته و بخش عمده ای از امکانات و تبلیغات خود را در این جهت به کار بستند، اما امروز کم نیستند جریانها و شخصیت هایی که با پشت سر گذاشتن آن امیدهای اولیه، از این توهمات روی بر می تابند.

از طرف دیگر، گسترش روزافزون مبارزات مردم در ماههای اخیر به فعالیت نیروهای متکی بر این مبارزات و مدافع اهداف آن ها، اعم از چپ و دمکرات، خون تازه ای تزریق نموده است و اقدامات آنها رو به گسترش نهاده است. واکنش سیاسی و عملی این نیروها، در جریان مقابله با قتل های اخیر، دو وجه از واقعیت این نیرو را به نمایش گذاشت. وجه اول، مبارزه جوی آن در قبال حوادثی از این دست و مصمم بودن در مواجهه با

آن، و وجه دوم، پاشنه آشیل این نیروها، یعنی فقدان ابزارهای ادامه کاری این واکنش ها و عدم وجود پروژه مشخصی برای سازماندهی مبارزه مشترک برای تمامی شرایط و در راستای ایجاد یک آلترناتیو سیاسی.

روشن است که ما در جهت ایجاد یک آلترناتیو دمکراتیک و با خواست سزنگونی جمهوری اسلامی و دمکراتیزه کردن تمامی شئون جامعه و قبل از همه ساختار سیاسی آن بر اساس حق مردم در انتخاب نوع حکومت و چگونگی قوانین حاکم بر آن و نیز به رسمیت شناختن کامل حقوق اقلیت های ملی و قومی از جمله حق تعیین سرنوشت آنها تلاش و فعالیت می کنیم. از نظر ما، جهت حرکت نیروهای آزادیخواه کشور ما، باید رسیدن به چنین هدفی باشد. ما معتقدیم که اصول پلانقرم کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی، مبنای مناسبی برای گفتگو و دعوت به همکاری بین این نیروهاست. در عین حال زمانی که ضرورت یک اقدام سریع قطعی در دفاع از این یا آن خواست معین مردم مطرح است، از نظر ما، اشتراک در برخی از مهم ترین مطالبات جنبش، یعنی به رسمیت شناختن حق حاکمیت مردم، آزادی های بی قید و شرط سیاسی، جدائی دین از دولت از جمله عناصر تعیین کننده ای هستند که می توانند به همکاری و هماهنگی این نیرو در چنین مواردی جهت روشنی ببخشند.

ما معتقدیم که در شرایط کنونی جامعه ما، که به موازات رشد جنبش مردم، قدرت سرکوب حکومت تضعیف شده است و رژیم دیگر قادر نیست به شیوه های تاکتونی خود حکومت کند. هر تلاشی برای سرکوب بیشتر، برخلاف تصور خامنه ای و شرکاء، مقاومت بیشتر مردم را بدنبال خواهد داشت و نه عقب نشینی آنها را. در چنین شرایطی، اپوزیسیون موظف است به اشکال متنوع جنبش های مردمی دقت کرده، بر اساس شناخت از قانونمندی مبارزات مردم، در جهت تقویت حرکت آنها اقدام کند.

بدون شک، خواست آزادی خواست محوری جنبش مردم ماست که در این میان، خواست آزادی ایجاد تشکل ها و نهادهای مستقل از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخوردار است. اپوزیسیون باید با دفاع از خواست تمامی گروههای اجتماعی در این جهت، راههای مشخص تقویت جنبش آنها را کشف و به وظیفه خود در قبال آنها عمل کند.

جنبش چپ موظف است نه فقط پیشاپیش همه جنبش سیاسی، از خواست آزادی های بی قید و شرط سیاسی و از تامین حقوق دمکراتیک تمامی مردم ایران دفاع کند، بلکه در عین حال، راه سازمانیابی جنبش کارگران و زحمتکشان ایران را بمقابله ستون فقرات مبارزات مردم کشور ما برای آزادی از جهنم جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه آزاد، هموار نموده و برای تقویت مبارزه علیه جمهوری اسلامی، صفوف خود را در این مبارزه، با نزدیکی ها و همکاری ها و همگرایی های میان نیروهای چپ، هر چه فشرده تر و متحدتر سازد.

نمایش "بودجه ۷۸" در سه پرده

نظرات "کیزی" را پیش می‌کشیدند ولی اکنون برای این کار توصیه‌های "بانک جهانی" را ترجیح می‌دهند.

دلیلی آشکار برای کسری پنهان بودجه ۷۸ نیز آنست که برخلاف این ادعا که "برآورد دقیق و واقع‌بینانه‌تر درآمدها و هزینه‌ها" یکی دیگر از اصول ناظر بر تهیه و تنظیم بودجه بوده است، ارقام درآمدها، غالباً، بیش از میزان واقعی و قابل تحقق، و حجم هزینه‌ها، اکثراً، کمتر از مقدار واقعی آنها در عمل، برآورد و درج شده است. به طور مثال، درآمد نفت در سال آتی حدود ۱۲ میلیارد دلار پیش‌بینی شده، در حالی که در سال جاری فقط حدود ۹ میلیارد دلار بوده است. بهای نفت برای برآورد میزان درآمد در سال آینده ۱۱/۸ دلار (برای هر بشکه) در نظر گرفته شده، در صورتی که قیمت نفت صادراتی ایران در حال حاضر کمتر از ۹ دلار بوده و در چشم‌انداز کوتاه مدت نیز، اگر هم دچار افت بیشتری نشود، افزایش آن بسیار نامحتمل است. به گزارش نشریه "وال استریت جورنال" در آذرماه گذشته (هنگام ارائه لایحه بودجه) ایران در تلاش برای به دست آوردن ۲ میلیارد دلار به منظور بازپرداخت عاجل بخشی از بدهی‌های خود، فروش نفت به بهای بشکه‌ای ۵/۸ دلار را نیز به خریداران پیشنهاد کرده بود... همین مسئله در مورد برآورد درآمدهای مالیاتی نیز صادق است. افزایش ۵۴ درصدی در مالیات‌ها طی یکسال، با در نظر گرفتن ساختار نظام مالیاتی کشور و همچنین رکود شدید موجود، بسیار غیرواقع‌بینانه است و با توجه به عملکرد گذشته نیز، هر اندازه افزایشی که در وصول عوارض و مالیات‌ها حاصل شود عملاً برگردیده‌ی اقتضای زحمتکش، کم درآمد و محروم تحمیل خواهد شد. در زمینه دریافت وام از خارج، برای جبران بخشی از کسری بودجه واقعی، نیز مبلغی بیش از ۹ میلیارد دلار برای سال آتی پیش‌بینی شده است. این رقم برای سال جاری حدود ۶ میلیارد دلار بوده و حجم کل بدهی‌های خارجی کشور در حال حاضر نیز حدود ۲۲ میلیارد دلار برآورد می‌شود. هر چند که دولت و مجلس با تصویب ۹ میلیارد دلار استقراض خارجی عملاً سقف بدهی‌های تعیین شده برای پایان "برنامه دوم" (سال ۷۸) را نقض کردند، لکن تحقق این رقم نیز بستگی به اوضاع سیاسی داخلی، مناسبات خارجی و شرایط بین‌المللی دارد. در مورد ارقام عمده‌ی هزینه‌ها نیز، با توجه به گستردگی دستگاه بوروکراتیک و رواج حیف و میل و فساد، کنترل حجم هزینه‌ها بسیار دشوار است و هر اندازه "صرفه‌جویی" هم که عملاً حادث شود، از طریق کاهش خدمات عمومی و اجتماعی و یا مخارج "عمرانی" خواهد بود که در هر حالت فشار محرومیت، بیکاری و فقر افزونتری را بر کارگران و زحمتکشان تحمیل خواهد کرد.

عوامل پیش‌بینی نشده بیرونی و بویژه سقوط وحشتناک قیمت‌های جهانی نفت به عنوان علت اصلی نابسامانی‌های موجود مطرح می‌شود. رئیس جمهوری در مقدمه‌ی گزارش خود هنگام ارائه بودجه تاکید می‌کند: "این لایحه در حالی تقدیم

می‌دهد. اما درآمدهای حاصل از مالیات، نسبت به ارقام بودجه سال جاری، از افزایشی معادل ۵۴ درصد برخوردار است. سایر درآمدها، مجموعه ناممکونی از انواع منابع کسب درآمد و اعتبار مانند افزایش بهای کالاها و خدمات دولتی، واگذاری صنایع و شرکت‌های دولتی، فروش ارز، استقراض داخلی و خارجی،... را در برمی‌گیرد.

از کل ۹۲ هزار میلیارد ریال بودجه دولت برای سال آتی، حدود ۶۲ هزار میلیارد به هزینه‌های جاری و نزدیک به ۳۰ هزار میلیارد ریال به هزینه‌های "عمرانی" اختصاص دارد. بیشترین سهم هزینه‌های جاری دولت مربوط به "امور دفاعی و امنیتی" و آموزش و پرورش است. رشد اعتبارات بخش "حفظ نظم و امنیت داخلی" معادل ۱۵ درصد و بخش آموزش و پرورش برابر ۱۲ درصد در نظر گرفته شده است. مجموع اعتبارات مربوط به پرداخت یارانه (سوسید) در این بودجه حدود ۷ هزار میلیارد ریال (به صورت کلی و بدون ذکر اقلام یا انواع آن) درج گردیده است. حدود نیمی از اعتبارات "عمرانی" برای طرح‌های تولید و انتقال نفت و گاز، برق و ارتباطات و راهسازی اختصاص یافته که، به نوبه خود، بیانگر تداوم و تشدید رکود جاری در باقیمانده‌ی بخش‌های عمده فعالیت اقتصادی در سال آینده است.

ارقام ارائه شده از بودجه ۷۸، ظاهراً بودجه‌ای بدون "کسری" را نشان می‌دهد. رئیس جمهوری نیز، هنگام ارائه بودجه به مجلس، همین را می‌گوید: "در مجموع، آنچه اینجانب می‌توانم به عنوان مهمترین جنبه لایحه تقدیمی اعلام کنم، تنظیم بودجه‌ای متوازن و بدون استقراض از بانک مرکزی، به رغم کاهش چشمگیر درآمد حاصل از صادرات نفت است. در واقع، این، موفقیت بزرگی است که با دشواری‌های زیادی به دست آمده است... این، در واقع، دروغی بزرگ و آشکار است که امسال نیز، مثل چند سال گذشته، مرتباً تکرار می‌شود. به عنوان مثال، سال پیش نیز محمد خاتمی بودجه‌ای ظاهراً بدون کسری برای امسال تدوین کرده و از تصویب مجلس گذرانده بود. اما در پایان نیمه‌ی اول سال جاری ناچار شد که "اصلاحیه" (متمم) بودجه‌ای را برای پوشاندن حدود ۱۹ هزار میلیارد ریال (۴۰ درصد) کسری بودجه، از طریق ۶ هزار میلیارد ریال استقراض از بانک مرکزی، پیش فروش نفت، پیش فروش حج و... به مجلس ببرد (اتحادکار، آبان ۷۷). در واقع، از همان زمان که رفسنجانی هنگام ارائه لایحه بودجه ۷۲ و آغاز اجرای طرح نافرجام "یکسان‌سازی نرخ ارز" با اعلام کسری بودجه‌ی "صفر" برای اولین بار در ۲۵ ساله‌ی اخیر، این تخم لق را در دهان سرمداران جمهوری اسلامی شکست، کتمان کسری بودجه به صورت یک "سنت" رایج درآمد. پیش از آن، اگرچه میزان واقعی کسری هیچوقت رسماً اعلام نمی‌گشت ولی وجود آن نیز انکار نمی‌شد، بعد از آن، حذف "کسری" و تنظیم بودجه‌ای "متوازن" به عنوان یکی دیگر از "موفقیت‌های" دولت علم گردید (در ضمن این نیز هست که قبلاً برای توجیه سیاست‌های خود غالباً

در حالی که صدها هزار نفر از کارگران و کارمندان شرکت‌ها و کارخانه‌ها از دریافت دستمزد و حقوق ماهانه‌ی اندکشان محروم می‌مانند، در حالی که هزاران واحد بزرگ و کوچک تولیدی در آستانه‌ی توقف و تعطیلی کامل قرار می‌گیرند، در حالی که سیر صعودی قیمت‌ها شتاب افزونتری یافته و نرخ دلار در بازار "آزاد" از مرز ۷۰۰ تومان فراتر می‌رود و، در یک کلام، در حالی که عوارض بحران عمیق اقتصادی در همه‌ی بخش‌ها و زمینه‌ها کاملاً عیان گشته است، کار بررسی و تصویب لایحه بودجه ۱۳۷۸ دولت در مجلس رژیم آغاز می‌شود.

هر چند که تدوین و تصویب بودجه دولت نمی‌تواند، بطور کلی، فارغ از شرایط حاکم باشد و بناگذر گوشه‌هایی از عوارض بحران فراگیر را بازتاب می‌دهد، اما این بار نیز همانند دفعات پیش این بودجه، به منزله مهمترین سندمالی دولت و به عنوان مجموعه طرح‌ها و تدابیر اقتصادی آن برای سال آتی، اساساً فاقد هر گونه طرح و برنامه‌ای منسجم در جهت مقابله با بحران موجود است. بدین سان، ارائه تصویب آن نیز به نمایش تکراری بدل می‌شود که نه تنها هیچ چشم‌اندازی از بهبود اوضاع و تخفیف بحران اقتصادی نمی‌گشاید بلکه وخامت بیشتر اوضاع و ریاضت و محرومیت افزونتر برای توده‌های مردم، خصوصاً کارگران و زحمتکشان، را به همراه می‌آورد.

پرده یکم

با تقدیم لایحه بودجه توسط رئیس دولت به مجلس، در ۸ آذرماه، نخستین پرده‌ی این نمایش سالانه شروع می‌شود.

بودجه کل کشور برای سال آینده بالغ بر ۲۷۵ هزار میلیارد ریال است. حدود دو سوم آن مربوط به شرکت‌های دولتی، موسسات وابسته به دولت و بانک‌های دولتی است که حساب دخل و خرجشان جداست و غالباً مثل "تیول" این یا آن دسته از حکومتگران عمل می‌کنند و بعضاً به هیچ نهادی، حتی به خود دولت هم، حساب پس نمی‌دهند! بودجه عمومی پیشنهادی دولت حدوداً ۱۰۵ هزار میلیارد ریال است که با کنار گذاشتن حدود ۱۲ هزار میلیارد ریال درآمدها و هزینه‌های اختصاصی، مجموع بودجه دولت برای سال ۱۳۷۸ حدود ۹۲ هزار میلیارد ریال می‌شود.

منابع تامین درآمدهای بودجه، طبق لایحه دولت، عبارتند از: مالیات‌ها ۲۹ هزار میلیارد ریال (معادل ۳۱ درصد کل)، نفت ۲۱ هزار میلیارد ریال (حدود ۲۳ درصد) و سایر درآمدها ۴۲ هزار میلیارد ریال (برابر با ۴۶ درصد کل) است. قابل توجه است که رقم "سایر درآمدها" بیشترین سهم را در تامین درآمدها برعهده دارد. این نیز نمونه‌ای از "ایجاد شفافیت بیشتر در ارقام بودجه" که به عنوان یکی از اصول کلی ناظر بر تهیه و تنظیم بودجه سال ۱۳۷۸ از جانب رئیس جمهوری مطرح شده است، محسوب می‌شود! درآمد حاصل از صدور نفت خام، در مقایسه با رقم پیش‌بینی شده در بودجه ۷۷ حدود ۲۵ درصد، و در قیاس با عملکرد آن در سال جاری نزدیک به ۱۴ درصد، کاهش نشان

مجلس محترم می‌شود که کشور ما به سبب کاهش چشمگیر درآمدهای حاصل از صدور نفت... از لحاظ مدیریت مالی، با وضعیت دشواری روبه روست. همه می‌دانیم که کاهش درآمدهای بودجه دولت، آن هم با چنین دامنه وسیعی، می‌تواند هر حکومتی با مشکلات جدی مواجه سازد... همین حرفها از سوی اکثر مسئولان و مطبوعات حکومتی نیز تکرار می‌شود. پیداست که تنزل شدید بهای نفت در بازارهای جهانی، طی دو سال اخیر، و تأثیرات منفی دامنه‌دار آن بر اقتصاد کشور در نتیجه ی عواملی بروز و تداوم یافته است که غالباً از کنترل کشورهای صادرکننده‌ای مانند ایران خارج است. لکن این نیز پیداست که وابستگی شدید اقتصاد ایران و بیماری مزمن آن سابقه‌ای طولانی دارد و هیچ‌کدام از دولت‌ها، با گرایش‌های مختلف اقتصادی، هیچ گام اساسی برای کاهش این وابستگی و تغییر این وضعیت، در طول بیست سال گذشته برداشته‌اند و اکنون نیز نمی‌خواهند بردارند.

در حالی که سردمداران حکومتی مرتباً به عوامل بیرونی و یا توطئه استکبار جهانی تفرین می‌کنند، هیچکس نمی‌گوید که چرا منابع عظیم ثروت‌ها و درآمدهای داخلی حیف و میل می‌شود؟ چرا شرکت‌ها و موسسات بزرگ دولتی که دارایی‌های کلانی را در اختیار گرفته‌اند و بایستی بخشی از نیازهای بودجه عمومی را تامین کنند، غالباً زیان می‌دهند و زیان آن‌ها نیز بر بودجه سالانه سنگینی می‌کند؟ چرا دلالتان و تجار بزرگ مالیات نمی‌دهند و چرا نمی‌شود از آنها مالیات گرفت؟ نه دولت پاسخگو و نه جناح مقابل آن که حاضر به پاسخگویی به هیچکس نیست، پاسخ نمی‌دهند که چرا بخش بزرگ دیگری از امکانات و ثروت‌های عمومی در قبضه‌ی انحصار نهادها و بنیادهای گوناگون درآمده و حاصل آنها صرف خاصه خرجی‌ها، انباشتن سود و سرمایه برای گروهی معدود و حیف و میل می‌شود؟ هر کدام از جناح‌ها که بنیادها و نهادهای خاص خود را دارند و از مزایای آنها بهره‌مند می‌شوند نه می‌خواهند و نه می‌توانند در این باره پاسخگو باشند. گذشته از اینها، سالانه سهم قابل ملاحظه‌ای از درآمدهای بودجه عمومی نیز، زیر عنوان حمایت از مستضعفان، جانبازان، شهیدان، آزادگان و... به بنیادهای مستضعفان و جانبازان، شهیدان، کمیته امداد امام و... اختصاص می‌یابد (جالب توجه است که امسال نیز، در آستانه بررسی بودجه، محسن رفیق‌دوست در جلسه غیرعلنی مجلس حضور یافته و ضمن شرح فعالیت‌های بنیاد تحت سرپرستی خود، خواستار اختصاص مبالغ بیشتری از بودجه دولت به هزینه‌های آن بنیاد شد).

هیچکس پاسخ نمی‌دهد که حکومتی که امروزه حتی از پرداخت بوقع حقوق ناچیز کارکنان خود باز مانده است، چرا باید دو ارتش جداگانه داشته باشد؟ (هر چند که وجود یکی از آنها نیز عملاً جز در خدمت ارباب و سرکوب مردم نیست) چرا باید نهادها و ارگان‌های موازی دولتی و حکومتی با تحمیل هزینه‌های گزاف به حیات خود ادامه دهند در حالی که کمبودهای اساسی در زمینه خدمات اجتماعی (آموزش، بهداشت، مسکن و...) هم‌چنان گریبانگیر بخش بزرگی از توده‌هاست؟ در شرایطی که دولت از انجام تعهدات و وظایف قانونی و عرفی خود در مورد تامین حداقل خدمات عمومی طفره می‌رود، کسی نیز البته پاسخگو نیست

که چرا اینهمه ریخت و پاش در دستگاه‌های حکومتی صورت می‌گیرد؟ که چرا این‌همه هزینه‌های تشریفاتی و اینهمه گردهمایی‌های نمایشی انجام می‌شود؟...

وقتی که چنین سؤالاتی اساساً امکان طرح و یا اصلاً پاسخی نمی‌یابند، تنها راه چاره آن می‌ماند که بخشی از هزینه‌های ضروری خدمات عمومی و یا عمرانی را حذف کنند، و یا به مصداق مثل معروف برداشتن کلاه از سر علی برای صاحب کلاه کردن ولی از بخشی بردارند و به بخشی دیگر بیفزایند، و به وضع مالیات‌های سنگین‌تر به پردازند و به استقراض بیشتر روی آورند. این همان چیز است که در بودجه سال جاری عمل شده و همان است که بودجه سال آتی در پیش‌رو دارد، و حاصل آن چیزی جز تحمیل فقر و فلاکت شدیدتر برای توده‌های مردم نیست.

خاتمی در گزارش طولانی خود به مجلس، مکرراً، خواستار همکاری کل نظام و همه قوای کشور شده، آنها را به همراهی و همدلی برای رفع مشکلات اقتصادی فرامی‌خواند. لکن هر گاه این همراهی میان جناح‌های رقیب پیرامون جهات اصلی این لایحه بودجه نیز از قبل فراهم شده باشد، عبور از مرحله‌ی تصویب بدین سادگی‌ها میسر نبود. نمونه‌ای از آن، برخورد مجلس به مسئله افزایش بهای بنزین بود. خاتمی ضمن اشاره به افزایش قیمت کالاهای و خدمات دولتی در چارچوب نرخ‌های مصوب قانون برنامه دوم، از مجلس خواست که در مورد بنزین افزایش بهایی بیش از نرخ‌های مذکور را تصویب نمایند. پیشنهاد دولت بالابردن قیمت هر لیتر بنزین از ۲۰ تومان به ۷۵ تومان در سال آینده بود. ولی این پیشنهاد، با توجه به حساسیت و بازتاب سیاسی و اقتصادی آن در میان مردم، بهانه‌ای به دست اکثریت مجلس داد تا این مسئله را به صورت یک دست‌گرمی برای زورآزمایی‌ها و کشمکش‌های بعدی درباره بودجه دولت درآورد.

چند روز پس از تقدیم لایحه بودجه، طرحی دوفوریتی در مورد ممنوعیت افزایش بهای سوخت، در مجلس مطرح، و پس از جر و بحث‌های شدید، دو فوریت آن با ۱۲۰ رای (از ۱۹۷ نفر) تصویب گردید. آنگاه نوبت رسیدگی به این طرح رسید و گروهی از نمایندگان با این عنوان که بالا بردن قیمت بنزین باعث گرانی سایر کالاها می‌شود و این به مصلحت دولت، مجلس و مردم نیست و...، خواستار تصویب این طرح، یعنی جلوگیری از افزایش بهای بنزین بیش از نرخ مقرر در برنامه دوم، شدند و وزیر نفت نیز، در بیین هیاهوی نمایندگان، به مخالفت با این طرح و دفاع از پیشنهاد دولت پرداخت. در وسط این مجادلات، و در حالی که اکثریت مجلس به موفقیت خود در وارد آوردن ضربه‌ای محکم بر دولت خاتمی کاملاً امیدوار به نظر می‌رسید، رئیس جلسه پیشنهاد مسکوت ماندن این طرح را داد و یکی از سردسته‌های جناح اکثریت نیز همین پیشنهاد را تکرار کرد. این پیشنهاد با اکثریت قریب به اتفاق آرا به تصویب رسید! بعداً معلوم گردید که علت این تغییر موضع ناگهانی، دخالت خاتمی بوده است. بدین ترتیب که هنگام بررسی طرح دوفوریتی مربوط به قیمت بنزین، پیامی از دفتر رهبری برای مسکوت ماندن آن مستقیماً به مجلس رسیده و اکثریت مجلس مجبور به عوض کردن نظر خود شده است. بعداً، در

بررسی جزئیات بودجه، بهای بنزین لیتری ۲۵ تومان، نفت سفید و نفت گاز ده تومان تعیین گردید.

پرده دوم

طبق معمول سنواتی، پرده دوم اختصاص به بحث و بررسی کلیات لایحه بودجه در مجلس دارد. این بحث‌ها در ۲۲ دیماه آغاز می‌شود. پیش از آن لایحه تقدیمی دولت در کمیسیون اصلی رسیدگی به بودجه ۷۸ مجلس مورد بررسی واقع شده و آخرین چانه‌زنی‌ها بین دولت و مجلس، یعنی میان جناح‌های عمده حکومتی، انجام گرفته است.

قراش موجود حاکی از آنست که جهت‌گیری‌های اصلی و اقلام عمده بودجه ۷۸ مورد توافق زمامداران هر دو جناح است. این توافق نیز، صرفظنر از هر چیز دیگر، نشان می‌دهد که هیچکدام از آنها هیچ طرح معینی برای مقابله با بحران اقتصادی حاکم ندارند و صرفاً به انجام پاره‌ای اقدامات و یا جابه جایی‌های موردی و مقطعی رضایت داده‌اند.

مخبر کمیسیون بودجه در گزارش خود به مجلس، که در اساس بیانگر نظرات جناح غالب مجلس است، راجع به درآمدهای پیش‌بینی شده می‌گوید: کمیسیون با توجه به جمیع جهات رقم پیشنهادی دولت را برای درآمدهای نفتی که بالغ بر ۲۱ هزار میلیارد ریال است، پذیرفت... درآمدهای مالیاتی هم با توجه به معرفی منابع مودیان جدیدی برای پرداخت مالیات... مورد تصویب کمیسیون قرار گرفت. سایر درآمدها نیز که بالغ بر ۴۲ هزار میلیارد ریال نیز هست مورد تأیید کمیسیون اصلی با اختلافاتی که ارقام زیر آن... مورد پذیرش قرار گرفت. وی ضمن توضیح این که تقاضای دولت برای استفاده از تسهیلات خارجی به صورت بیع متقابل و فاینانس (یعنی استقراض از خارج) مورد تأیید کمیسیون واقع شده، اضافه می‌کند: با پذیرش تبصره ۳۵ سیاست محدود کردن شرکت‌های دولتی، با ادغام و واگذاری‌ها و مناسب کردن شیوه‌های مدیریتی این شرکت‌ها... برای سال ۷۸ هم تکرار خواهد شد. به عبارت دیگر، سیاست خصوصی سازی که از چند سال پیش دنبال و در سال جاری نیز در تبصره ۳۵ بودجه گنجانده شده، در سال آینده هم ادامه خواهد یافت تا بدین طریق نیز بخشی از هزینه‌های جاری تامین گردد.

سپس نوبت به موافقان و مخالفان می‌رسد که نظرات خود را بیان کنند. چهارده تن از نمایندگان به نوبت در پشت تریبون جای می‌گیرند و با حرارت و هیاهوی بسیار در دفاع از کلیات لایحه دولت و یا در انتقاد از آن سخنرانی می‌کنند. بعد از آنها، معاون رئیس جمهوری و رئیس سازمان برنامه و بودجه رشته‌ی سخن را به دست می‌گیرد. وی ضمن قبول برخی از انتقادات نمایندگان، اظهار می‌دارد که بودجه سال آینده با توجه به محدودیت و امکانات، در بهترین شکل ممکن تنظیم شده است. رئیس سازمان برنامه و بودجه نیز نهایتاً خاطر نشان می‌کند که بین لایحه پیشنهادی دولت و مصوبه کمیسیون... تنها یک اختلاف وجود دارد که آن مسئله قیمت فرآورده‌های نفتی است.

با وجود این تأکیدات بر توافقات، ظاهراً هنوز سرنوشت کلیات لایحه بودجه روشن نیست. جناح خامنه‌ای که هیچ فرصتی را در مجلس برای کارشکنی و عقب راندن دولت از دست نمی‌دهد، ظاهراً نمی‌خواهد از فرصت مغتنم رای‌گیری برای بودجه دولت نیز چشم‌پوشی نماید. در راهروهای مجلس شایع است که حدود ۶۰ نفر از نمایندگان

اما در بخش دیگری از همان تبصره، دولت پیشنهاد کرده بود که دو درصد از مجموع اعتبارات مصوب بودجه عمومی سال ۷۸، به طرح ساماندهی اقتصادی کشور اختصاص داده شود. این، در واقع، بارزترین نمود آن چیزی که تابستان گذشته به عنوان طرح اقتصادی دولت خاتمی مطرح شد (اتحادکار، شهریور ۷۷) در بودجه سال آتی بود. این پیشنهاد هم به این دلیل که اعتبارات این تبصره از سر جمع بودجه عمومی کشور باید کسر شود و نیز برنامه مشخصی ندارد از طرف مجلس رد شد. هر چند که پیشنهاد دولت حاوی طرح و تدبیر روشنی نبوده و رد یا تصویب آن نیز تغییر چشمگیری در بودجه ۷۸ پدید نمی آورد، لکن تصویب آن می توانست قدرت مانور بیشتری به دستگاه اجرایی، خصوصاً در مورد جابه جایی اعتبارات، بدهد که مجلس این را از آن دریغ کرد.

بودجه سال ۷۸ در جلسه ۱۱ بهمن از تصویب اکثریت نمایندگان مجلس گذشت تا بعد از تایید شورای نگهبان، جهت اجرا به دولت ابلاغ شود. بدین سان، پرده‌ای آخر نمایش سالانه بودجه هم به پایان رسید، در حالی که با تداوم و تشدید رکود جاری، اخراج کارگران و تعطیلی کارگاه‌ها، معضل بیکاری ابعاد دهشتناکی می‌یابد، نرخ تورم بر پایه شواهد موجود به ۴۰ درصد نزدیک می‌شود، بهای دلار به ۸۵۰ تومان می‌رسد،... و مجموعه عوارض بحران فزاینده چشم‌انداز تیره‌ای در برابر مردم میهن ما نشان می‌دهد.

انتقاد دو قرارداد نفتی جدید

طی دو ماه گذشته، دو قرارداد نفتی جدید بین جمهوری اسلامی و کمپانی‌های خارجی بسته شده است. نخستین قرارداد که در ۲۷ بهمن (۱۶ فوریه) به امضا رسید، در مورد توسعه و بهره‌برداری ذخایر نفتی حوزه «پال» در خلیج فارس، و به ارزش دو بیست میلیون دلار است. این قرارداد دو ساله است و طبق فرمول بای بک (بیع متقابل) منعقد شده است (جهت اطلاع از شرایط عمومی قراردادهای نفتی اخیر رجوع شود به اتحادکار شماره ۵۵، آبان ۷۷).

این قرارداد با شرکت کانادایی «پولوی» و شرکت انگلیسی «برمیر اوپل» به امضا رسیده است. این کمپانی کانادایی، پیش از این نیز، با مشارکت کمپانی اندونزیایی «بکری میناراک»، قراردادی به مبلغ دو بیست میلیون دلار با جمهوری اسلامی منعقد کرده بود.

دومین قرارداد که بین وزارت نفت جمهوری اسلامی و کنسرسیوم نفتی متشکل از شرکت فرانسوی «الف» و شرکت ایتالیایی «آجیب»، در ده اسفند (اول مارس) امضا شد به حوزه نفتی «دورود» در خلیج فارس مربوط می‌شود و مبلغ آن حدود ۵۴۰ میلیون دلار است. در صورت اجرای این قرارداد حجم تولید روزانه ی این حوزه حدود صد هزار بشکه برآورد می‌شود.

سهم عمده را در این قرارداد کمپانی «الف» در اختیار دارد. این کمپانی که در دوره رژیم سابق نیز به فعالیت در ایران مشغول بود، با بستن این قرارداد بار دیگر به عرصه نفت ایران باز می‌گردد.

انتقاد این قرارداد، جدا از امتیازات اقتصادی آن، با حمایت دولت‌های فرانسه و ایتالیا و به طور کلی اتحادیه اروپا صورت گرفته است. دولت آمریکا ضمن اعتراض به این قرارداد، اعلام کرد که آن را در ارتباط با اجرای قانون «داماتو» مورد رسیدگی قرار خواهد داد. وزارت خارجه فرانسه هم ضمن رد دخالت آمریکا، بار دیگر پشتیبانی خود را از بستن این قرارداد با جمهوری اسلامی اعلام داشت.

این امر نبود چون که، در واقع، در سال گذشته و جاری، در حجم زیادی اقدام به فروش اوراق مشارکت کرده که موقع بازپرداخت بهره سنگین آنها بزودی فرا می‌رسد. رئیس سازمان برنامه و بودجه، در مخالفت با اقدام مجلس، ناگزیر به اعتراف شد که «فروش این مقدار اوراق مشارکت به معنی مقروض شدن دولت به مردم با سود سالانه ۲۰ درصد است. قرضی که مشخص نیست چه کسی باید آن را بازپرداخت کند و در حالی که پس از اتمام این طرح‌ها سود مشخص نصیب هیچ دستگاهی نمی‌شود». ولی اکثریت نمایندگان مجلس به خاطر بالا بردن سقف منابع بودجه برای اختصاص اعتبارات بیشتری به طرح‌های مورد نظرشان، این استقراض داخلی را نیز به مجموعه استقراض‌ها افزودند.

وزارت ارشاد اسلامی که در حال حاضر بیش از سایر ارگان‌های دولتی در معرض انتقادات جناح غالب است، هنگام تقسیم بودجه ۷۸ در مجلس نیز از این حملات مصون نماند. بخشی از اعتبارات پیش‌بینی شده برای آن کسرو و، مقابلاً، بر اعتبارات «صدا و سیما»ی رژیم افزوده شد. طبق تبصره ۳۶ به وزارت ارشاد اجازه داده شده که ۲۰ درصد از قیمت آگهی‌های تبلیغاتی تجاری و شهری وصول و هزینه نماید و در عین حال مقرر شده است که ۵۰ درصد مبلغ مذکور به «تبلیغ، ترویج و اشاعه فرهنگ شهادت» اختصاص یابد. در این بودجه، مبلغ ۱۵ میلیارد ریال برای «حوادث احتمالی از قبیل سیل، زلزله و...» در نظر گرفته شده که، بنا به پیشنهاد گروهی از نمایندگان، «مسران جانبازان ۵۰ درصد به بالا» نیز به دنباله «سپس» زلزله و... افزوده شده است.

در لایحه پیشنهادی دولت، معادل ۵۰ میلیارد ریال برای «فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی دانشجویان» و توسعه مشارکت اجتماعی جوانان» (از جمله سهمیه‌ای که انجمن‌های اسلامی رسمی از بودجه دولت دریافت می‌دارند) اختصاص یافته ولی تقسیم‌بندی و توزیع نهایی آن به خود دولت واگذار شده بود. در تغییرات بعدی این پیشنهاد در مجلس، ابتدا مقرر شد که ۱۵ درصد از مبلغ مذکور به «فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی دانشجویان» (تابع وزارتخانه‌های آموزش عالی و بهداشت و درمان) منظور شود. سپس پیشنهاد شد که ده درصد از آن مبلغ نیز به «بسیج دانشجویی» و «بسیج دانش‌آموزی» داده شود، در صورتی که برای این دو نهاد، در ردیف‌های جداگانه‌ای، بودجه در نظر گرفته شده است (برای «بسیج دانشجویی» مثلاً در ردیف مربوط به «تقویت بنیه دفاعی»). این پیشنهاد هم تصویب گردید. آنگاه یکی دیگر از نمایندگان پیشنهاد کرد که ۵ میلیارد ریال از مبلغ فوق نیز به «سازمان تبلیغات اسلامی» (که خود بودجه کلانی دارد) داده شود. این پیشنهاد نیز از تصویب گذشت.

در تبصره ۴۹ لایحه دولت آمده بود که مبلغ ده میلیارد ریال اعتبار برای فعالیت‌ها و طرح‌های مربوط به «گفتگوی تمدن‌ها» در اختیار رئیس جمهوری گذاشته شود. این تبصره در مجلس رد شد. رد آن طبعاً دهن‌کجی آشکاری به خاتمی محسوب می‌شد که «گفتگوی تمدن‌ها» از ابتکارات او بوده است. سرانجام در پی اعتراض تعدادی از نمایندگان و پادرمیانی هیات رئیسه، این مورد دوباره به رای گذشته شد و به تصویب رسید.

این جناح، در یک مهمانی افطاری در منزل یکی از نمایندگان، همدستان شده‌اند که به این لایحه رای منفی بدهند. طرفداران خاتمی در مجلس که گویا این خطر را حس کرده‌اند پیشنهاد رای‌گیری به صورت علنی می‌کنند. اینان می‌خواهند که فهرست اسامی نمایندگان را که به بودجه دولت رای کیود می‌دهند، فراهم آورده و در فرصت مقتضی (مثلاً انتخابات مجلس آتی) از آن بهره‌برداری کنند. نمایندگان جناح اکثریت نیز که با این شگرد رقیبان آشنایی دارند، پیشنهاد رای مخفی می‌کنند. جنجال و درگیری شدت می‌یابد. نمایندگان اقلیت صحن مجلس را ترک می‌کنند. مجلس از رسمیت می‌افتد و رئیس جلسه، بناچار، اعلام تنفس می‌کند.

پس از مدتی، جلسه مجلس رسمیت می‌یابد ولی از ورود خبرنگاران جلوگیری شده، به صورت غیرعلنی برگزار می‌شود. در این نشست غیرعلنی، از جانب هیات رئیسه، به نمایندگان اعلام می‌شود که «طی تماسی با دفتر رهبری، ایشان به رای دادن به لایحه بودجه تاکید داشتند». آنگاه جلسه علنی می‌شود و خبرنگاران نیز به داخل می‌آیند تا رای‌گیری در مورد کلیات انجام گیرد. رای‌گیری با قیام و قعود صورت می‌گیرد و کلیات لایحه بودجه دولت «با اکثریت آرا نمایندگان» به تصویب می‌رسد! در حالی که یکی از نمایندگان اکثریت با عصبانیت اعتراض می‌کند که «این مجلس فرمایشی است. از فردا به این مجلس نمی‌آیم!»

ماجراهایی از این قبیل که ضمناً به نمایش تکراری تقدیم و تصویب بودجه‌ی سالانه «هیجانی» لحظه‌ای می‌بخشند، خواه ناشسی از اختلافات و ناهماهنگی‌های درون جناحی باشند و خواه مانورهایی از پیش طراحی شده، در هر حال، در اوضاع سیاسی حاکم، می‌خواهد به دوست و دشمن نشان دهد که غالب نمایندگان مجلس، در واقع، از کجا دستور می‌گیرند، و در عین حال می‌خواهد به خود خاتمی نیز خاطر نشان کند که تا چه اندازه پیشبرد کارهای دولت وی مدیون دخالت‌های خامنه‌ای است. اما فراتر از اینها، همین رویاندها یک‌بار دیگر بر این واقعیت فاجعه‌بار گواهی می‌دهند که چگونه بودجه سالانه که از محل دارایی‌ها و درآمدهای عمومی حاصل آمده و با کار و زندگی روزمره ی میلیون‌ها نفر ارتباط می‌یابد، بازچیزی دست مانورها و کشمکش‌های سیاسی دستجات درون حکومتی گشته است.

پرده سوم

پس از توافق روی کلیات و تصویب آن به هر ترتیب، موعد بررسی «جزئیات» بودجه فرامی‌رسد. سقف درآمدها و هزینه‌های بودجه عمومی، تقریباً به صورت کامل و نهایی، قبلاً بسته شده است و در این مرحله، بحث و جدال بر سر تقسیم درآمدها بین اقلام و موارد هزینه‌ها و یا جابه‌جایی آنهاست. رقابت و دعوا در اینجا خیلی شدید و با چنگ و دندان است تا هر کدام یا هر گروه از نمایندگان تکه بزرگتری از این «گوشت قربانی» را به چنگ آورده و به قبیله، باند و جناح خود و احیاناً به حوزه انتخابیشانش، به ارمغان ببرند.

مهمترین تغییری که در این مرحله از رسیدگی بودجه (به غیر از تصویب ۳۵ تومان به جای ۷۵ تومان برای هر لیتر بنزین) صورت گرفت، گنجانیدن فروش «اوراق مشارکت» (قرضه) به مبلغ ۳۲۰۰ میلیارد ریال و بالا بردن سقف درآمدهای بودجه به حدود ۹۷ هزار میلیارد ریال بود. دولت موافق

کانون نویسندگان ایران

اولین جلسه عمومی کانون نویسندگان ایران پس از سالها در منزل سیمین بهبهانی تشکیل شد. در این جلسه که تعدادی از نویسندگان و شعرا شرکت داشتند هیئت دبیران موقت کانون انتخاب و منشور کانون نیز تنظیم و تصویب شد.

روزنامه کیهان، ارگان جناح خامنه‌ای بازار و مهمترین تریبون تبلیغاتی - سیاسی گروه‌های مسلح فشار وابسته به ولایت فقیه، در یک واکنش هیستریک نسبت به برگزاری این اجلاس، به پرونده سازی برای آنان دست زد.

جهت اطلاع خوانندگان گرامی "اتحادکار" متن این نوشته را که چه بسا سند راهنمای جنایت‌کاران و قاتلان وابسته به باندهای سرکوبگر جمهوری اسلامی خواهد بود عیناً در این شماره می‌آوریم:

مجرمین سیاسی بازمی‌گردند
با توافق و همکاری وزارت ارشاد اسلامی و زیر چتر حمایتی - امنیتی وزارت کشور، کانون نویسندگان ایرانی یکبار دیگر ابراز وجود کرد و در جریان یک مجمع عمومی، هیئت دبیران خود را بدین شرح برگزید:

سیمین بهبهانی، هوشنگ گلشیری، شیرین عبادی، کاظم کردوانی و علی اشرف درویشان به عنوان اعضای اصلی و مهرانگیز کار، ایرج کابلی، شهلا لاهیجی، کاوه گوهرین و علی اصغر معصوم بیگی به عنوان اعضای علی‌البدل. آنچه بیش از هر چیز و در این میانه به چشم می‌آید، حضور عده‌ای از عناصر و عوامل وابسته به طاغوت و ایادی و اذنان ضدانقلاب و جریان روشنفکری معاند، در ترکیب هیئت دبیران جدید کانون نویسندگان است. افرادی که هیچ پیوندی با مردم نداشته و حتی در لحظاتی که فرصت داشته‌اند، رودرروی مردم و انقلاب ایستاده‌اند.

افرادی چون سیمین بهبهانی، مهرانگیز کار، امیرحسین چهل تن و هوشنگ گلشیری که یکبار آنها برای مردم، از کفر ابلیس هم مشهورترند.

مهرانگیز کار - عضو سندیکای نویسندگان خبرنگاران مطبوعات بود، در روزهای اوج خون و حماسه و در گرمای اعتصاب خبرنگاران مطبوعات در سال ۱۳۵۷ از پیوستن و همراهی با همکاران خود امتناع ورزید و به همراه عباس پهلوان "مجله فردوسی" را انتشار داد امیرحسین چهل تن منشی جدید کانون یکی از فعالان جریان روشنفکری غرب‌زده و معاند است که در میان

نویسندگان ایرانی به داشتن گرایش‌های سکولاریستی و مذهب‌ستیزانه اشتها دارد. او از امضاکنندگان بیانیه نویسندگان به دفاع از غائله ترکمن صحرا که توسط چریک‌های فدایی خلق در برخورد با نظم اسلامی در منطقه کنگد در سال ۱۳۵۸ راه افتاده بود می‌باشد. او از عناصری است که تلاش فراوانی در القای اتهام‌های ناروا به نظام مقدس اسلامی دارد و می‌کوشد تا به هر بهانه‌ای صداقت حاکم بر اعتقاد و ایشار شهدا و خانواده معظم آنان را به زیر سوال ببرد. نوشته‌های امیرحسین چهل تن تا آن حد حاصل تبلیغات سوزدناقلایی است که تنها در خارج از کشور و در پرتو حمایت دولت‌های غربی و گروهک‌های ضدانقلابی مجال چاپ و انتشار می‌یابند و تجدید چاپ آنها با وجود حاکمیت جو تساهل و تسامح، در یکی دو ساله اخیر، در ایران ممکن نشده است.

هوشنگ گلشیری - یکی از صحنه‌گردانان فعالیت‌های مرتبط با کانون نویسندگان - از عناصر و عوامل مرتبط با سفارتخانه‌های خارجی است که سردم در جریان رفت و آمدهای مشکوک او با وابسته فرهنگی آلمان در ایران اطلاع دارند. او نیز از عناصر فعال جریان روشنفکری معاند است که

بارها از طریق نوشته‌های خود اعلام موضع کرده و گرایش‌های دین‌ستیزانه خود را به نمایش گذاشته است.

شیرین عبادی عضو دیگر هیئت دبیران از چهره‌های دقیقاً مسئله‌داری است که با حمایت همه جانبه محافل و مجامع وابسته به جریان جهانی سلطه، مطرح شده و رسانه‌های وابسته به این جریان به حرف و سخن‌های وی پوشش تبلیغاتی می‌دهند.

او از مروجان اندیشه انحرافی - فمینیسم غربی - در ایران و از امضاکنندگان بیانیه‌های حمایت از سعیدی سیرجانی و بیانیه معروف ۱۳۴ نفره بوده و ادعا دارد که در ایران آزادی بیان و قلم وجود ندارد.

نکته جالب این‌که هیئت دبیران جدید کانون نویسندگان، نخستین بیانیه خود را در حمایت از حجت‌الاسلام کدیور صادر کرده و در حالی که مبانی فکری او را به عنوان یک روشنفکر دینی، مخالف اندیشه‌های حاکم بر کانون می‌دانند، وی را تحت حمایت خود گرفته‌اند و به این ترتیب، با حمایت از برادر همسر دکتر مهاجرانی و به طوری تلویحی از حمایت وزیر ارشاد نیز سپاسگزاری کرده‌اند.

وکلاي مدافع کدیور

روز ۱۹ اسفند ماه همسر دکتر محسن کدیور در گفتگو با روزنامه ایران خبر داد که چند تن از روحانیان اپوزیسیون درونی حاکمیت از جمله موسوی خوئینی‌ها، موسوی تبریزی موسوی بجنوردی و محقق داماد خود را بعنوان وکلای مدافع کدیور به دادگاه ویژه روحانیت معرفی نموده‌اند، محکمی یاد شده پیش از این سه نفر از وکلای کدیور را به این بهانه که روحانی نیستند به رسمیت نشانخته بود در همین حال بنابه گزارش ایران، روز ۱۸ اسفند شش نفر از اعضای "شورای مرکزی مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی" در گفتگویی مطبوعاتی با ارائه رونوشت نامه شماری از نمایندگان دوره سوم مجلس به خمینی و پاسخ دریافتی در سال ۶۷ وجود دادگاه ویژه روحانیت را غیرقانونی خواندند. در پاسخ یاد شده خمینی گفته بود که این نهادهای غیرقانونی را بدلیل شرایط جنگی بوجود آورده و امیدوار است همه چیز روال قانونی بگیرد.

دزدی معاون جهاد سازندگی

جعفری معاون سابق روابط عمومی و بین‌الملل جهاد سازندگی که قصد خارج کردن اشیاء عتیقه را از فرودگاه مهرآباد داشت دستگیر شد. ارزش بخشی از این اشیاء ۸۰۰ میلیون تومان قیمت‌گذاری شده است. وی همچنین سفرهای زیادی به عنوان مأموریت خارج از کشور انجام داده است و اشیاء عتیقه بی‌شماری را که قیمت روی آنها نمی‌توان گذاشت خارج کرده است. آنها پس از عکس‌برداری از حفاری‌ها، فیلم آنها را در اختیار کارشناسان این امر در خارج از کشور قرار می‌دادند. همچنین همسر یکی از کارکنان سفارت جمهوری اسلامی در دوی نیز به جرم قاچاق ۱۱۰ دستگاه بی‌سیم ۱۵ کاناله اخیراً بازداشت شده است. این دو، نمونه‌های کوچکی از تاراجی است که مسئولین رژیم از سال‌ها پیش در دستور کار خود قرار داده‌اند. خروج ارزهای کلان و حساب‌های بانکی در لوکزامبورگ، بلژیک و سوئیس و پروژه‌های ساخت شهرک‌ها در کشورهای خارج از جمله کارهایی است که اکثر مسئولین دولتی رژیم انجام داده‌اند. اخیراً نیز مدیران شش ارگان و سازمان دولتی در

آذربایجان شرقی به اتهام سواستفاده‌های مالی کلان تحت تعقیب قرار گرفته‌اند.

تظاهرات کارگران

روز دوشنبه ۵ بهمن کارگران شرکت نخ‌کار با تجمع در مقابل وزارت کار و امور اجتماعی خواهان پرداخت حقوق و دستمزد خود که در ۱۱ ماه پیش به تعویق افتاده است گردیدند.

درگیری روستائیان و نیروهای انتظامی

به دنبال تصمیم شورای تامین استان و شهرستان (مازندران) مبنی بر دفن زباله در زمینی در منطقه جنگلی "انجیل سی" بابل‌کنار که ۶ هزار خانواده در این منطقه زندگی می‌کنند و اعتراض مردم نسبت به آلوده شدن این روستاها درگیری‌های گسترده‌ای میان روستائیان و نیروهای انتظامی در روز ۲۵ بهمن‌ماه اتفاق افتاد که منجر به قتل حداقل ۲ نفر و زخمی شدن دهها نفر و بازداشت بیش از ۲۰۰ نفر از اهالی گردید. اولین درگیری‌ها زمانی اتفاق افتاد که مردم ساکن در روستای دراز کلا بعنوان اعتراض جلوی انتقال ماشین‌آلات اعزامی از سوی شورای تامین استان را گرفته بودند که با حمله وحشیانه مأمورین انتظامی مواجه شدند و مردم نیز به آنها حمله کرده و از خود دفاع نمودند. نیروهای انتظامی با محاصره این روستاها و حمله به منازل روستائیان و با شلیک گلوله‌های اشک‌آور و تیراندازی بسوی مردم و ضرب و جرح و توهین حکومت نظامی اعلام نشده‌ای را بوجود آوردند. بسیاری از ساکنین این روستاها از ترس جان و دستگیری شبانه از محل سکونت خود ریخته و خود را به شهرهای اطراف رساندند. به دلیل محاصره و جو شدیداً نظامی در این منطقه و قطع امکانات ارتباطی از تعداد کشته‌شده‌ها مجروحین و بازداشت‌شدگان بعدی خبری منتشر نشده است.

اعتراض دانشجویان

مزارع‌های و قحان‌های حزب‌اللهی‌ها نسبت به دانشجویان دختر دانشگاه صنعتی اصفهان عامل یک حرکت اعتراضی دانشجویان دانشگاه اصفهان در مقابل اداره مرکزی این دانشگاه شد. حزب‌اللهی‌ها در مسیر میدان جمهوری اصفهان تا دانشگاه در کین دانشجویان می‌نشینند و بخصوص به دختران دانشجو و برای ارباب آنها و ترساندنشان اقدام به انواع تهدیدها می‌نمایند.

تظاهرات دانشجویی برگزار شد

علیرغم انصراف انجمن اسلامی دانشجویان (تحکیم وحدت) در برگزاری تظاهرات دانشجویایی در تهران و شهرستانها، صدها نفر از دانشجویان دانشگاه تهران با شعار مرگ بر انحصار و کدیور باید آزاد گردد به تظاهرات پرداختند. قرار بود در تظاهرات دانشجویان در دانشگاه تهران، عبدالله نوری سخنرانی کند ولی او بدنبال انصراف دفتر تحکیم وحدت از شرکت در تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران خوداری کرد. عبدالله نوری و اکبر گنجی که قرار بود در تظاهرات دانشجویی تهران و مشهد سخنرانی نمایند، علت لغو این فراخوان و عدم حضور خود را آماده شدن نیروهای راست افراطی برای یک خونریزی اعلام کردند. گنجی در این رابطه گفت جناح راست می‌خواهد در نبود خاتمی به خونریزی وسیع دست بزند.

مردم یا اوباش ارازل

در اواسط بهمن ماه عباس عبدی سردبیر روزنامه سلام در قم سخنرانی داشته است. وی در جایی در این سخنرانی می‌گوید: شعار مرگ بر آمریکا با اتکا به تعدادی اوباش محقق نمی‌شود و آنهایی که امروز با گرفتن اضافه‌کار شعار مرگ بر آمریکا سر می‌دهند، اگر دوم خرداد نبود پادوهای نیروهای مسلح آمریکا بودند.

بدنبال این صحبت، جناح ولایت فقیه، اوباش خواندن شعاردهندگان مرگ بر آمریکا را توهینی به ملت مسلمان و غیور دانست و شدیداً به عبدی حمله کرد. از سوی دیگر روزنامه سلام و دیگر روزنامه‌های جناح مقابل به حمایت از عبدی و توضیح و توجیه سخنان وی برآمدند. در این بین روزنامه کیهان که از دیگر نشریات جناح ولایت فقیه، آتشی مزاج‌تر و وقیح‌تر است، بیش از دیگران، به بحث در این باره پرداخت. کیهان در تیراژ روز ۲۷ بهمن خود، ضمن آوردن بخش‌هایی از مقاله روزنامه صبح امروز، که در دفاع از عباس عبدی نوشته شده بود، به پاسخ‌گویی می‌پردازد.

نویسنده صبح امروز در مقاله خود می‌نویسد: سخنان آقای عبدی چرا بایستی اینقدر عصبانیت و نگرانی ایجاد می‌کرد؟ مگر واقعاً ایشان چه گفتند... شعار مرگ بر آمریکا با اتکا به تعدادی اوباش محقق نمی‌شود. کسانی که با این بخش از سخنان ایشان مخالفت لایب معتقدند که مرگ بر آمریکا را اوباش تحقق می‌بخشند، هیچ آدم عاقلی می‌تواند چنین اعتقادی داشته باشد...

اگر نه پس این همه غوغا بر سر چیست؟ نویسنده مربوطه در اینجا بر مصداق مثل معروف چوب را که برداری، گریه دزد خودش در می‌ره می‌پرسد: چرا با طرح لفظ اوباش بایستی برخی خود را مصداق آن گرفته و خود را طرف دعوا قلمداد کنند؟ چه ویژگی در مسئولین روزنامه‌های جناح راست سنتی و افراطی وجود دارد که خود را با عنوان اوباش نزدیک می‌بینند. در ادامه و در مورد قسمت دوم سخنان عبدی می‌نویسد: آنهایی که امروز با گرفتن اضافه‌کار شعار مرگ بر آمریکا سر می‌دهند برای درک بهتر این بخش از صحبت ایشان خوب است به این نکته توجه کنید که طبق برخی از اطلاعات کم و بیش موثق موجود، گروه‌هایی با بهره‌گیری از شعارهای مرسوم در جامعه می‌کوشند تجمعات قانونی را بر هم زده و به ضرب و شتم مردم می‌پردازند، بطور عمده کارمند برخی مراکز هستند و بطور اداری و سازمانی در درگیری‌ها حضور بهم می‌رسانند. مقاله‌نویس کیهان که به روش فنی‌کاری آشنا است پاسخ می‌دهد که اولاً عناوین چپ و راست اساساً با اسلام و دیدگاه‌های اسلامی بی‌ربط است و آنها را بی‌معنی و موهوم می‌داند. ولی اگر همین کلیشه‌ها را نیز مینا

بگذارد می‌پرسد: کجای دنیا سینه چاکان برقراری رابطه و مذاکره با آمریکا چپ خوانده می‌شوند و مخالفان پرو پا قرص و دشمنان قسم خورده آمریکا راست... به نظر می‌رسد وقت آن شده است که نادمین از گذشته چپ خود، با شجاعت به خط عوض کردن خود و غلتیدن در مسیر راست‌گرایی زد و بند با سرمایه‌داری و آمریکاساطبی اعتراف کنند... سپس در ادامه می‌گوید که شعار مرگ بر آمریکا در طول دو دهه انقلاب توسط میلیون‌ها نفر در نمازهای جمعه، راه‌پیمایی‌های بزرگ و غیره داده شده است و اگر منظور آقای عبدی از لغت اوباش این مردم نیستند پس کدام موجود خیالی را در نظر دارد. و در نهایت برسیاق همیشه می‌گوید: بالاخره شناسایی زمینه‌سازان سلطه آمریکا و غرب در ایران چندان دشوار نیست. کافی است به اطلاعات آشکار منعکس بر روی شبکه‌های پیام رسانی غربی و آمریکایی مراجعه شود. حمایت علنی محافل آمریکایی در طول سال‌های اخیر شامل حال کدام یک از جریان‌های داخلی بوده است؟

جدای از مباحث لفظی، هر دو جناح بخوبی می‌دانند که از چه صحبت می‌کنند. عباس عبدی، سردبیر فعلی روزنامه سلام، از دانشجویان سابق خط امام که در جریان اشغال سفارت آمریکا فعال بود، خود جزو آن دسته از نیروهای خط امام و حزب‌الله‌هایی است که در اوایل انقلاب با راه انداختن دسته‌های اوباش مراسم و تجمع سازمان‌های دمکرات و چپ و یا مذهبی‌های غیروابسته به حکومتیان را بر هم می‌زدند. وی به خوبی به نحوه عملکرد این دسته‌ها، چگونگی شکل‌گیری آنها و نیروی شکل‌دهنده آنها آشنا است. در نتیجه آن زمان که از آنها صحبت می‌کند و آنها را اوباش و حقوق‌بگیر می‌خواند، بیراه نمی‌گوید. جناح ولایت فقیه نیز اگر چه سعی می‌کند، با هیاهو و جنجال، این گروه‌ها را مردم جا بزند، بخوبی خود می‌داند که پشتیبانی مردمی هیچ ربطی به دسته‌جات اوباش که با چوب و جماق و هیاهو اجتماعات را برهم می‌زند، ندارد. در عین حال خوب می‌داند که رقیب کنونی نیز بخوبی در جریان کار است. آنجا که به این نیرو حمله می‌کند و می‌گوید که آنها موضع عوض کرده‌اند و امروز دیگر چون گذشته، دم از ولایت فقیه، اسلام ناب محمدی، مرگ بر شرق و غرب نمی‌زنند، چندان پرت نمی‌گوید. عباس عبدی‌ها و گنجی‌ها زمانی دم از اسلام نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر می‌زدند و خواهان نابودی شرق و غرب و استقرار اسلام در جهان بودند. ولی امروز، عباس عبدی، با گروگان اسبق آمریکایی مذاکره می‌کند و صحبت از گفتگو بین فرهنگ‌ها است. این چرخش از دید جناح سنتی و عقب‌مانده مخفی‌نمانده است. و در آن خطری بیش از نیروهای دیگر می‌بیند.

از میان نامه‌ها

... بگذارید کمی هم از جامعه ایران و مردم برایتان بگویم. در شرایطی که حضور گسترده‌ی مردم در انتخابات ۲ خرداد، اعلام مخالفت علنی با رژیم اسلامی بود و رای به خاتمی ضدیت با اکبر، ناطق و خامنه‌ای بود، بعد از خرداد فقط تحولاتی در قسمت فرهنگی رخ داده که آنهم چارچوب محدودی دارد و تبلیغات و تلاش حکومت فقط به خاطر اینست که بتواند خود را از انزوا نجات دهد. زمانی که رفسنجانی رئیس‌جمهوری شد، اعتقاد گروه‌هایی از مردم این بود که او امیرکبیر ایران است، ولی اکنون اکثریت مردم بر این اعتقاد هستند که او بخش عظیمی از سرمایه‌ی ملت را توسط خود و خانواده‌اش ضبط کرده است (در بخش‌های صادرات، سرمایه‌گذاری، حمل و نقل، پرورش ماهی، و...). خاتمی نیز از زمان روی کار آمدن فقط حرف زده، و همیشه شرمند بوده است و اکنون معروف شده به سردار سخنوری، سردار شرمندگی، پایدارکننده‌ی رژیم اسلامی... بحران اقتصادی و فشار زندگی بر مردم چند برابر شده است. به عنوان نمونه، قیمت گوشت از کیلویی ۹۰۰ تومان به ۱۶۰۰ تا ۲۲۰۰ تومان، برنج از ۲۰۰ تا ۴۰۰ تومان به ۵۰۰ الی ۹۰۰ تومان، عدس از ۲۵۰ تومان، قند از ۱۲۰ به ۴۰۰ تومان رسیده است. و بسیاری از مردم حداقل دو شغل برای گذراندن زندگی سخت خود دارند که شغل دوم معمولاً دلالتی است.

اکنون در طیف فرماندهی نیروهای سرکوب حکومت، بحث بر سر چگونگی شورش مردم و شیوه‌ی سرکوب آن آن می‌باشد. تجارب سالهای اول انقلاب و مبارزه علنی را به خاطر داشته باشیم که چه ضربه‌ای از آن به پیکر نیروهای چپ وارد آمد. اکنون نیز نیروی سرکوب حکومت در این فکر است که نیروی بی‌سازمان و فعال مردم را شناسایی کرده و قلع و قمع نماید (به اظهارات رهبران پلیس رژیم و کشتارهای آشکار و نهان حکومت توجه کنید). اما همین تحولات و تضادهای حکومت تأثیر زیادی روی تفکر مردم دارد. همان دانش‌آموز حزب‌اللهی که اعتقاد داشت پایه‌های مسجد حکمران قم را امام زمان گذاشته است، و اکنون دانشجو شده است، هیچ راه‌حلی در درون رژیم برای بن‌بست اقتصادی نمی‌بیند و سرگردان است که چه کار باید بکند... مردم عادی بر این باورند که خاتمی کاره‌ای نیست و هیچ کاری انجام نداده و تنها جلوی سرنوشت حکومت را گرفته است. در ماه‌های گذشته، رژیم بخشی از حقوق پرسنل دولتی را که تحت عنوان اضافه‌کاری، ماموریت و... می‌داده، قطع کرده است که این هم فشاری بر دوش کارگران و کارمندان می‌باشد. در ارگان‌های دولتی فساد و رشوه بیداد می‌کند...

در برخورد با مزدورترین افراد رژیم هم وقتی از آنها پرسیده می‌شود که طی ۲۰ سال گذشته یک کار مفید که برای مردم انجام داده‌اید بگویید، چیزی برای گفتن ندارند. میلیاردها تومان از اموال مملکت را به عنوان وام‌های تولیدی در اختیار مزدوران خود گذاشته‌اند که اکثر آنها در بخش دولتی به کار گرفته شده و سرمایه‌داران یکشنبه سرمایه‌دار شده به وجود آمده است و صدها طرح نیمه تمام در اقصا نقاط کشور در حال ویران شدن است....

ماهنامه فرهنگی - اجتماعی - ادبی جدیدی با نام کارنامه به جمع نشریات ادبی پیوست. اولین شماره آن در دی ماه منتشر شد. سردبیر این نشریه هوشنگ گلشیری است و صاحب امتیاز آن خانم نگار اسکندررفر. کورش اسدی، محمد تقوی، فرهاد فیروزی و حسین مرتضائیان آبکنار هیئت تحریریه آنرا تشکیل می‌دهند. گلشیری در سرمقاله اولین شماره آن می‌نویسد: عرصه ماتنها مقولات فرهنگی باشد و بس واز این میان بیشتر به داستان و شعر خواهیم پرداخت. بالاین همه به نمایش و نمایش نامه، سینما و فیلمنامه، نقاشی و نقاشان گوشه چشمی خواهیم داشت.

مقدمه

متن زیر موضوع سفرانی مصطفی مدنی در سمینار "ایران در آستانه سال ۲۰۰۰" است که به همت انجمن پژوهشگران ایران در روزهای ۲۳ تا ۲۵ بهمن ماه گذشته در دانشگاه لندن برگزار شد. در این سمینار مسائل مختلفی از جمله، مسائل اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، مسئله زنان و همچنین مطبوعات، مذهب و ادیان، تئوریسم جمهوری اسلامی و مقوق بشر مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

پی آمدهای ۲۰ سال انقلاب

طی بیست سالی که از انقلاب ایران می‌گذرد، نه فقط کشور ما که جهان نیز دستخوش تحولات بسیاری گشته که بر وضعیت ایران تاثیر مستقیم داشته است. هر چند جمهوری اسلامی سعی می‌کند خود را از دنیای پیرامونی بیگانه نگه‌دارد، اما واقعیت اینست که ایران، علاوه بر دستاوردهایی که از انقلاب تاکنون داشته، از معبود کشورهای جهان سوم است که بدلیل غنای فرهنگی و سابقه طولانی تاریخی، بگونه حیرت‌آوری تحت تاثیر پیشرفت‌های جهان خارج است. نتیجه این‌که در اثر این تحولات، نه رژیم جمهوری اسلامی دیگر می‌تواند بشیوه گذشته به حیات خود ادامه بدهد، نه مردم دیگر آنرا می‌پذیرند و نه هیچ حزب و سازمان سیاسی بدون بحساب آوردن ویژه گی تحولات بیست‌سال اخیر، می‌تواند نقش موثری در جنبش ایران ایفا کند.

آنچه که اینجا می‌خواهم بدان توجه بدهم، فقط یک نگاه کلی‌ست به مشخصه تاریخی دوره اخیر. دوره‌ای که می‌شود آنرا تحولات عصر انفورماتیک و انقلاب در ارتباطات و اطلاعات نامید. و با تحولات بعد از انهدام اردوگاه سوسیالیستی و ویژه‌گی‌های دنیای یک قطبی و شاید هم به تعبیری، پایان "حاکمیت خرد" و ساختارهای فرمایشی! بهر صورت هر تعریفی که برای توضیح خصوصیات این دوره داشته باشیم، ولی خود این تحول را، که هم جهانی‌ست و هم ایرانی گشته است، نمی‌توانیم نفی کنیم.

تحول این دوره پایان کار دیکتاتوری‌ها و شخصیت‌های سیاسی تاریخی و آغاز خود فعالیتی توده‌ای‌ست. این تحول را می‌توان، تحول پایدار بسوی دموکراسی نامید.

در آینده چه بسا وضعیت جهان سرمایه‌داری در هم بریزد و یا با رشد بیشتر بحران اقتصادی، شیوه حکومت دولت‌های غرب تغییر کند، ولی بازگشت به عقب وجود نخواهد داشت و یک چیز قطعا تغییر نخواهد کرد و آن همانا رشد روند دموکراسی در میان جوامع و افزایش نقش مردم در زندگی خویش است. از این تصور غلط باید فاصله گرفت که بگوییم دولت‌ها همه کاره‌اند و با شل و سفت کردن افسار جامعه، گاه به دموکراسی اجازه رواج می‌دهند و زمانی خفقان را حاکم می‌کنند! این فکر محافظه‌کارانه که بیشتر به حفظ وضع موجود کمک می‌کند، جهان را روی شاخ گاو می‌بیند، که به اراده سترمایه‌داری می‌چرخد! از همین باور غلط این برداشت بوجود می‌آید که "به نیروی عزم" می‌توان جهان را ساخت.

تحول بزرگ این سالیان اما، بر همه این خوش باوری‌های تاریخی، خط پایان کشیده است. شاید هنوز نتایج عصر انفورماتیک و این‌که قرار گرفتن انسان در اقیانوسی از اطلاعات، چه نقشی در زندگی و مناسبات اجتماعی ایفا

می‌کند، چندان روشن نیست. ولی روشن اینست که، تاریخ هرگز دیگر مدل چهار دیواری‌های بسته از نوع کشورهای سوسیالیستی را بخود نخواهد دید، دنیا دیگر با دیوار چین روبرو نخواهد بود و دیکتاتوری‌ها و دولت‌های درون‌گرای مذهبی دیگر قادر به بستن گوش‌ها و چشم‌ها، نخواهند گشت.

و اما تحولات بعد از فروپاشی اردوگاه: تحولات بعد از فروپاشی بلوک کشورهای سوسیالیست برای ما که علیرغم همه انتقادات، عمری آنها را الگوهای خوب شوررداری شناخته بودیم، از همه مشخص‌تر است. من امروز فکر می‌کنم علیرغم هر اندک نتایج منفی که شکست این کشورها داشت، اما در مقابل، بزرگترین دستاورد تاریخی را به ارمان آورد و گشایش بزرگی، بویژه در زندگی جوامع دیکتاتورزده ایجاد کرد. حقیقت این بود که در حیات این کشورها و با نفوذی که این جوامع در میان نیروهای مترقی داشتند، امریت رواج پیدا می‌کرد و دموکراسی و اندیشه آزادی‌خواهانه خفه می‌شد. در رواج فرهنگی این کشورها، دموکراسی فقط برانزده بورژوازی بحساب می‌آمد و وسیله فریب عمومی تلقی می‌گشت. حتی بسیاری از اندیشه‌ورزان مخالف اردوگاه سوسیالیستی تحت تاثیر همین فرهنگ بودند و قادر نمی‌شدند خود را از این تربیت دیکتاتورپرورانه خلاص کنند.

انهدام اردوگاه سوسیالیستی، پیش از این جنبه‌های گوناگونی از اثرات منفی و مثبت خود را بویژه بر وضعیت توازن قوای جهانی به‌نمایش گذاشته بود. این اثرات هم‌اکنون در مواردی بار نشسته و تغییرات محسوسی را در شرایط عینی و ذهنی جوامع به ظهور رسانیده است.

وقتی اولیه‌ترین حقوق شهروندی و آزادی‌های فردی به اسم ترقی‌خواهی و منویات سوسیالیستی، از بیش از نیمی از مردم کره خاک سلب گشته بود، فاجعه چنین بی‌حقوقی دامنگیر فقط مردم این کشورها نبود و در وسعت اردوگاه محدود نمی‌ماند.

مهم این نبود که دولت‌های سرمایه‌داری و بویژه دیکتاتوری‌های مطلقه با مقایسه قراردادن این الگو، شیوه خفقان‌آمیز حاکمیت خود را توجیه می‌کردند، بلکه مهم‌تر این بود که اهمیت مبارزه مردم برای کسب حق آزادی فردی زایل می‌گشت و حیاتی بودن این حق جایگاه واقعی خود را از دست می‌داد! بهای تاثیرات این فرهنگ مخرب را، ایران ما چه قبل و چه بعد از انقلاب از همه سنگین‌تر پرداخت.

باین مسئله جنبش چپ ایران، اعم از گرایش طرفدار اردوگاه یا مخالف آن، نه تنها دامن می‌زد، بلکه به اشکال مختلف مبارزه برای دموکراسی و احترام به حقوق فرد را مرعوب می‌نمود.

این فکر نمی‌توانست با دموکراسی مخالف نباشد و مخالف بود، چون پایداری ساختار ایدئولوژیک حزب و دولت آن، تنها با نفی آزادی فرد، و فرمانبرداری بی‌چون و چرا از یک مرکز یا یک رهبر معنی پیدا می‌کند. بعد از فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی و آشکار شدن ابعاد فاجعه‌ای که بشریت از نقض حقوق فرد نصیب برد، جهان پوست تازه‌ای انداخت و آزادی و حق شهروند معنا و جایگاه خود را پیدا کرد. این روند در کشورهای تحت سلطه دیکتاتوری‌ها به مراتب پرشتاب‌تر و دامنه‌دارتر پیش رفت. در کشور ما که سلطه دیکتاتوری با آرایش مذهبی و ایدئولوژی پرستی، حقوق فرد را به نهایت لگدکوب کرده است، ما شاهد قوام گرفتن وشفافیت یافتن اراده آزادی‌خواهانه‌ای در بطن جامعه و مردم کشورمان هستیم که تا پیش از این، تحت سایه تفکرات اردوگاهی، ظنن رسایی نمی‌توانست داشته باشد و نداشت. بسیار جالب است که می‌بینیم با موج این نگرش، جامعه ما بسیار سریع‌تر از بقیه کشورها، اهمیت حق فرد را فهمید و پیشاپیش دیگران، این اهرم خلاصی از دیکتاتوری را در چنگ گرفت. بزرگترین تحولی که با شکست اردوگاه رخ داد، این بود که همه خوش‌باورهای تاریخی ما در هم ریخت، دوران سترونی فکری و اراده‌گرایی روشنفکرانه که

می‌خواست تاریخ را با نیت خود بسازد به سر آمد و عصر سازندگی زندگی آغاز گشت.

تا پیش از این همه تلاش‌ها به کشمکش با قدرت سیاسی خلاصه می‌شد و هر تغییر در زندگی اجتماعی به تغییر حکومت گره می‌خورد. کسب قدرت هم استراتژی و هم تاکتیک بود. نتیجه اینکه چون مردم همیشه و در هر موقعیتی آماده مقابله با حکومت نیستند، این تلاش، در ظاهر برطمطراق انقلابیگری، پاسیفیسم و انفعال را دامن می‌زد. مبارزه امروز اما مبارزه برای تغییر جامعه است. پیش از این در ذهن همه ما، تغییر جامعه، از کانال تغییر قدرت می‌گذشت، و هیچ مبارزه‌ای برای تغییر شرایط، بدون تغییر حکومت مطلقا معنا و مفهومی نداشت. امروز توجه اینستکه با مبارزه برای تغییر جامعه می‌توان قدرت را نیز تغییر داد. تنها در این صورت است که مبارزه با قدرت، هم مسیر و جهت مشخصی پیدا می‌کند. و هم توهم رخت می‌بندد و کسی دیگر فریب کسی را نمی‌خورد!

هم عرض با این تحول، یعنی با جامعیت یافتن دموکراسی، عصر قهرمانان، رهبران و شخصیت‌های تاریخی سیاسی پایان پذیرفته و نقش جامعه یعنی مردم برجسته می‌شود. تا پیش از این، رابطه انسان‌ها با رهبران و شخصیت‌های تاریخی رابطه چوپان و گله، رابطه مرید و مراد بود. امروز فقط آدمهای قلابی می‌توانند شخصیت‌های تاریخی از خود بسازند. وقتی تلقی این باشد که خرد جامعه را می‌سازد، وقتی قرار باشد با اراده انسان‌های فرهیخته، جهان مسیر انکشاف ببیماید، وقتی به مردم نوبت بهشت داده می‌شود، خیلی روشن باید باشد که بشر، هم به قهرمان نیاز پیدا می‌کند، هم به ناجی و رهبر و هم به شخصیت‌های بزرگ تاریخی. وقتی لنین می‌گفت اندیشه خرد، توسط تنگنایان بر جامعه نازل می‌شود، چه جای تعجب که رهبران، حکم برجست پیدا کنند و مابقی به مقلد و پرستنده تنزل یابند!

در سرآمد تحول امروز اما، خودباوری و اتکا به نیروی خویش، نقش شخصیت‌ها را، از آدمهایی که سرنوشت دیگران را مقدر کنند و رهنمود بدهند، به آدم‌های عادی تبدیل کرده که برحسب موقعیت و توانایی‌هایشان باید بار بیشتری برای تغییر جامعه بردارند. این رابطه دیگر امر و مامور نیست. سلطه مکتب و مرجع و مقلد نیست. رابطه انسان‌های برابر حقوق است.

به اخبار همین روزها توجه کنیم. چندی‌ست که دو موضوع روی آنتن‌هاست. یکی اعتراف وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به قتل و جنایت که فضان ایران را تبالود کرده و دیگری ماجرای آقای کلینتون که همچنان در راس اخبار جهان قرار دارد. این دو موضوع، در عین حال که هیچ وجه مشترکی با یکدیگر ندارند، ولی از یک نظر با هم شبیه هستند. اولی، نخستین اعتراف تنها حکومت دنیا در تمام طول تاریخ است که در موضع قدرت به جنایات خود اعتراف می‌کند. و دومی یعنی ماجرای کلینتون، هر چند مسئله‌ای شخصی‌ست و هر چند توطئه رقابتی سیاسی می‌تواند بحساب بیاید، ولی نخستین بار در طول تاریخ است که رئیس جمهور یک کشور در امری شخصی حساب پس می‌دهد. مهم نیست که موضوع چیست و چه سیاسی عمل می‌کند، مهم اینستکه رئیس جمهور بزرگترین قدرت دنیا، به یک آدم عادی و روزمره تبدیل می‌شود و از آن جلال و جبروت، تصویری برای کسی نمی‌ماند. مثل نقش پادشاهان که امروز فقط داستان‌های بچه‌ها را رنگین می‌کند.

اعتراف وزارت اطلاعات رژیم نیز همین عملکرد را دارد و از نظام مطلقه فقیه جز افسانه‌های باقی نمی‌گذارد. چرا که هر دو موضوع، با هر تفاوتی که با هم دارند، فقط بیان واقعی یک تغییر بزرگ در صحنه تاریخی‌اند و با اضمحلال شخصیت‌ها مفهوم پیدا می‌کنند. اعتراف وزارت اطلاعات مهمتر از اینکه افشاگر جنایت کاری حکومت باشد، نشانه این حقیقت است که حکومت اسلامی بعد از بیست سال ادعا و تبلیغ معنویت، این دروغ بزرگ را نه تنها دیگر نمی‌تواند پنهان کند، بلکه مهمتر از آن، دلایلی هم برای پنهان کردن آن نمی‌بیند. عبارت ساده‌تر، اعتراف



حکومت به جنایت، بیان این واقعیت است که، در وضعیت امروز جامعه، رژیم دیگر زمینهای برای توهم پراکنی و عوام فریبی نمی بیند. همان گونه که ماجرای کاخ سفید نیز، اعم از هر اهدافی که دو طرف ماجرا دنبال کنند، قبل از هر چیز نشانه و بیان این حقیقت است، که جامعه دیگر بگونه گذشته به شخصیتها نمی نگرد. و رئیس جمهور در ذهن مردم بقول فروغ فرخزاد: شاید پیرزنی ست در خیابان یا زنبیلی در دست!

وقتی شخصیت سازی نیاز جامعه نباشد، رشد فرد معنی پیدا می کند و دموکراسی تعمیق می یابد. یا به گفته مارکس، آزادی فرد شرط آزادی جامعه است. جامعه با این پیش فرض نیازمند شخصیتها می شود، که برای خود هویت قائل نیست. انسان زمانی به قهرمانان نیاز پیدا می کند، که خود را ضعیف می انگارد. و تردید نباید کرد که وقتی فرد هویت پیدا می کند، زمانی که آزادی اهمیت می یابد، وقتی دموکراسی ضرورت می افتد، قبل از هر چیز رهبر، مرجع، و در یک کلام قهرمان می بایست رخت بپوشد. به سخن دیگر شکست رهبریت، سرافراز آزادی ست.

وضعیت ایران بعد از انقلاب

نخست به انقلاب در وجه کلی نظر بیان می کنیم: در ارزیابی از همه انقلاب های پیشین دنیا، سخنی ست مشهور که گفته می شود: انسانها در یک سال انقلابی بیش از دهها سال به پیش می روند! درستی این تجربه را از مومن انقلابات قرون معاصر، در جوامع غرب به ظهور رسانید. انقلاب در کشور ما، آیا همین محصول را ببار آورد؟ واقعیت اینست که در کشور ما ایران، سکه انقلاب به روی دیگری چرخید و زندگی بشکل تاسف انگیزی روند قهقرایی طی کرد. در غرب اگر سرمایه صنعتی موتور انقلاب بود، در انقلاب ایران، سرمایه بازار و بهتر بگویم قشوری ترین و عقب مانده ترین سرمایه دلالی، سکاندار انقلاب شد. . . اکنون با پشت سر گذاشتن تجربه این سالیان، به آن جمله معروف می بایست اضافه کنیم: جمهوری اسلامی در این بیست سال، جامعه ما را بیش از یک صدسال به عقب برگردانده است. کتمان نمی شود کرد که جز برای روحانیت و قشرهای وابسته به آن، انقلاب به کام مردم ایران زهر شد. تند، مخالف انقلاب لقب بگیرند، سرافراز آمده اند! این ولی همه حقیقت نیست.

با این همه، آنجا که نیروی بیدار کنندگی مطرح است، جامعه ای را می بینیم که چند سر و گردن از گذشته جلوتر است. می بینیم که انقلاب در کشور ما نیز از قانونمندی های انقلاب های دنیا بیگانه نبوده و حتی در چنگال چنین حکومتی بی قاعده عمل نکرده است. می خواهیم بگویم چنانچه باین سالها عمیق بنگریم، جلوه های زیبای زندگی را می بینیم که چون قلله های پرغروری، از دل ابرهای سیاه سر میساید و جمهوری اسلامی را با تمامی پستی و هیبت اش در درون خرد می کند و چون تفاله ای به قعر تاریخ می اندازد.

می خواهیم ادعا کنیم تجربه کشور ما نیز ثابت کرد، انقلاب لکوموتیو تاریخ است. این سخن را بحساب دفاع من از پرستی از انقلاب نگذارید، که معتقد هستم انقلاب فعلیتی اجتماعی ست، سخت ترین و پردردترین شکلی از مبارزه مردم برای دستیابی به زندگی بهتر است. انقلاب زمانی در

دستور کار جامعه قرار می گیرد، که هیچ راهی برای تغییر شرایط زندگی وجود نداشته باشد. این فعالیت را، کسی نه می تواند به مردم دیکته کند و نه از آنها دریغ بدارد. این را توازن خاصی از رابطه مردم و حکومت تعیین می کند. از این رو منتصب کردن خود به انقلاب، همانا شخصیت سازی و انگیزه هدایت گری ست. به بیان صریح تر افتخار انقلابی بودن، فریب دهنده است و اسباب حکم راندن بر زندگی مردم را فراهم می کند. یعنی همانچه که معتمد دوره اش به پایان آمده است.

با این توضیح در یک نگاه کلی، به نتایج تبعی بعد از انقلاب بهمین، بمشابه تاثیرات یک فعلیت اجتماعی، نظر بیان می کنیم.

اگر جامعه ما تحت سلطه حکومت برآمده از انقلاب، به عقب رانده شد، اگر نسل انقلاب کرده، خود قیل از هر چیز از زندگی ساقط گشت، اما انقلاب بر دمل های چرکین و تاریخا شکل گرفته این جامعه نیز نشتر گذاشت و عوامل بازدارنده بزرگی را از مسیر راه رو بید، که هر زمان می توانست برای جامعه ما فاجعه ای باشد و دیدیم که بودا غیر از این شاید، ایران هرگز قادر نمی شد، تحولات جهانی بعد از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی را درک کند و با چنین سرعت و در این ابعاد فراگیر با دنیای معاصر هم آواز شود.

در کلی ترین نگاه، تحولات ایران بعد از انقلاب، در زمینه حکومت، مذهب و مردم قابل تعمق است. بیش از هر چیز باید توجه کنیم که دستاوردهای انقلاب بهمین نیز همانند خود انقلاب، نقیض خود را در خویش دارند، و هرگز یکدست و بصورت مستقل قابل ارزیابی نیستند.

ارزیابی از حکومت و ساختار دولتی

انقلاب ساختار حکومتی را عمیقاً در هم ریخت. حکومت جدید چون در قبضه روحانیت و اقشار عقب مانده بازار افتاد، چون متکی به توهم مذهبی توده ها بود، به مذهب گره خورد و بمشابه ارتجاعی ترین و مستبدترین نوع حکومت تجلی کرد. از طرف دیگر زیر نفوذ یک همگانی و تحت فشار گرایشات گوناگون، در درون به نوعی از پلورالیسم رسید. این پلورالیسم اما شکل متعارف و غربی دولت های حزبی نیست، شکل بدوی و محصول عقب ماندگی و خصلت مذهبی حکومت نیز هست. خصوصیت بارز چنین حکومتی بحران های دائمی ست. این رژیم علی رغم ماهیت بغایت دیکتاتوری هنوز نتوانسته است در درون به یک پارچگی برسد. بعنوان مثال حکومت شاه همانقدر که بر جامعه اعمال دیکتاتوری می کرد در درون نیز آن را رواج می داد. جز شخص شاه هیچ گرایشی اجازه حیات نداشت. حتی یک نفر از طرفداران امروز سلطنت که انتقادهای اساسی به شاه دارند، آنروز قادر به گلابه ای هم نبودند. در جمهوری اسلامی در عین حال که یکایک سردمدارانش سخت سرنانه در فکس استقرار دیکتاتوری فردی خویش هستند، ولی هرگز به این کار قادر نشده اند. دلیل این امر ناتوانی که برک نیست. ناتوانی کل حکومت در برابر نیروی مردم و تاثیرات بلافاصل انقلاب بهمین است. از بدو انقلاب، مردم و حتی توده های مذهبی که پشتوانه ای اصلی آن بودند، این حکومت را به رسمیت نشناختند و تصویری از حکومت مذهبی نداشتند. بهمین دلیل هر جناحی از این رژیم چه از موضع لیبرال و چه محافظه کار (اگر بشود این دو اصطلاح را بکار گرفت که از نظر من دقیق نیست)، هرگز به تنهایی و به نیروی خود قادر نشدند بر این جامعه حکومت کنند.

قدرت واقعی حکومت فقط مرکب است، از مجموع قدرت گرایشات درونی آن که هر کدام در میان لایه هایی از جامعه نفوذ دارند. حیات جمهوری اسلامی حتی در دوره خمینی نیز به ترکیب این گرایشات گوناگون گره خورده بود.

این ساختار از یک طرف حکومت را در مقابل جنبش مردم مقاوم تر می کند و از طرف دیگر به آن خصلت بحرانی می دهد و مقاومت آنرا تضعیف می بیازد. با چنین ساختاری، این حکومت نه هرگز قانون پذیر می شود و نه به نظم می آید. تنها عنصر متعارف این رژیم، اعمال خودسرانه باندهای اقتصادی و سیاسی هم عرض در هرم قدرت است.

ضرورت موقعیت رهبر را نظم ناپذیری این حکومت و وسعت یافتن مبارزه در میان مردم را وضعیت بحران اقتصادی، سیاسی ناشی از این بی نظمی دیکته می کند. بحران ناشی از ساختار حکومت است و رهبری برای رفع و رجوع دادن بحران ضرورت می شود.

زمانی اسداله لاجوردی جلاد اوین، در سخنرانی برای زندانیان سیاسی گفته بود: نظم ما در بی نظمی است. من بعنوان یک زندانی سیاسی سابق می دانم، زندانی با تحلیل های اش زنده است، ما آنچنان بی نظمی داریم که همه تحلیل های شما را باد هوا می کند! سازمانگر زندان های رژیم درست می گفت. حیات این حکومت در بی نظمی است، همانگونه که بحران آن به حیاتش گره می خورد. هر زمان هر یک از حکومتیان تلاش کرد خود را از این بحران یا بهتر گفته شود، از دست گرایش های گوناگون رها کند و باین ساختار نظمی بدهد، مثل بفرض بازارگان یا بنی صدر، خود رها گشت و از گردونه این نظم بیرون افتاد. گردن کلفت تر از همه هاشمی رفسنجانی بود که با جبارو کردن فقط یکی از گرایش ها، بخش اعظم قدرت خود را از کف داد و امروز دوباره در هنگامه ای علم می گردد که بحران حکومتی، کل نظام را به خطر انداخته است.

از روی اتفاق نیست که مردم نوک تیز حمله خود را روی رهبری و هر مقامی گذاشته اند که بخواهد سازش در بالا را سازمان بدهد. روشن اینست که هر فردی در این مقام جز به فوق ارتجاعی ترین شیوه نمی توانسته است عمل کند و نمی کند.

قاعده اما در چنین ساختاری، سازش نیست. اگر بود خمینی با آنهمه قدرت به فوق آرگانی، بنام مجمع تشخیص مصلحت، نیاز پیدا نمی کرد. قاعده، بحران و تلاطمات دائمی در بالا و رشد ناراضی و شدت گرفتن مبارزه در میان مردم است.

در طی این ۲۰ سال می بینیم، فشار جنبش های اجتماعی در پایین که همه ریشه در انقلاب بهمین دارد، حکومت را چند گرایشی و بحران زا می کند و حکومت چند گرایشی، خود مبارزه را تشدید می نماید. رژیم در این طاس لغزنده روزه روزه روز به تحلیل وضعف رفته و مبارزه مردم رو به تقویت می گذارد. نمایش آشکار تغییر توازن به نفع مردم و ضعف حکومت، در انتخابات دوم خرداد به منصف ظهور رسید.

یکی از مهمترین ویژه گی های شرایط بعد از دوم خرداد که بویژه چپ ما کمتر جرات کرده است بدان بپردازد، توازن درونی حکومت بعد از دوم خرداد است. تا قبل از دوم خرداد، مقاومت و جنبش های اعتراضی بیست ساله مردم ایران، به هیچ یک از جناح های قدرت به تنهایی اجازه حکومت نمی داد. یا صحیح تر گفته شود، تا قبل از دوم خرداد، هیچ یک از جناح ها به تنهایی قادر به حکومت بر مردم نبودند. امروز بعکس دو جناح اصلی، در کنار هم، قادر به اعمال حکومت نیستند!

تغییر توازن را همین جا باید دید. تا پیش از این جنبش مردم خصلت مقاومت داشت، امروز اعتراضی ست. در دوره اول، جمهوری اسلامی در برابر این مقاومت، تنها با اتکا بر گرایشات درونی خود، می توانست بقا خود را حفظ کند و بر جامعه چیره نماید.

امروز عملکرد همین گرایشات، به جنبش خصلت تعرضی بخشیده است. جمهوری اسلامی در این دوره با جنبش

آزادی خواهانه‌ای روبروست که وسیع‌تر از هر زمان پابمیدان نهاده، به اشکال مختلف و بصورت غیرقابل دفعی به پیش می‌رود! در این مسیر، نبرد جدید و با اشکالی نوین آغاز گشته که در نخستین گام، تا انهدام حکومت مذهبی به پیش خواهد رفت. حکومت امروز تنها در صورتی می‌تواند در مقابل این تعرض تاب بیاورد که بصورت یک‌دست، به خواست آزادیخواهانه مردم گردن بگذارد.

گرایش افراطی چپ منقلع، تحول امروز ایران را می‌بیند، ولی چون نفی موجودیت خود را در گردن سپردن حکومت به درخواست‌های مردم می‌داند، خاتمی را صدبار خطرناک‌تر از امثال خامنه‌ای و دیگر کسانی در هرم قدرت می‌انگارد که متکی بر حاکمیت مشیت آهنین هستند و حاضر به هیچ عقب‌نشینی در برابر خواست‌های مردم مطلقاً نمی‌باشند! آن روی این سیاست، گرایش بخش بزرگی از چپ‌های ماست، چپی که دوران کودکی را بپایان نبرده، از توازن قوای سیاسی بعد از انقلاب به بیرون پرتاب گشته و به سیاست هنوز با تلسکوپ آردوگاه می‌نگرد! از نگاه این چپ هنر سیاست، فقط به مقابله کردن یا حمایت دادن خلاصه می‌شود.

دقیقا و فقط با این سیستم فکری است که یک بخش چپ، واقعیت تحولات اخیر را بخوبی می‌بیند و حمایت از امثال خاتمی را از آن نتیجه می‌گیرد. و بخشی دیگر، که فکر می‌کند منطق پذیرش وجود یک جناح رفرم طلب در حکومت، التزام به حمایت از آنرا دیکته می‌کند، بر واقعیت تحولات کنونی، که همه محصول مبارزه این دوره مردم بوده است، چشم می‌گذارد و هیچ تحولی را در وضعیت جاری و درون حکومت، نمی‌بیند.

دوم - مسئله مذهب و مردم از تحولات بعد از انقلاب بهمین، تغییر بزرگ جایگاه مذهب در میان بخش اعظم مردم کشور ماست. واقعیت این نیست که مسلط شدن یک حکومت مذهبی بعد از انقلاب بهمین، امر اجتناب‌ناپذیر شرایط جامعه ما بود. باین مسئله در جای خود می‌توان پرداخت. ولی مسئله اینست که وقتی یک حکومت اسلامی، در ایران اسطوره‌ای غیراسلامی ما، بیست ساله شد، نمی‌شود انکار کرد که این اسلام در تاریخ معاصر کشور ما جایگاهی داشته است. کسی که این واقعیت را نبیند، تفاوت تحولات اخیر ایران را نیز درک نخواهد کرد.

نادیده نمی‌توان گرفت که تا پیش از انقلاب، اکثریت مردم ایران دل به مذهب داشت و آرزوی تحقق اسلامی شدن شئون جامعه را در دل می‌پرورید. اگر عمیق بشویم، بهمین اکثریت نیروی مادی پشت سر خمینی ابراهیم‌کش حکومت مذهبی بود! رسوخ عمیق مذهب و خصلت‌های عصر فئودالیته که در رژیم شاه دامن زده می‌شد، اکثریت مردم کشور ما را تاریخا با این فکر پرورش داده بود که برای رهایی می‌باید دست بدمان این رهبر و آن مرجع باشد! امروز شاید هنوز بسیاری از مردم کشور ما مذهبی هستند، ولی از میان هزارها نفر حتی یک نفر هم دیگر به مرجع و رهبر نمی‌اندیشد، این اکثریت با تجربه حکومت اسلامی، نقره داغ شده و ایمان درونی به مذهب را، نه تنها تا حدودی از دست داده، بلکه به مخالف سرسخت هر حکومت مذهبی تبدیل گشته است. این مخالفت حتی در میان بسیاری از روحانیت حاکم نیز دامنه دارد.

جلوه‌گاه تغییر بزرگ در ذهنیت مردم نسبت به مذهب، شاخص ارتقا اندیشه سکولار در جامعه ما، سطح و موقعیت امروز جنبش زنان است. شاید در هیچ دورانی از تاریخ، ما با چنین جنبش مستقل و متکی بخودی روبرو نبوده‌ایم. چه کسی می‌تواند تردید کند، که این جنبش محصول انقلاب بهمین و دوران بیست ساله بعد از آنست. در انقلاب بهمین، زنان نقش ممتازی داشتند و در ابعاد حیرت‌انگیزی وارد کارزار مبارزه سیاسی شدند. سهم آنها اما، بندگی و تسلیم بیشتر، اسارت مرگبارتر و تحقیر فزاینده‌تر بود. عظمت آن مبارزه و رقیبت این بندگی، جنبش زنان را بصورت حیرت‌آوری مستقل و متکی بخود ساخت. اگر بپذیریم مردسالاری، خود نیروی انگیزش ستم بر مردان هم هست، اگر قبول کنیم جمهوری

اسلامی با غیرانسانی‌ترین شیوه‌های تحقیر و سرکوب زنان، آزادی کل جامعه را هدف گرفته بود، باید بپذیریم، رشد عظیم جنبش زنان در این سال‌ها، بیان رشد فکری کل جامعه و آئینه دیگر جنبش‌های اجتماعی نیز هست. یکی از مهمترین تاثیرات به پایان رفتن افکار مذهب حکومتی در میان جامعه، اتکا مردم به نیروی خویش است، آنچه طی این بیست‌سال با رختن بستن موقعیت این جنبی مذهب، به ثمر نرسیده، تقویت تشکل‌پذیری و شناخت اهمیت مبارزه حزبی در ایران است. هر چند احزاب سیاسی مخالف رژیم در این سال‌ها قلع و قمع شدند، ولی این مبارزه به اشکال مختلف خود را بازسازی کرده است.

به نمونه دو دوره نگاه کنیم. در دوره شاه اگر تحت شرایطی ایجاد حزب آزاد گذاشته می‌شد، حتی چهار حزب فراگیر، نمی‌توانست برآمد کند. نمونه این فاجعه را که خود زمینه قدرت‌گیری روحانیت شد، ما در یکی دو سال قبل از انقلاب دیدیم. فاجعه این بود که در این بهترین موقعیت، حتی یک حزب سیاسی پا به میدان نگذاشت!

بعد از انقلاب نیز ریشه آنچنان خشک بود، که جز فدایی و مجاهد که مبارزه‌ای داشتند و حزب توده و یا بعضی احزاب منطقه‌ای که دارای تاریخچه‌ای بودند، ما با هیچ حزب اجتماعی دیگری روبرو نشدیم. امروز اما، قضیه بعکس است. در بطن بحران حکومت چند گرایشی، و سیاسی ماندن شرایط جامعه، ما با آنچنان نیروی حزبی سرو کار داریم، که اگر شرایط برآمد احزاب، آزاد بیافتد، بدون اغراق صدها حزب سیاسی با پایگاه اجتماعی قابل توجه سرعت پا می‌گیرد.

نمونه دیگری از شکل‌گیری مبارزه حزبی، سازمان‌یابی کلاز مطبوعاتی مستقل است. جامعه ما امروز با صدها نشریه مستقل روزانه و هفتگی و ماهیانه سر و کار دارد، که در شرایط فقدان احزاب رسمی، بی‌آن که خود خواسته باشد، در هماهنگی مبارزات عمومی نقش بزرگی ایفا می‌کنند. تصادفی نیست که جمهوری اسلامی برای رعب، هراز گاه نویسندگانی را در خفا می‌ریاید و در گذر مردم چهار میخ یا با قلبی شکافته رها می‌کند. ولی اگر ترور بهشتی‌ها و باهنرها قادر بود ریشه این حکومت را در بیاورد. رژیم نیز می‌توانست، با قتل نویسندگانی و هنرمندان، به خشک کردن، هجوم فرهنگی و ادبی امروز ایران، امیدوار باشد.

خلاصه کنم:

در آستانه بیستمین سال انقلاب، آنچه در ایران امروز می‌گذرد و تب و تاب‌ی که جامعه کنونی ما را در درون می‌سوزد، نه محصول اختلافات درونی حکومت است، و نه نقش افراد و احزاب و سازمان‌های سیاسی را می‌توان در آن معتبر دانست. که رمز پوست انداختن جامعه را باید در این تلاطم شناخت. تکاپوی امروز جامعه ما، شکی نباید داشت که شکل‌بندی دوره تاریخی دیگری را نوید می‌دهد. می‌بینیم که بعد از بیست‌سال تصامی ضد ارزش‌های جمهوری اسلامی ضد خود، یعنی ارزش ایجاد کرده است. ما در ایران امروز با جنبشی سر و کار داریم که نخستین گام را برای استقرار جامعه مدنی و به رسمیت شناختن تمامی حقوق فردی و انسانی‌ای برداشته، که زیرپای این حکومت لگدمال گشته است. منادیان امروز دولت قانون‌گرا و خواستاران استقرار جامعه مدنی مردم هستند. خاتمی شعار خود را از آنها گرفته و بدلیل همین همسویی از جانب آنها برگزیده شده است. بعضی‌ها به امید انقلاب بهمین دیگری نیستند و خود را برای سوار شدن بر امواج آن آماده می‌کنند. من هرگز فکر نمی‌کنم، تحولات ایران بشیوه گذشته تکرار شود. تحول ایران امروز ویژه‌گی‌هایی دارد که به هیچ تحولی در گذشته نمی‌ماند. در مجموع این ویژه‌گی‌ها اگر عمیق بنگریم، یک تفاوت برجسته، یک خصوصیت چشم‌گیر می‌بینیم که چون ستاره‌ای درخشان بر پیشانی جامعه امروز می‌تابد.

این برجستگی را همان‌طور که گفتم، ما در رابطه با قهرمان‌پروری دهقانی و خود فعالیتی مردم می‌توانیم

بینیم! در تاریخ معاصر ایران، از جنبش‌های قبل از مشروطیت تا انقلاب بهمین، در هر تحول یا جنبش توده‌ای، مردم بدون استثنا پشت سر یک مرجع یا رهبر قرار داشته‌اند که رابطه این‌دو را، رابطه چوپان و گله، مرید و مراد، امر و مامور و رهبر و امت تشکیل داده است.

در تمامی برآمدهای دوره‌های تاریخی گذشته، ما با با فدائیان ستارخان و باقرخان سر و کار داشته‌ایم، یا مقلدان بیت مراجع و با فالانژ توده‌های و فدایی و مجاهد. امروز اما چنین نیست و در آینده هم هرگز چنین نخواهد شد.

همیشه گفته‌ام و باز هم می‌گویم دوران توهم‌ها و خوش‌باوری‌ها در ایران نیز تاریخا بسر آمده و در ذهن مردم، فکر مرجع و حکومت مذهب با هم دفن گشته است. دیگر کسی جز به اجرای خواسته‌های جامعه به کسی و چیزی نمی‌اندیشد. خاتمی فقط زمانی می‌تواند روی پشتیبانی مردم حساب کند، که منطبق با خواسته‌های شان قدمی بردارد. این تاکتیک جدید مردم نسبت باین حکومت است، که بعد از بیست سال کار در درون، نخستین بار در دوم خرداد بدست خود این مردم به ثمر رسیده است. برخورد مردم با خاتمی یکی از روش‌های کارآمد مبارزه با ساختار حکومتی چند گرایشی‌ست. شکی نباید داشت که مردم خواستار برچیده شدن تمام عیار این حکومت مذهبی هستند. ولی تجربه جنبش‌های شکست خورده این سال‌ها به مردم نیز آموخته است که با نفوذ گرایش‌های مختلف حکومت در درون جامعه، نمی‌شود یکباره آن را سرنگون کرد. راه اصلی پیشرفت برای مردم، تجزیه این حکومت و ضربه به استحکامات اصلی آن در هرم قدرت است. با نفی و چشم بستن بر واقعیت‌ها، فقط عمر حکومت را زیادت‌ر و مردم را به انفعال تشویق می‌کنیم. شناخت تحولات اخیر اما، مبارزه را پیچیده‌تر و طریقت مضاف مردم را هموارتر خواهد ساخت. اینجااست که هر سازمان سیاسی و حزب چپ باید ویژه‌گی این شرایط و شکل مبارزه مردم را بشناسد و برای ارتقا آن بکوشد. به این امید.

انتخابات اتاق بازرگانی

نتایج چهارمین دوره انتخابات نمایندگان اتاق‌های بازرگانی، صنایع و معادن، که در سوم بهمن در ۳۱ شهر کشور برگزار شد، حاکی از آنست که تغییر قابل ملاحظه‌ای در ترکیب آن صورت نگرفته و غالباً همان افرادی که طی دوره‌های گذشته نیز اداره این نهاد مهم اقتصادی را در دست داشته‌اند، برگزیده شده‌اند.

در تهران جمعا ۱۰۹ نفر نامزد شده بودند که از بین آنها ۴۰ نفر (۲۰ نفر بخش بازرگانی، ۱۶ نفر بخش صنعت و ۴ نفر بخش معدن) انتخاب شدند. عناصری چون علینقی خاموشی (رئیس اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران)، اسداله عسکراولادی، علی عبداللهیان، کریمی اصفهانی، خلیلی عراقی، جابری انصاری و... باز هم جزو منتخبین هستند. در مجموع، در بخش بازرگانی ۲ نفر، در بخش صنعت ۲ نفر و در بخش معدن یک نفر "چهره جدید" در میان ۴۰ نفر نمایندگان اتاق تهران به چشم می‌خورد.

اتاق بازرگانی، به لحاظ مقررات قانونی و در عمل، دارای اختیارات گسترده‌ای در مورد صدور کارت عضویت، تشکیل اتحادیه‌ها، حکمیت در مسائل بازرگانی، تشکیل نمایشگاه‌ها و... است. این نهاد، از همان آغاز و به رغم برخی تغییرات مقطعی، در کنترل جناح رسالتی‌ها و بازار بوده است و با برگزاری انتخابات اخیر نیز کنترل این جناح بر آن هم چنان ادامه می‌یابد.

نگرشی درباره تشکیلات سراسری کارگری در ایران

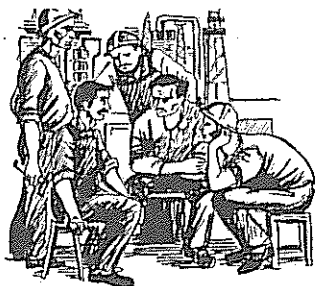
کارگران و کارمندان، مزد و حقوق بگیران جامعه ما تحت ظلم و ستم ناشی از بحران اقتصادی در فقر و فلاکت بسر می‌برند و از حداقل وحدت و تشکیلات برخوردار نیستند. بر کسی پوشیده نیست که بدون تشکیلات، اعتراضات و مبارزات این توده، پراکنده مانده و حتی هر آنگاه که بصورت انفجار بروز می‌نماید نیز از تغییر اساسی در وضعیت ناتوان است و کماکان دردبرجاست و از درمان خبری نیست. اقلیتی انگل و فاسد هر روز فربه‌تر می‌شوند و لحظه به لحظه مال و مکفت بیشتری از دارایی این جامعه را به چنگ می‌آورند و اکثریت کارگران و زحمتکش‌ها هر روز بیش از پیش از تامین نازلترین مایحتاج زندگی و حیات و معات باز می‌مانند. امروزه بیش از هر زمان دیگر، اشتغال، بیمه بیکاری و پرداخت دستمزدها و افزایش آن متناسب با گرانی محور مطالبه محرومان است. کارگران، معلمان و کارمندان برای این مطالبات به مبارزه روی آورده‌اند. اما همه می‌گویند این مبارزات پراکنده است و همه می‌دانند این مبارزات پراکنده علیرغم ضرورت آنها به کاری کارساز نمی‌انجامند و همه ضرورت مبارزه متحد و سراسری کارگران و زحمتکش‌ها را به میان می‌کشند. اما این مبارزه متحد و سراسری نیاز به تشکیلات دارد و از این تشکیلات خبری نیست. رژیم، که علت بحران است، رژیمی که نماینده انگل‌ها، آخوندها و دستجات غارتگر حاکم است، با سرکوب شکنجه و اعدام و باندهای چماق بدست استبداد را حاکم کرده است و به منظور محسو حق طلبی، مبارزه و تشکیلات حق طلبانه را «غریبی» و جرم اعلام کرده است. بی‌تردید استبداد حاکم در بیست ساله گذشته عامل اصلی پراکندگی مبارزات دفاعی سازمانیافته و موثر از حقوق خویش بوده است. اما این عامل به تنهایی نمی‌تواند توضیح‌گر پراکنده ماندن مبارزات اجتماعی باشد. ضرورت وحدت و تشکیلات برای کارگران و کارمندان و معلمان و سایر مزد و حقوق بگیران ایران، امر ناشناخته‌ای نیست. در جهت تحقق این ضرورت، تلاش‌هایی صورت گرفته است. اما تحقق نیافتن آن مسئله‌ای است که باید مورد گفتگو قرار گیرد و علل این امر بطور جدی ریشه‌یابی شود، تا از این رهگذر نتایج عملی بدست آید. مردم ایران و به‌مراه آنها نیروهای سیاسی چپ و دمکرات، و از جمله سازمان ما، برای برقراری نظامی سیاسی در ایران مبارزه می‌کنند که در آن حقوق کارگران و زحمتکش‌ها از جمله آزادی آنها در تشکیل

سازمان‌های صنفی و حق آنها در مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی‌شان در حرف و عمل پذیرفته نشود. ما از حق تشکیلات واقعی، دموکراتیک و مستقل کارگران و زحمتکش‌ها (مستقل از دولت و احزاب و سازمان‌های سیاسی) دفاع می‌کنیم و مبارزه فعالین این عرصه از فعالیت اجتماعی را حمایت می‌نماییم. اما مسئله تشکیلات برای امروز، که هنوز استبداد حاکم است، از این اهداف ما راه حل خود را نمی‌یابد. بطور مشخص، اگر ما با ارائه نظر و نقد و بررسی مبارزات صنفی اجتماعی، از آنها حمایت می‌کنیم، امروز که ایجاد تشکیلات و مبارزه در ابعاد سراسری به ضرورتی مبرم تبدیل شده است، ما چه پیشنهادی را ارائه می‌کنیم؟ آیا در توازن قوای کنونی در جامعه ما، می‌توان خواستار تشکیل سندیکا یا اتحادیه (و یا سازمان صنفی تحت هر نام دیگری) که واقعی، دموکراتیک و مستقل باشد، شد؟ جواب تاکنونی سازمان ما و برخی سازمان‌های چپ دیگر به این سؤال مثبت بوده است. روش‌های انجام این مهم نیز تا حدودی تحت عنوان هسته‌ها یا کمیته‌های مخفی کارخانه که به برقراری رابطه با همدیگر در موسسات مختلف می‌پردازند، طرح شده‌اند. بعبارت دیگر، برای ایجاد یک سازمان صنفی سراسری، بنحوی نانوخته طرح یک سازمان مخفی سراسری ارائه شده است. اشکال اصلی این طرح در آن نیست که چون مخفی است نه می‌تواند دموکراتیک باشد و نه تشکیلات واقعی. مشکل در آنست که رخنه پلیس و مامورین سرکوب رژیم اسلامی در تمامی سلول‌های جامعه در حدیست که حتی فعالیت و ادامه کاری سازمان‌های سیاسی چپ و انقلابی را مانع شده و آنها را عمدتاً به خارج کشور روانه ساخته است. فراموش نکنیم که این سازمان‌ها حامل سنن مخفی‌کاری و مبارزه با پلیس دیکتاتوری‌های شاه و خمینی بوده‌اند. در این صورت، انتظار از فعالین صنفی‌کار جنبش توده‌ای، که عموماً در مبارزه علنی و آشکار تجربه اندوخته و طبیعتاً باید به این شکل مبارزه مبادرت ورزند، به تشکیل یک سازمان مخفی سراسری انتظاری است غیرعملی. عدم تحقق این طرح که سال‌هاست توسط چپ پیشنهاد شده است، دلیل مضاعفی است که اگر قرار باشد بر مبنای تجربه عملی نتیجه‌ای گرفت در این نباید درنگ کرد که این طرح غیرعملی است، باید آن را به کناری نهاد و چاره‌ای دیگر اندیشید. این نتیجه‌گیری بهیچوجه بمعنای آن نیست که هسته‌هایی مخفی از کارگران که با هزار زحمت و خون‌دل شکل گرفته‌اند، منحل شوند و یا اهمیت کار آنها نادیده گرفته شود. بدون تردید همین کارگران بوده‌اند که تاکنون به سازماندهی مبارزات صنفی مبادرت ورزیده‌اند و تاثیر این مبارزات در دفاع از حقوق کارگران نیز غیرقابل اغماض است. آنچه در اینجا مورد نقد قرار می‌گیرد طرح ایجاد نوعی سازمان سراسری مخفی سندیکایی است که بدلیل غیرعملی بودن آن، تا آنجایی که راهنمای عمل فعالین کارگران و زحمتکش‌ها قرار می‌گیرد، از فعالیت موثرتر آنها جلوگیری می‌نماید و مانع از فراروایی مبارزه کارگران و زحمتکش‌ها به مبارزه‌ای متحد و متشکل در سطح سراسری می‌گردد. رژیم استبدادی، تشکیل یک سازمان صنفی مستقل، دموکراتیک و واقعی را مانع می‌شود. این تشکل از طریق سازمان

مخفی نیز غیرعملی است. بنابراین این در شرایط کنونی این هدف تحقق‌پذیر نیست. با این وجود، باید به چاره‌جویی پرداخت و پوشیده نیست که جنبش اجتماعی، هیچ زمان بدون دشواری و مشکل طی طریق ننموده است. طبقه حاکم همواره در مسیر این مبارزه از طرق مختلف ایجاد مانع کرده است، این جنبش متقابلاً سعی کرده است راه خود را اگر نه از مسیری سراسری و مستقیم، بلکه با زیگزاک از میان ناهمواری‌ها بگشاید. این زیگزاک‌ها، البته چه بسا بر استقلال تشکل اثر خواهد گذارد. و ناچاراً از آن باید مایه گذاشت. از قاطعیت کارگری آن چه بسا کاسته شود و با این یا آن گرایش از در سازش درآید... اما با این همه اگر بتوان حتی بخشی از مطالبات توده‌های کارگر را مطرح کرد و مرکزیتی سراسری برای اعلام این مطالبات داشت، این خود گامی است با اهمیت در راستای تشکل واقعی و سراسری کارگران. این مرکزیت سراسری اگرچه سازمان مطلوب نیست ولی سازمانی است مقدور که درون آن مبارزه ادامه می‌یابد و بی‌تردید بافت و خیز و به تناسب شرایط اجتماعی اقتصادی می‌تواند در راستایی که جنبش اجتماعی رشد می‌نماید، توسعه یابد. آنچه مسلم است ساخت اقتصادی-اجتماعی ایران، بویژه انبوهی از کارگاه‌های کوچک که درصد بالایی از کارگران ایران در آن فعالیت می‌نمایند، وجود یک مرکز علنی سراسری برای تشکل مبارزه را ناگزیر می‌سازد. بدون چنین مرکزی، حتی اگر در این یا آن موسسه سازمان صنفی-اجتماعی شکل گیرد، ایجاد یک تشکل سراسری غیرممکن است. اگر بهمان نحوی که اکنون در میان معلمان حرکاتی صورت می‌گیرد تا مجوز یک تشکل برای فعالیت‌های صنفی اخذ گردد، از طرف فعالین صنفی-اجتماعی کارگری نیز مبادرت به آن گردد، و تشکلی رسمی با مطالبات مبرم کارگری اعلام موجودیت نماید، امکان تمرکز حرکات کارگری به واقعیت تبدیل می‌شود. ناگفته نباید گذاشت که مطالبه امروز کارگران نه در جهت براندازی رژیم، که مطالباتی است در درون رژیم که اقلیت وسیعی را در بر می‌گیرد. این خود عامل مضاعفی است که علیرغم وجود موانع جدی در این راه، آن را امکان‌پذیر می‌سازد. در واقع شرایط سیاسی امروز ایران، که امکان تنفس را هر چند محدود برای اقلیت مردم فراهم ساخته است از یکسو و التهاب جنبش کارگری بدلیل شدت بحران اقتصادی از سوی دیگر، باید با جدیت از طرف فعالین جنبش صنفی-اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. این فرصت‌ها بویژه تحت رژیم‌های استبدادی ایران، همواره در دسترس نیستند.

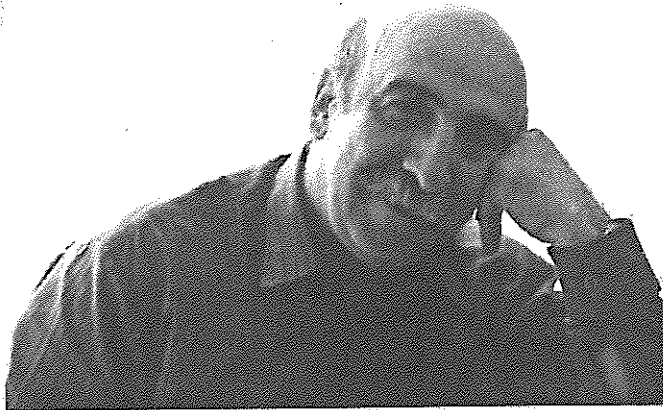
ن. ق.

پهمن ماه ۱۳۷۷



مطلب (زیرا ویدا مایبی در اختیار ما گذاشته، که تمت تاثیر نبود پدرفضیلت کلام در همان (روزهای اول نوشته است.

در سوگ پدر



با کودکان به بازی می‌نشست و با نوجوانان برنامه‌های تفریح جور می‌کرد و... همدل و همیسته بود، شوخ‌طبع و پرمحبت. پدر نمونه‌ای بود از آن بخش فرهنگ خوب و پسندیده‌ی دیار ما، در تبعید.

وارد اتاقش شدم، دیگر نبود. ساعتی پیش او را به سردخانه منتقل کرده بودند. اتاقش، اما هنوز گرمای وجودش را پاس می‌داشت. سماور مثل همیشه در آشپزخانه می‌جوشید و آماده‌ی پذیرایی از هر دوستی که پا به درون می‌گذاشت. دستگاه تلفن و فاکس در کنار قفسه‌ی کتابخانه مثل همیشه آماده‌ی کار و تماس. با چند اعلامیه و نوشته در کنار آن، معلوم بود که برای ارسال آماده شده‌اند.

تخت‌خوابش جای همیشگی روبه روی پنجره، با قاب‌عکس سه فرزند جان باخته‌اش بر دیوار. همه چیز مرتب و بجا. فضای اتاق نشانی بود از حرمت به زندگی و احترام به شان انسان. بری از بی‌تفاوتی و سلختگی. مثل همیشه.

این بار، اما بیت شعری که پدر در حاشیه‌ی قاب عکس سه فرزندش نوشته بود، بیش از همیشه جلب‌نظم را کرد:

جان می‌دهم از حسرت دیدار تو چون صبح / باشد که چو خورشید درخشان بدر آئی
به ناگاه دریافتم که گویی ما هرگز چنین انتظاری از پدر نداشتیم.

شکیبا بود و مصمم، دردها و ناملایمات آشفته‌اش نمی‌ساخت، بلکه او را در پیمون راهی که فراسوی آن عزت و اعتبار انسانی است، استوار می‌ساخت. به زندگی، آموخته بود که هیچ چیز آسان و بی‌زحمت نصیب انسان‌ها نمی‌شود.

مگر نه اینکه سه فرزند پدر، مهدی، شیرین و انوشه به ترتیب در سال‌های ۵۱ و ۵۳ و ۵۵ در درگیری مسلحانه علیه رژیم شاه جان باخته بودند؟

مگر نه این که خود پدر از نوجوانی به امید دست یافتن به حداقل حقوق انسانی، با فعالیت در سندیکای کارگری مرتبط به حزب توده دوبار زندان را از سر گذرانده و زیر شکنجه دستش شکسته بود؟ و بعد از سرخوردگی از حزب توده، این بار به امید تغییر و تحولی ریشه‌ای، از طریق فرزندش مهدی به چریک‌های فدایی خلق پیوسته بود و برای بار سوم به چهار سال زندان محکوم شده بود؟ سر آخر هم ناگزیر به ترک وطن شد، و آواره‌ی تبعید.

آری! زندگی پدر - فراتر از تعلقات سازمانی و تشکیلاتی‌اش - نمونه‌ای است از زندگی بسیاری

مرگی ناگهانی بود و نامنتظر. پدر همین دو روز پیش از آلمان برگشته بود. با چه شور خستگی‌ناپذیری از کارهایی که انجام داده بود می‌گفت: از سازماندهی کارهای مربوط به تربیونال بین‌المللی برلین. از تدارک لیست جانباختگان کشتارهای جمعی زندانیان، از ترور مخالفان و روشنفکران، از تدارک برای تماس‌های بین‌المللی در افشای جمهوری اسلامی ووو

پدر همیشه این‌طور بود. پرشور و سرزنده و پرکار. انگار نه انگار که سنی ازش گذشته، که جسم‌اش گاه از بار خستگی به اعتراض می‌نشیند و تخت بیمارستان و استراحت می‌طلبد، که حتی دوبار کارش به عمل جراحی کشیده شده، چه پاک!

همیشه می‌گفت: باید مبارزه کرد. خستگی مهم نیست. مهم اینست که دیگر آنقدر حق انسان پایمال نشود، که دیگر کسی شکنجه نشود، که دیگر کسی اعدام نشود. و نباید دست روی دست گذاشت. بی‌کار نمی‌شود نشست.

و پدر در تنهایی و زندگی سخت تبعید از هر کاری که در راه بهروزی مردمان دیار ما از دستش برمی‌آمد فروگذار نبود.

باید برای آخرین دیدار به خانه‌اش می‌رفتم. به خانه که نه، به اتاق کوچک‌اش در سکونت‌گاهی نیمه‌دولتی، نزدیک به ایستگاه راه آهن Lyon.

بعد از پایان ساعت کارم با تاخیر خودم را به سکونت‌گاه پدر رساندم. در ورودی آن برخلاف معمول چارتاق باز بود. یکه خوردم. اما دیری نگذشت که فهمیدم مدیر سکونت‌گاه رسم و رسوم رایج اداری را نادیده گرفته و در راه به احترام پدر باز گذاشته است. به طبقه سوم، محل زندگی پدر که رسیدم، غل غله بود. راهرو پر از چهره‌های غمگین شناخته و ناشناخته. پیر و جوان و نوجوان. از مدیر و مستخدم‌ها گرفته تا کارمند مغازه‌ی فتوکپی محل، از همسایه‌ها و دوستان نزدیک گرفته تا آشنایان دورتر. و پراز نوجوانان دبیرستانی. نشانی از روابط گسترده‌ی پدر. او خوش مشرب بود و خوش برخورد. ملاحظه و احترام همه را داشت. نه از باب رعایت اصول آداب و معاشرت، بلکه در هر کس ظریف‌ترین نشانه‌های سرزندگی و نشاط و زیبایی‌های ویژه‌اش را تشخیص می‌داد و ارج می‌نهاد. و با کلامی مهرآمیز مشوق هر آن چیزی بود که نمودی از زیبایی و نشانی از توجه به زندگی داشت.

ندیده بودم بر سر مسائل خرد و رایج فضای تنگ تبعید از خود حساسیت ناپسندی نشان دهد، یا احیانا دلگیر شود. به بهانه دلتنگی‌های ناشی از غربت و تبعید هرگز مزاحم آرامش روحی دیگران نمی‌شد. فراتر از این، تمام هم و غمش این بود که مرهمی بر دلتنگی‌های نزدیکان باشد.

کسان در جامعه‌ی استبدادزده‌ی ما. سمبولی از رنج و درد، اما مقاومت و مبارزه‌ی مردمان وطن ما. نمونه‌ای از آن بخش از فرهنگ انسان‌های دیار ما که طی قرن‌ها از ستم و محرومیت پشتشان خم گشته، اما هرگز از پای نیفتاده‌اند و شان انسانی را بزرگ داشته‌اند.

پدر در تبعید، و در این آشفتگی دیدگاه‌ها، و گوناگونی و تناقض تحلیل‌ها و نظرات تبعیدیان و مخالفان رژیم جمهوری اسلامی، تمام هم و غمش ایجاد فضای وحدت و همدردی بود. و این را نه برای خود که جهت بهروزی مردم ایران می‌خواست.

خودش می‌گفت: حرکت‌های ما در خارج کشور هر چقدر بیشتر و هر چه وسیع‌تر باشد کمکی است به مبارزه و جنبش در داخل کشور. این‌ها برای جلوگیری کردن از حمله وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی است... برای این حرکات هیچ وقت نباید خسته شد. باید مبارزه کرد اگرچه ظاهراً هم خستگی بیاورد، ولی این خستگی لذت‌بخش است چون مبارزه علیه حکومت جانی است... تا جمهوری اسلامی به محاکمه کشیده نشود بیکار نخواهیم نشست... اهمیت دارد نهادها، انجمن‌ها، سازمان‌ها هر چه بیشتر همکاری کنند. انعکاس حرکت مشترک آنها دولت را به عقب‌نشینی وامی‌دارد... این اتحاد و مبارزه‌ی دسته‌جمعی خیلی مهم است... ما کوشش خودمان را می‌کنیم. مهم نیست که برای یک حرکت راه ما دور یا نزدیک باشد، ما این حرکت را ادامه می‌دهیم.

البته خسته می‌شویم ولی به حرکتش می‌ارزد. و خیلی هم لازم است... اگر از این هم بیشتر خسته شویم باز باید به مبارزه ادامه دهیم... (۱)

آری! برای آخرین دیدار با پدر همه آمده بودند. با وسعت و تنوعی شگفت‌انگیز. همه آمده بودند تا تلاش و عشق به زندگی را سپاس گویند. نه، شاید همه آمده بودند تا به خود و دیگران بیاوراند که انسانند و انسان‌ها را دوست دارند. همه با همان یگانگی که از زاویه چشم پدر می‌شد یگانه دید. و با همان صفا که پدر عشق می‌ورزید.

۱- سخنان پدر در مصاحبه با جمشید گلمکانی

بدرود با پدر

مراسم شکوهمند به خاکسپاری "پدر"

وجود او هم چنان میان ما زنده است و مایه‌ی قوت قلب و عشق و علاقه‌ی هر چه بیشتر ما در راه مبارزه برای هدف‌های انسانی والایی خواهد بود که آرمان‌های "پدر" بودند. آنگاه تابوت حامل پدر همچنان با همراهی جمعیت حاضر به سوی جایگاه موقت برده شد تا در آنجا و در انتظار انتقال آن به خوابگاه ابدیش، قرار داده شود. در پایان به پاس بیش از نیم قرن مبارزه‌ی "پدر" در راه آرمان نهایی وی یعنی کمونیسم، سرود انترناسیونال با شور فراوان و با همراهی فعال شرکت‌کنندگان خوانده شد. دسته گل‌های بی‌شمار و عظیم و از جمله ستاره‌های سرخ و بزرگ از گل و هم چنین شقایق‌های فراوانی که از جانب یاران و همزمان و دوستانش بس جایگاه افکنده می‌شد شکوه خاصی را بوجود آورده بود که در شان "پدر" و زندگی سراسر مبارزه و امیدش بود... بدرود پدر.

مراسم بزرگداشت خاطره رفیق عباس فضیلت کلام "پدر"

پاریس- در ادامه‌ی بزرگداشت از "پدر" روز یکشنبه ۷ مارس ۱۹۹۹ نیز مراسمی با شرکت نزدیک به ۴۰۰ تن از ایرانیان آزاده در یکی از سالن‌های منطقه‌ی شمال پاریس جهت گرامیداشت خاطره‌ی "پدر" برگزار شد. در این مراسم آقایان کامبیز روستا، نسیم خاکسار، پرویز نویدی و همچنین نماینده انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران از تلاش‌ها و مبارزات بیدریغ این آزادمرد که تمامی عمر در راه آرمان‌های والایش کوشید تجلیل به عمل آوردند.

پاریس- صبح روز شنبه ۶ مارس ۱۹۹۹ نخست جمع کثیری از نزدیکان، یاران، همزمان و دوستان "پدر" در محل نگهداری جسد وی در ساعت ۹ صبح جمع شدند و واپسین دیدار را با "پدر" که آرام و موقر خفته بود انجام دادند. سپس ماشین حمل "پدر" پوشیده از گل و درحالی‌که توسط ماشین‌های متعددی همراهی می‌شد به سمت محل متروی "پرلاشز" در جنب گورستان بزرگ و مشهور "پرلاشز" پاریس براه افتاد و به انبوه ایرانیانی که در آنجا برای شرکت در مراسم خاکسپاری گرد آمده بودند پیوست. از این محل و تا قطعه‌ی ۸۵ پرلاشز که محل دفن نویسندگان بزرگی چون "صادق هدایت" و "غلامحسین ساعدی" نیز هست، جمعیت حاضر که ۸۰۰ نفر تخمین زده می‌شد در سکوتی سنگین و با دریایی از اندوه به دنبال "پدر" و به احترام وی راه پیمود. ترکیب و تنوع جمعیت شرکت کننده و نیز حضور بسیاری از ایرانیانی که از کشورهای دیگر خود را برای شرکت در مراسم رسانده بودند نشان از مهر "پدر" در دل همه داشت. در وسط قطعه‌ی ۸۵ توقفی کوتاه صورت گرفت و در حالی‌که همه در حسرت از دست‌دادن "پدر" مبارزانشان غرق تاسف بودند رفیق پرویز نویدی ضمن گرامیداشت خاطره‌ی "پدر" از تمامی نهادها، انجمن‌ها احزاب و سازمان‌ها و نیز تمامی کسانی که در این مراسم شرکت کرده بودند تشکر نمود. وی در بخشی از سخنانش گفت: "ما جسم بی‌جان پدر را به خاک می‌سپاریم اما

گاه‌شمار زندگی عباس فضیلت کلام (رفیق پدر)

تولد، به سال ۱۳۰۳ در یک خانواده‌ی کارگری در تهران
در اوائل دهه بیست، آغاز فعالیت در شورای متحده مرکزی مرتبط با سندیکای کارگری حزب توده
سال ۱۳۲۵، دستگیر و به چند ماه زندان محکوم شد به جرم تدارک نیرو برای فرقه دمکرات آذربایجان.
سال ۱۳۲۷ برای بار دوم دستگیر و زندانی شد. به جرم فعالیت در سندیکای کارگری حزب توده
سال ۱۳۳۳، بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای سومین بار دستگیر شد و یک سال و نیم در زندان ماند.
در سال ۱۳۴۴ از حزب توده گسست. و این گسست را هنگامی که در زندان بود رسماً اعلان کرد.
از ۱۳۵۰ از طریق فرزندش مهدی به چریک‌های فدایی خلق پیوست
در سال ۱۳۵۱ دستگیر و به چهار سال زندان محکوم شد. بعد از پایان محکومیت آزاد نشد و یک سال دیگر در زندان ماند (ملی‌کشی)
در ۷ مرداد ۱۳۵۱ فرزندش مهدی، در درگیری مسلحانه جان باخت
در ۷ اردیبهشت ۱۳۵۳ فرزندش شیرین در درگیری مسلحانه جان باخت
در سال ۱۳۵۵ فرزندش اتوشه در درگیری مسلحانه جان باخت
در سال ۱۳۵۷ با اوج‌گیری انقلاب و باز شدن در زندان‌ها، آزاد شد.
در همان سال، در اولین انتخابات کانون زندانیان سیاسی به عضویت شورای مرکزی کانون انتخاب شد.
در کانون او مدافع حمایت و دفاع بی‌قید و شرط از آزادی همه زندانیان سیاسی از هر گرایشی و سازمانی بود.
در سال ۱۳۵۹ در جریان انشعاب اقلیت و اکثریت مدافع اقلیت بود.
در سال ۱۳۶۰ ناچار به ترک وطن شد و در پاریس درخواست پناهندگی سیاسی کرد.
در سال ۱۳۶۳ از فعالین اعتصاب غذا در پاریس برای دفاع از زندانیان سیاسی بود.
در سال ۱۳۷۳ از بنیان‌گذاران انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، بود.
در سال ۱۳۷۷ عضو هیئت اجرایی تریبونال بین‌المللی شد.

در سوگ "پدر"

در سینه‌ی دم حتم اسفند ۱۳۷۷، عباس فضیلت کلام، دوست و همراه، دیرین ما درگذشت و اندوه و غم بر دلها نشست. او از بهره‌های روشن جنبش کارگری معاصر ایران بود. زندگی خود را با کار و کارخانه و کارگاه آغاز کرد و تا پاره‌ی با اندیشه‌ی آزادسازی کار زندگی کرد.

فضیلت کلام (پدر) نامی آشنا و برطنین در میان مبارزان راه آزادی و استقلال طلبان و ترقیخواهان زمانه ما بود. به آرمان‌های ولای آزادی و برابری و عدالت اجتماعی دل بستگی پایدار داشت. با فدائیان همزم و همدل بود، و شکنجه و زندان آن نظام و سرکوب و تبعید این نظام، در اراده و مقاومت او سستی پدید نیآورد و بردهارانه و سرفراز درد بی‌انتهای فرزندان در خون خفته را بر دل کشید. در گستره‌ی ناکجا آباد غربت، آرام و خندان و پرامید همچنان از ناهمراهی‌های گیتی در رنج بود و به هم‌واری آن برخاسته بود. شاداب، متحرک و آرامش فضیلت کلام از قطع و یقین در رسیدن روزهای بهتر نوید می‌داد. حضورش گرمای امید بود.

همراه با یاد بینار او

حمید عربچی - مستوره احمدزاده - یوسف اردلان - یون حقیقی - احمد اسکندانی - رضا امان - تقی امینی - اصغر ایزدی - نسیم خاکسار - باباعلی - مختبر برادران - عباس بختیاری - سهراب بهداد - ناصر پاکدامن - تقی شام - میرویس جاویدی - عبدالله جاویدی - نعمت میرزازاده (م. آژوم) - مبین جزینی - محمد جلالی جیمه (م. سحر) - علی اصغر حاج سیدچراوی - مسعود فتحی - اسماعیل خرنی - بهروز داودی - رضا دقتی - منوچهر دقتی - حماد شیبانی - ترنگ سزایی - اکبر سیف - محمود راسخ - ناصر رخشانی (خاور) - فرزند رکتی (خوری) - کامبیز روستا - مجید زوربخش - مقصد کامسی - فخری زورشکه‌ای - سرین سلمان مظفر - زهره سزده - شهزاد سزمدی - رضا کبکی - فریبا ثابت - حسن حسام - فریده زریجد - ابراهیم آرنج - فاطمه سعیدی (شایگان شام‌اسبی) - عباس سماکار - هما شرف‌النین زاده - محمدرضا شالگرئی - مهدی خانیابا تهرانی - هادی شهبیدی - عباس عاقلی زاده - عبدالله عزت پور - رضا علامه زاده - رسول قادری - روبین ساکازیان - وحیده الله قاسمی - حسن عزیزی - آلبرت سهرابیان - منوچهر رادین - اصغر داوری - روزبه فراهانی - مجید آرابی - شهرام قنبری - داریوش کارگر - علی کریمی - علی کشتگر - مریم متین دفتری - هدایت متین دفتری - مجتبی مفیدی - باقر مزمنی - زهره نعیمی - حمید نعیمی - شیدان رفیق - عباس حاشمی - محسن یقانی - رسول آذرغرش - مصطفی مدنی - پرویز نویدی - عبدالله مهتدی - داریوش نویدی - مهرداد رضضانی - علی طلوع - ستاره عباسی - مینا حاشمی - بهروز معظی - ژیل معظی - علیرضا ندیمی - رضا اکرمی

پیامها و اطلاعاتها

پیامها و اطلاعاتها

با پخش شدن خبر درگذشت پدر عباس فضیلت کلام، روز جمعه ۲۶ فوریه ۱۹۹۹، سازمانها، احزاب و شخصیت های مختلفی با ارسال پیام و انتشار اطلاعیه از درگذشت وی ابراز تأسف کردند. در تمام این پیامها و اطلاعیهها بر شخصیت ویژه عباس فضیلت کلام، مبارز خستگی ناپذیر راه آزادی و عدالت تاکید دارند.

در اطلاعیه انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران که خود یکی از بنیانگذاران و مسئول آن بود آمده است: روحیه مبارزه جویی، مقاومت و تلاشگر نکات برجسته تر شخصیت والای پدر بودند. او علیرغم کهنوت سن، شاداب توانمند زندگی در تبعید را نیز به رزم علیه مستبدان و تاریک اندیشان دینی سپری می کرد. او در تبعید نیز با مناعت تمام زیست. و تا آخرین لحظه زندگی به آرمانهای آزادی خواهانه و انساندوستانه خود وفادار ماند و در راه تحقق آزادی و برابری و عدالت اجتماعی در ایران از هیچ کوششی دریغ نکرد.

در کنار اطلاعیه کانون، بسیاری از کانونهای حمایت از زندانیان سیاسی، چون کانون آلمان، کلن، آخن، کانون تلاش-آلمان، جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی ایران کلن، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران کلن، ... نیز اطلاعیه داده اند.

هیئت هماهنگی تدارک تربیونال بین المللی، که عباس فضیلت کلام عضوی از این هیئت بود، در اطلاعیه خود می گوید:

اگر چه زندگی این پدر مبارز، با زندان و شکنجه و آوارگی همراه بود، اما همگان می دانند که تا آخرین لحظه زندگی سخت و پربارش، زندگی مملو از فاجعه و لاسریر از مبارزه و مقاومتش در رژیم سلطنتی و خمینیستی، هرگز از پای ننشست و سر در مقابل حاکمان ضد بشری خم نکرد. او با مناعت زیست و مبارزه برای آزادی و ایده های والای انسانی عجیب زندگی اش شد.

همچنین از سوی دیگر سازمانها و انجمنها چون انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی - بریتیش کلمبیا، مجمع ایرانیان آزادیخواه و دمکرات - مونیخ، فرهنگسرای اندیشه - سوئد، نشریه چشم انداز، نشریه میهن،

کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم دولتی جمهوری اسلامی ایران، کمیته دفاع از آزادی اندیشه، قلم و بیان و اجتماعات در ایران - هانوفر، کانون پناهندگان سیاسی ایران برلین، ... نیز پیامها و اطلاعیه های صادر شده است.

از سوی سازمانها می توان به سازمان فدائیان (اقلیت)، اتحاد چپ کارگری، چریکهای فدایی خلق ایران، شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، کمیته هماهنگی هسته اقلیت، کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی، جبهه دمکراتیک ملی ایران، سازمان اتحاد فدائیان کمونیست اشاره کرد.

آشرف دهقانی در پیام خود می گوید: رفیق پدر یادآور خاطره فراموش نشدنی چریکهای فدایی شهید، مهدی و انوشه فضیلت کلام و شیرین معاضد بود که هر یک شجاعانه در صفوف سازمان چریکهای فدایی خلق جنگیده و در راه تحقق آرمانهای کمونیستی جان خود را فدا کردند. برای من که مدتها با شیرین فعالیت مشترک داشته و همواره او را بعنوان یک زن آگاه و پرشور چریک فدایی ستودهام، در شرایطی که غم از دست دادن او - و صدها مثل او - را در طی سالهای طولانی با خود حمل کرده ام، مرگ رفیق پدر آنها در شرایط تبعیدی و دور از خانواده، بس دردناک بود.

مادر شایگان در نامه خود می گوید: تبعید در رژیم جدید، نیز توانست در اراده اش خللی وارد نماید. و نه تنها مبارزاتش را علیه رژیم خونخوار جمهوری اسلامی، در خارج از کشور ادامه داد، بلکه همواره در صف اول تظاهرات علیه رژیم و اعمال ضد انسانی اش بود... مرگ به او مجال این را نداد تا انقلاب سراسری خلقهای ایران را که با خون نه تنها فرزندان او، بلکه با خون هزاران نفر از رفقایش آبیاری شده، ببیند. آن روز دیر نیست و همین امیدواری او را دلگرم می کرد و مبارزاتش را صیقل می بخشید. رفیق پدر در میان غم و اندوه ما را ترک کرد و ما امیدواریم بتوانیم رفیق صدیق و وفادار آرمانهای او باشیم و سعی کنیم تا یاد او را با پیگیری مبارزاتش زنده نگه داریم.

پیام کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی در بزرگداشت خاطره ی رفیق عباس فضیلت کلام (پدر)

درگذشت غیرمنتظره رفیق عباس فضیلت کلام، شخصیت سرشناس اپوزیسیون دو رژیم سلطنتی و اسلامی و مبارز پرسابقه ی جنبش سندیکایی ایران، جامعه ی ایرانیان آزادیخواه، دمکرات، و سوسیالیست در خارج از کشور را در اندوهی عمیق فرو برد.

رفیق عباس فضیلت کلام، به خاطر مبارزات کارگری خود، زندان و شکنجه در رژیم ستمشاهی را با سربلندی تحمل کرد، اما پس از شهادت سه فرزندش - چریکهای فدایی خلق: شیرین، مهدی و انوشه - به دست جلادان ساواک بود که نشان داد چه صخره استواری در روح این مبارز افتاده، و چه دریای زلال و بی کرانی از محبت و عاطفه در قلب شرحه شرحه ی این پدر داغ دیده جای گرفته است.

رفیق فضیلت کلام پس از شهادت سه جگرگوشه اش نه فقط درهم نشکست، بلکه آغوش پرمهرش را به سوی همزمان فرزندان، به سوی پویندگان راه رهایی انسانها از همه ی ستمهای سیاسی، طبقاتی، اجتماعی، ملی و جنسی گشود، و به پدر همه ی آنان تبدیل شد، و شاید همین بود راز استوار ماندن و در هم نشکستن اش.

پدر، تضاد پی در پی مبارز نشده بود. او نمونه و مظهر راستین آن کسانی بود که وقتی می گویند عاشق همه ی بشریت اند، زندگی و مناسباتشان با آدمهای واقعی پیرامونشان به حقیقی بودن ادعایشان گواهی می دهد. او همه ی کسانی را که برای آزادی و عدالت مبارزه می کردند، پاره ای از وجود خود می دانست و عزیزشان می داشت.

با فقدان پدر، یک انسان پرعاطفه، یک مبارز خستگی ناپذیر، یک رفیق همراه و قابل اتکا را از دست دادیم. اندوه سنگین و احترام عمیقی که بدرقه ی این انسان والا شد، جلوه های بود از محبت واقعی و تعظیم نسبت به کسی که انسانیت و استواری اش در راه آزمان هایش، در خور بیشترین ستایش است. یادش همواره گرامی خواهد بود.

کمیته ی اتحاد عمل برای دمکراسی - هفتم مارس ۱۹۹۹

(*) متشکل از: حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر).

قسمتهایی از فیلم آخرین سفر با پدر ساخته ی جمشید گمکانی پخش شد که مربوط به مسافرت پدر به همراه مبارزینی دیگر به ژنو در سوئیس بود تا در اقدامی اعتراضی در مقابل مقر سازمان ملل شرکت کند. این اقدام هدفش اعتراض نسبت به کشتارهای اخیر در ایران طی ماههای گذشته بود. در این فیلم پدر طی مصاحبه ای ضمن طرح ضرورت ادامه و گسترش مبارزه برای رهایی از یوغ رژیم حاکم، تمامی ایرانیان آزادیخواه را به فعال تر شدن در این مورد و هماهنگ کردن نیروهایشان فرا می خواند. دو نوجوان ایرانی در دو قسمت مختلف هر کدام احساس پاک خود را به پدر بزرگشان صمیمانه بیان کردند. در فواصل این برنامه ها اداره کننده ی مراسم قطعاتی از اشعار یا نوشته ی شاعران و نویسندگان مبارز را دکلمه می کرد. در خاتمه اسامی افراد، نهادها، انجمنها، احزاب و سازمانهای سیاسی که با ارسال پیام مراتب همدردی و همدلی خود را ابراز داشته بودند قرائت شد و پس از آن صادر فاطمه سعیدی (شایگان شام اسپسی - رفیق مادر) از طرف خانواده، رفقا و دوستان پدر از حاضرین قدردانی کرد. دفتر یادبودی در اختیار شرکت کنندگان برای درج احساسشان نسبت به پدر و فقدان وی قرار گرفت.

فرهنگ تفاوت و تفاهم

مهم مفتراری

می کرده‌اند. یا می‌خواسته‌اند روند تبدیل فرهنگ قدیم را به فرهنگ جدید تسریع کنند و یا می‌کوشیده‌اند فرهنگ قدیم را از حیطه تاثیر فرهنگ جدید برکنار دارند. می‌خواسته‌اند یکباره و اراده‌گرایانه یک رفتار یا ارزش یا رسم و... را جایگزین رفتار یا ارزش یا رسم قدیم کنند. با بخشنامه ای ارزش قدیم را ممنوع کنند، و ارزش جدید را رواج دهند، و یا برعکس با تکیه و تاکید بر ارزش یا رفتار یا رسم قدیم، به جنگ رفتارها و پندارها و گفتارهای جدید فرا خوانند، و اساسا به جدال فرهنگها و رفتارهای مبتنی بر آنها دامن زنند.

یک سویه برخورد کردن با موجودیت آمیخته فرهنگ معاصر، بار سبب دشواریها و گرفتاریهای مضاعف شده است. این یک سویه برخورد کردن ها، غالبا یا بر "حذف" بخشی از فرهنگ و ارزشها مبتنی بوده است، و یا بر "تحویل" یک روش و منش اجتماعی و عرفی و عقیدتی و سیاسی... مکتبی می‌شده است. پیداست که نه سیاست "حذف" یا کارکرد فرهنگ همخوان است و نه سیاست تحمیل. به همین سبب نیز در همین یکصد ساله، بارها شاهد مقاومت مردم و ارزشها و نهادهای فرهنگی جامعه در برابر آنها بوده‌ایم.

حذف و تحمیل حاصلی جز تخریب، محدودیت، تضعیف فرهنگی، بحران و ستیز و... نداشته است. مختصات و مشخصات فرهنگ ملی، نه با تحمیل یک عقیده و مسلک و عرف و سیاست و اخلاق و رفتار و... در یک دوره کوتاه، از میان می‌رود، و نه با اتخاذ چنین روشها و گرایشها و سیاستهایی پدید می‌آید. تعدیل مشخصات و مختصات فرهنگ هم تدریجی و بطئی است و هم در مجاورتی مستمر و مداوم میسر است. حتی برخی از حقایق دنیای معاصر نشان می‌دهد که فرهنگهای ملی در شرایط ناسازگار مستمر نیز به حضور و هستی خود ادامه داده‌اند. چنان که هفتاد سال حکومت شوروی، مساله ملیتها را همچنان به صورت یک معضل قابل بررسی، از آغاز قرن به پایان قرن انتقال داد. اما آنچه به راحتی جلعو تهاجم را می‌گیرد، همانا گذار از طرز تفکر و عمل تعصب‌آمیز و بازدارنده، به طرز تفکر و عمل آزادمنشانه و انتقادی است.

توسعه فرهنگی حاصل آموزش و روش و اندیشه انتقادی است. این تنها آموزشی است که گذار از ساده‌نگری و پذیرش بی‌چون و چرا به ژرف‌نگری و انتخاب آزاده را تسهیل می‌کند. توانایی انسان را برای درک مسائل زمانه وسعت می‌بخشد.

مردم باید برای مقاومت در برابر قدرت‌های تاثیرگذار هیجانی و عاطفی و احساساتی، که همه چیز را بی‌تعمق و تامل به پذیرش نزدیک می‌کند، آماده شوند. فرهنگ جامعه را نه می‌توان بر احساس و هیجان استوار کرد، و نه می‌توان با احساس و هیجان صیانت کرد.

هر گونه طفره رفتن از این ضرورتها، خواه ناخواه جوی غیرعقلانی را دامن می‌زند. و طبعا گروه‌های اجتماعی را در اتخاذ مواضعی فرقه‌گرایانه تشویق و تشجیع می‌کند.

اما در این گرفتاری یک مساله تقریبا قابل توجه و تشخیص است. و آن فرق میان فرهنگ و سیاست، و اقتضاها و سلوک این دو، در برخورد با ارزشهاست. یعنی فرق میان روش برخورد دو فرهنگ با هم، و روش برخورد سیاست‌هایی که در این صدساله بر روابط و شیوه تبادل و سلوک این دو فرهنگ مسلط شده یا آن را متأثر می‌کرده است.

۱- برخورد دو فرهنگ در کل جامعه و زندگی فعال اجتماعی، بنابه ضرورت و نیاز اجتماعی و تاریخی و... براساس تبادل ارزشها و روشها و ابزارها و تواناییها و گزینش متناسب با رشد و اعتلای زندگی بوده است. به همین سبب نیز اگرچه این دو گرایش از لحاظ تاریخی ناهمزمانند، از هم جدا نمانده‌اند. هر چند به ترکیب مطلوب نرسیده‌اند، به هم ممزوج شده‌اند. حتی می‌توان گفت تا حدودی به حضور هم عادت کرده‌اند. یکی تبلور گذشته ما بوده است، دیگری چشم‌انداز و انتظاری از اکنون‌مان. هیچ خط فراقی یکباره آنها را یک جای معین و دلخواه برش نزده و از هم برحذر نداشته است. برخی از ناهماهنگیها و نارساییهای دوگرایش در حال تعدیل بوده است. آنچه باید محدود یا وانهاده می‌شده، محدود و وانهاده شده است. حاملان اصلی فرهنگ که مردمند، به تجربه و عمل و به تدریج و به اقتضای بقا و اعتلای زندگی، هر آنچه را ضروری و ناگزیر می‌یافته‌اند برمی‌گزیده‌اند. خواه از این گرایش، و خواه از آن گرایش. کم نیست ارزشهایی که در سابقه و سنت فرهنگی ما وجود نداشته، اما از گرایش جدید اخذ شده است. و ملکه ذهنها و رفتارها و عملکردها و آرزوها و آرمانها و اندیشهها شده است. به صورت تجربه شخصی و روش زندگی عمومی و روانشناسی اجتماعی درآمده است.

در این تبادل، گاه دو طیف فرهنگی فقط از لحاظ صوری مجزا می‌نموده‌اند. وگرنه غالبا بخش‌های متعلق به هر طیف، از مشخصات طیف دیگر نیز بهره‌ور بوده است. برخی از اجزای هر یک، در اجزای عرفی و اخلاقی و ارزشی افراد جامعه مشترکا متجلی بوده است. گویی دو گرایش در عین تضاد، در درون زندگی و افراد به هم می‌گراییده‌اند، و در کنش‌های و روش‌های فردی و اجتماعی زندگی با هم و در کنار هم متجلی می‌شده‌اند. از این رو نمی‌توان گروه‌ها و افراد جامعه را به طور درستی به یک طیف منسوب کرد، و از تاثیر طیف دیگر جدا انگاشت.

اگرچه بخشی از سنتی‌ترین افراد یا گروه‌های اجتماعی هنوز به طور عمده، یا در بخش عمده‌ای از سلوک خود در گرو گرایش قدیمند. هم‌چنان که بخشی از متجددترین افراد یا گروه‌های اجتماعی نیز به طور اساسی و عمده‌ای از ریشه‌های ارزشی ملی و فرهنگی ایرانی جدا افتاده و سرتاپا به اخذ تمدن فرنگی گراییده‌اند.

۲- اما مشکل سیاستها در این صدساله، این بوده است که غالبا با اقتضا و کارکرد فرهنگ هماهنگ نبوده‌اند. طرح و برنامه خود را، که اساسا مبتنی بر منافع بخشی از جامعه بوده است، به کل فرهنگ نسبت می‌داده‌اند، یا که بر سمت‌گیری آن تحمیل

مطلب زیر یکی از آفرین نوشته‌های مهم مفتراری است که در یکی از نشریات ایران به چاپ رسیده است.

نزدیک به صدسال است که فرهنگ ملی ما، با ضرورت دو سویه تفاهم و تفاوت درگیر شده است. از یک سو در پی تجهیز به تجربه‌ها و توانایی‌های بشری است، و از سوی دیگر، در اندیشه حفظ شخص و غنای تجربی خویش است.

در این صد ساله هم از محدودیت‌های فرهنگ دیرینه و سنتی خود باخبر شده و در رنج بوده‌ایم، و هم از امکانات و مقدرات فرهنگ جهانی به شوق می‌آمده‌ایم. همه تلاش و کوشش و اندیشه و مبارزه‌مان نیز بر سر این بوده است که استقلال ملی خود را در عرصه پیچیده و گسترده ارتباطها پاس داریم. در هر دوره نیز گرایش‌هایی در اولویت قرار می‌گرفته است و ما را به گونه‌ای از رابطه فرامی‌خوانده است. تا این مهم عملی شود.

از دوران مشروطه تاکنون متاسفانه هنوز قادر نشده‌ایم به این خواست ملی خود جامه (عمل) پوشانده) هر زمان که طرحی در افکنده‌ایم یا دشواری‌ها، نارسایی‌ها، انحرافها و عوامل گوناگون بازدارنده داخلی و خارجی مواجه شده‌ایم. انگار هر چه فرهنگ جهانی نیرومندتر شده، ما ناتوان‌تر شده‌ایم. نه تفاوت مان را به درستی حفظ کرده‌ایم و نه به تفاهمی اصولی دست یافته‌ایم. نه به صورت قدیم خود باقی مانده‌ایم، و نه به شکل جدید دنیا درآمده‌ایم. حاصل وجودی‌مان تلفیقی بوده است از آنجا و اینجا. از گذشته خود و اکنون دیگران. از سنت و نو. در حقیقت تلفیقی از نه آنجا و نه اینجا. چیزی مانند شتر گاو پلنگ، که ناهمسازی و ناسازگاری از ریخت و قیافه‌اش می‌بارد. داد می‌زند که قامتی ناساز و بی‌اندام است.

این تلفیق که از کنار هم گذاشته شدن عوامل کاملا نامتجانس و ناهمخوان و ناهمزمان خبر می‌دهد، همواره گروه یا گرایشی در رنج می‌داشته است. سیاست‌های فرهنگی مختلف نیز در جهت حل یا تعدیل یا پوشاندن مشکل، بارها و بارها مطرح شده است. اما هنوز هم به رغم گسترش و استمرار ماجرا بر سر خط آغازیم.

نگاهی به زندگی روزمره اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و عرف و عادات و رسوم و اخلاق و منش‌ها و روش‌ها نشان می‌دهد که هم در زندگی فردی و هم در زندگی اجتماعی، گرفتار این دوگانگی و آمیختگی ارزش‌هاییم. این آمیختگی اکنون یک واقعیت تاریخی است. هرگونه تلاش برای درمان عارضه‌هایش نیز نمی‌تواند اصل آن را نادیده انگارد یا اراده‌گرایی در پی حفظ صورت‌ناب یک گرایش برآید. در این صدساله دو گونه بسیار مشخص و متفاوت فرهنگی، ذات کلی و حرکت ملی ما را معین می‌کرده است. دو گرایش متفاوت این متخالف. باری به هر جهت در دل هم و همراه هم، یا در کنار هم تداوم یافته‌اند. به همزیستی دشوار خود ادامه داده‌اند. گاه برسرستیزیا هم بوده‌اند و گاه با درک آشتی‌ناگزیر، در پی تحمل هم برآمده‌اند.

"اوجالان" و بازتاب مسئله کرد

کاروان

جستجوی راهی برای آینده است. این تصویر گرچه به فرد ویژه‌ای تعلق دارد اما نمایانگر مسئله‌ای است که نه تنها ترکیه بلکه تمام کشورهای را شامل می‌شود که بخش‌های کردستان در آنان قرار دارند. نزدیک به ۳۶ میلیون کرد در ۵ کشور ترکیه، ایران، عراق، سوریه و ارمنستان تقسیم شده‌اند. گرچه در مقاطع مختلف مسئله کرد به مناسبت‌های گوناگون طرح شده است اما بی‌شک این نخستین باری است که تا بدین درجه توجه افکار عمومی و محافل سیاسی جهان بدان جلب شده است. مقالات و سرمقالات روزنامه‌ها و نشریات و گزارش‌های رادیو تلویزیونی که طی مدت اخیر عرضه شده‌اند حاکی از این است که پتانسیل عظیمی برای بحث و راهجویی در مورد وضعیت کردها بوجود آمده است. مقایسه‌ی دو سرنوشت کاملاً متضاد میان "کوزوو" صربستان و کردستان سوژه‌ی اغلب مطبوعات شده است. پرسیده می‌شود چگونه است که نیرویی مانند پ.ک.ک. این چنین حساسیت آمریکا در مقام ژاندارم جهانی را برمی‌انگیزد اما همین آمریکا رای به پشت میز مذاکره نشان دادن نیرویی از جریانات فعال در "کوزوو" می‌دهد که ماهیت و عملکردی مشابه پ.ک.ک. دارد و همراه با اروپائیان آن‌را به صربستان و جامعه‌ی بین‌المللی تحمیل می‌کند(البته، به هیچ وجه نباید این امر کوچکترین سایه‌ای روی مطالبات عادلانه دمکراتیک آلبانی‌تبارهای این استان صربستان بیافکند).

اروپا و آمریکا هر کدام از زاویه‌ی اهداف خود به مسائل متعدد و از جمله به مسئله کرد می‌نگرند و آنطور که می‌خواهند چهارچوب آن را ترسیم می‌کنند. اما موضوع سرنوشت کردها فقط خاص ترکیه از زاویه اروپا نیست هم چنان‌که فقط مربوط به عراق آنطور که آمریکا دنبال می‌کند نمی‌باشد اروپا قبل از اینکه به کنه مسئله کرد بپردازد به "منزه نگه داشتن" اروپای واحد فکر می‌کند. آمریکا برای تحقق استراتژی خود در عراق است که از نیروهای کرد این کشور دفاع ظاهری می‌کند ولی بالاخره هر دوی آنها یعنی هم آمریکا و هم اروپا در مورد ایران ولی به دلایل مختلف سکوت می‌کنند صحبتی هم از سوریه و یا ارمنستان که نیست. مسئله ملی در ۵ کشور یاد شده و بویژه ترکیه، ایران و عراق که دارای جنبش‌ها و سازمان‌های وسیع کرد هستند واقعیتی انکارناپذیر است. پس بر جامعه‌ی این کشورهاست که بحث حول مسئله ملی را بطور جدی در دستور کار قرار دهند. بر نیروی سیاسی کرد است تا با بهره‌گیری از زمینه‌های فراهم شده ضمن وسیع‌تر نمودن تبلیغات بین‌المللی به منظور جذب هر چه بیشتر افکار عمومی در جهت فشار آوردن بر نهادهای بین‌المللی، تلاش کنند جنبش‌های مدافع دمکراسی در درون کشورهای خود را همراه مطالبات دمکراتیک جنبش ملی سازند. اما از این طرف هم وظیفه نیروهای آزادی‌خواه و واقعا دمکرات و مدافع دمکراسی در این کشورهاست که در آگاه نمودن و بسیج افکار عمومی در مورد سرنوشت میلیون‌ها انسان محروم از حقوق ابتدایی مدنی بکوشند. جامعه‌ی روشنفکری این کشورها می‌تواند و باید بمانند طرح هر مقوله و معضل اجتماعی دیگری به طرح مسئله ملی پرداخته و پیرامون آن بحث‌های وسیع دامن زده و به

کشوری که بیش از ۱۲ میلیون نفر کرد یعنی حدود ۲۵ درصد از کل آن نه تنها حق صحبت کردن و خواندن و نوشتن به زبان مادری نداشته بلکه بجای کرد "ترک کوهی" نیز خوانده می‌شوند و به شهروندان درجه دوم و سوم تقلیل کرده‌اند باید امری طبیعی باشد که جریانی مانند پ.ک.ک. رشد یافته و از حمایت بسیاری از قربانیان چنین سیاست‌هایی برخوردار گردد. علیرغم اینکه سناریوهای احتمالی گوناگونی از جانب بعضی از محافل سیاسی و مطبوعاتی ارائه شده‌اند اما نمی‌توان وضعیت پ.ک.ک. و رهبرش را در آینده در رابطه با دولت ترکیه و بالعکس از هم اکنون دقیق پیش‌بینی کرد فقط می‌توان گفت که دستگیری آقای اوجالان خودبخود هیچ مسئله‌ای را حل نکرده و نمی‌کند. بعنوان نمونه می‌توان به گزینش غیابی وی به رهبری پ.ک.ک. در کنگره‌ی اخیر این حزب اشاره داشت. در این کنگره که به سازگی و پس از دستگیری اوجالان تشکیل گردیده بر روی گسترش مبارزه مسلحانه با رژیم ترکیه تاکید شده است. نتایج دستگیری اوجالان و رویدادهای متعاقب آن هر چه باشند و علیرغم این‌که هر دیدگاه و قضاوتی نسبت به ماهیت و عملکردهای پ.ک.ک. داشته باشیم که بجای خود و بطور جدی قابل تأمل و بحث هستند، باید از تمامی امکانات برای دفاع از حقوق وی در مقابل ترکیه و آزادی وی استفاده نمود.

تصویر عبدالله اوجالان با چشمانی چسب زده شده، دستبند به دست نشانده بزرگ پرچم ترکیه میان دو نقابدار مسلح ترک که بر تمامی صفحات روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها نقش بست آیینی‌ی تمام نمای وضعیت مردمی شد که محروم از حقوق اولیه‌ی انسانی، بدون حامی و پشتیبانی جدی، در

خبر دستگیری "عبدالله اوجالان" رهبر حزب کارگران کردستان(پ.ک.ک.) در ترکیه، صبح روز سه شنبه ۱۶ فوریه ۱۹۹۹ توسط مقامات ترک اعلام شد. خبر، سریعاً در تمامی رسانه‌ها در دنیا پخش شد. اعضا و هواداران پ.ک.ک. در اعتراض به این آدم‌ربایی اقدامات اعتراضی گسترده‌ای را در سراسر اروپا و برخی کشورهای دیگر ترتیب دادند. مراکزى که هدف این اعتراضات و تظاهرات قرار گرفتند بطور عمده سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های یونان، ترکیه و اسرائیل بودند. یونان که آقای اوجالان را در سفارت این کشور در کنیای آفریقا پناه داده بود علیرغم اختلافات دیرینه با ترکیه نتوانست و یا نخواست امنیت وی را بخوبی تأمین کند و بهمین دلیل کابینه‌ی دولت آن مورد استهزا افکار عمومی، مطبوعات و مجلس این کشور قرار گرفت و دچار بحرانی شد که منجر به استعفای سه وزیر گردید.

آمریکا که به‌همراهی اسرائیل، ترکیه را در ردیابی و ربودن اوجالان یاری داده بود از این دستگیری ابراز خرسندی کرد و خواهان محاکمه‌ی رهبر پ.ک.ک. شد. جامعه‌ی دولت‌های اروپایی تنها به تاکید روی رعایت موازین حقوق بشر در طی بازداشت و محاکمه‌ی اوجالان از طرف ترکیه بسنده کرد. اما، افکار عمومی و نهادهای مختلف غیردولتی و نیز اغلب نیروهای سیاسی علیرغم قضاوت‌های مختلف نسبت به پ.ک.ک. و عملکردهای وی، این اسارت و آدم‌ربایی را قاطعانه محکوم نمودند و خواستار ارائه یک راه حل سیاسی برای مسئله کرد شدند. شیوه‌ی تعقیب و دستگیری و ربودن اوجالان توسط سرویس مخفی ترکیه "میت" و قطعاً با همکاری "سیا" و دیگران و عملکردهای دولت ترکیه در قبال مخالفان در درون جامعه ترکیه بطور عموم و علیه کردها بطور ویژه، گویای این امر است که ادعای رعایت مبانی حقوق بشر در تمامی سطوح در ترکیه علیرغم‌های و هوئی‌های هر از چندگاهی، ترفندی بیش نیست. ددمنشی و رفتار وحشیانه‌ی ارتش این کشور در سوزاندن و ویران کردن روستاهای کردستان، آواره و دربردار ساختن ده‌ها هزار خانوار، شکنجه و زندانی ساختن اغلب آنان، تجاوز به مرزهای کشورهای همسایه، زیر فشار قراردادن



روزنامه‌نگاران، نمایندگان مجلس و روشنفکرانی که مسائل مربوط به حقوق مدنی و انسانی و یا مسئله کرد را طرح می‌کنند و بالاخره غیرقانونی اعلام کردن شمار زیادی از نهادهای سیاسی و فرهنگی، همه حکایت از رد این ادعا می‌کنند. مسئولیت اصلی و واقعی تمام اتفاقات و روندهایی که در طول دهه‌ها و تاکنون در ترکیه شاهد بوده و هستیم در درجه‌ی اول و بیش از همه به سیاست‌ها و اعمال یاد شده‌ی بالا و دولت‌های مجری آنان برمی‌گردد. در

چاره‌جویی بپردازد. بطور مثال نقشی که جامعه‌ی روشنفکری ایران در بسیج افکار عمومی در اعتراض به ترورهای اخیر داشت را بیاد بیاوریم که توانست تا حدودی عاملان اصلی قتل‌ها یعنی سران حکومتی را افشا و به عقب‌نشینی وادار کند. بیداری افکار عمومی هم می‌تواند با اعمال فشار بر روی هیئت‌های حاکمه، از میران تجاوزات به حقوق انسانی مردمی که جز آن جامعه هستند بکاهد و هم در راهیابی آینده‌ای بهتر و برای همه، نقش ایفا کند. خواست و هدف مردم سالاری در یک جامعه و کشور بدون این‌که حقوق دمکراتیک میلیون‌ها انسان و شهروند تحت لوای هر آنچه که خود می‌پسندند در نظر گرفته شود تنها در حد گفتاری شیرین باقی خواهند ماند.

دومطلب زیر از روزنامه اشپیگل ، ۲۲ فوریه و ۸ مارس ۹۹ ترجمه و در اختیار نشریه قران گرفته که جهت اطلاع خوانندگان درج می گردد.

اشکی در پیشه

ترجمه: علی اکبر ساقی

گزارش یکی از همراهان اوجالان از جریان ربودن رهبر کردها از کنیا روز ۱۶ ژانویه وقتی از ایتالیا خارج شدیم، ابتدا به سوی مینسک پرواز کردیم. در آنجا، بعد از مدتی انتظار به ما توضیح داده شد که می‌توانیم به هلند برویم. اما موقع پرواز، اجازه ندادند سوار شویم. و ما مجبور شدیم ۷ ساعت تمام در سرمای ۲۰ درجه زیر صفر جلوی هواپیما منتظر بمانیم. بعد شنیدیم که هیچ امکانی وجود ندارد که در یک فرودگاه هلندی به زمین بنشینیم و اجازه‌ی فرود در هیچ فرودگاه دیگری را هم به ما نمی‌دادند. تا آن که بالاخره به آتن پرواز کردیم.

در آتن، دولت یونان یک هواپیمای خصوصی سوئیس که تجهیزات لوکسی داشت و خلبان و خدمه‌اش فقط انگلیسی صحبت می‌کردند، در اختیار ما گذاشت که پروازمان را به سوی کنیا ادامه بدهیم. یک افسر اداره ی امنیت یونان نیز در هواپیما بود.

ما دوم فوریه وارد کنیا شدیم. در فرودگاه منشی اول سفارت یونان به استقبالمان آمد. ما می‌بایست در همان هواپیما تقاضانامه‌هایی را پر کنیم. بعد، از طریق تونل‌های خرطوم‌ی فرودگاه مستقیماً به فضای بیرون هدایت شدیم. جورج کوسترال‌رد (سفیر یونان) در آنجا منتظر ما بود. آن‌ها ما را مستقیماً به محل سفارت بردند.

سفیر یونان، روزانه دستوراتی از دولت خود دریافت می‌کرد. او روز دوم به ما اطلاع داد که، یک تاجر یونانی هست که باید به مزرعه‌ی وی برویم. روز بعد، دولت یونان پیشنهاد بیهوده‌ی دیگری کرد که بر مبنای آن ما می‌بایست با اتومبیل به شمالی برویم. ما هر دو پیشنهاد را رد کردیم و دریافتیم که همواره بین سفیر و دولتش مشکلاتی وجود دارد و دولت یونان مرتب می‌کوشد ما را به خارج از محل سفارت بکشاند.

روز سوم اقامتمان در کنیا، اوجالان از یونان تقاضای پناهندگی کرد، و سفیر یونان هم این تقاضا را ارسال داشت. اوجالان اعلام داشت که می‌خواهد مسائلش صورت قانونی داشته باشد، حتی اگر این مسئله به این معنی باشد که به این وسیله پای میز محاکمه قرار گیرد.

سه روز قبل از ربودن اوجالان از سفارت، چهار پلیس که مثل رامبو به نظر می‌رسیدند از یونان آمدند. آن‌ها از ما که همراه اوجالان بودیم خواستند که محل سفارت را ترک کنیم. ما به وسیله‌ی سفیر به آن‌ها اطلاع دادیم که فقط مرده از آنجا بیرون خواهیم رفت، و روسا (اوجالان‌رد) را تنها نخواهیم گذاشت. به این ترتیب، ماموران یونانی ترتیبی دادند که پلیس‌ها از آنجا بروند. اما ماموران کنیا این چهار تن را جلوی در دستگیر کردند.

روز جمعه دوازدهم فوریه، وزیر امور خارجه کنیا به سفیر یونان تلفن زد و خواست فوراً او را ببیند. سفیر یونان به دروغ گفت که مریض است و پیشنهاد ملاقاتی در روز دوشنبه را کرد. کنیایی‌ها پذیرفتند. وقتی سفیر از گفتگوی روز دوشنبه برگشت، به ما اطلاع داد که، باید برویم. اما قول داد که کنیایی‌ها ما را به انتخاب خودمان به یک کشور امن خواهند برد. سفیر هم چنین گفت، اگر روی موضوع پافشاری کنید، می‌تواند برای ما هم خطرناک باشد.

بعد از ربودن (اوجالان) تصمیم گرفت به لاهه پرواز کند که یک دادگاه بین‌المللی برایش تشکیل شود. نیم ساعت بعد، رئیس اداره ی امنیت کنیا آمد. محل سفارت توسط حدوداً پانزده پلیس مسلح محاصره بود. رئیس اداره ی امنیت به اوجالان اطلاع داد که ما باید فوراً عازم شویم. اوجالان یک روز وقت خواست. مامور کنیایی گفت: نه، همین الان! اوجالان تقاضای وقت کرد تا دو تن از همراهان ما که در آن لحظه در شهر بودند برگردند. اما مامور کنیایی رضایت نداد. اگر مخالفت می‌کردیم به محل سفارت حمله می‌شد.

مامور کنیایی پرسید که اوجالان تمایل دارد به کجا سفر کند؟ پرزیدنت پاسخ داد: هلند. در این مورد تلفن شد. بعد مامور کنیایی گفت: هواپیما باید بین راه یک توقف داشته باشد، اوجالان می‌تواند محل توقف را تعیین کند. من قاهره را پیشنهاد کردم، و پرزیدنت و مامور کنیایی پذیرفتند. پرزیدنت می‌خواست تلفنی با دوستان و مشاورانش مشورت کند، اما از محل سفارت نمی‌شد با خارج از کشور تماس گرفت.

اوجالان حرف ماموران کنیایی را باور نمی‌کرد، اما بعد وزیر امور خارجه‌ی یونان، تئودوروس پان گالس از طریق ماهواره تلفن زد. پان گالس گفت: خیلی خوب است که به اروپا بیایید. لازم است که این کار را بکنید.

ما به اوجالان التماس کردیم که نرود. اما اوجالان گفت: محل محاصره شده است. من حق ندارم بمیرم، امیال من، به خودم تعلق ندارد. سفیر یونان گفت: اگر شما واقعا نمی‌خواهید سفارت‌خانه را ترک کنید، می‌توانید بمانید.

اوجالان رفت، زیرا می‌دانست که شانس دیگری وجود ندارد. او از اولین روز در کنیا گفت: ما در دست سازمان سیا هستیم. اگر نمی‌رفتیم، روشن بود که ما از بین می‌بردند.

سفیر به ما اطمینان داد که می‌خواهد همراه اوجالان به فرودگاه بیاید و با او به هلند پرواز کند. ماموران کنیایی پذیرفتند. اما بعد، وقتی ما با ماشین سفیر، محل را ترک کردیم، فقط تا جلوی در آمدیم. ماشین‌های کنیایی‌ها که شامل چهار-پنج جیب شخصی می‌شد بیرون منتظر بودند. و همین که از در محوطه بیرون آمدیم، مامور کنیایی

گفت: ماشین آقای سفیر به اندازه‌ی کافی مطمئن نیست و لازم است که اوجالان در یکی از ماشین‌های آن‌ها سوار شود. سفیر خواست با اوجالان به آن ماشین برود، اما کنیایی‌ها به دلایل امنیتی نپذیرفتند. پرزیدنت گفت که حداقل یک مترجم می‌خواهد که با او همراه باشد. اما افسر کنیایی گفت: نه، ما همه با هم مسافرت می‌کنیم. ما دوباره همدیگر را در فرودگاه می‌بینیم.

افسر کنیایی در ماشینی را که اوجالان در آن بود بست، و بعد ماشین به حرکت درآمد، ما به راننده گفتیم که باید تندتر براند و فاصله ی ما را کم کند. اما تمام مدت بین ما و ماشین پرزیدنت فاصله‌ی زیادی وجود داشت.

وقتی به فرودگاه رسیدیم، ماشین اوجالان با درهای باز جلوی هواپیما ایستاده بود. اما ماشین‌های ما به جهت دیگری پیچیدند و ما را از آنجا دور کردند. در این لحظه فهمیدیم که دیگر همه چیز تمام شده است.

ماشین‌های ما به سوی پارکینگ جانبی رفتند و نگه داشتند. ما به سرعت پیاده شدیم و کوشیدیم به سوی پرزیدنت بدویم و او را ببینیم. اما دیگر دیر بود. ما فریاد کشیدیم و به همه جا تلفن زدیم. سفیر یونان مبهوت مانده بود و در حالی که اشک به چشم داشت گفت: دولت خود من، از من سواستفاده کرد. او به پانگالس وزیر امور خارجه زنگ زد، و پانگالس گفت: به خانه بروید و کاری هم به کار آن‌ها که پیش شما هستند نداشته باشید.

کنیایی‌ها وسائل ما را از ماشین‌ها پایین ریختند و رفتند. ما یک تاکسی گرفتیم و به سفارت رفتیم. همین که دولت یونان فهمید که ما دوباره به سفارت برگشته‌ایم، دستوراتی که سفیر ما را از آنجا بیرون بیاورد. ولی سفیر سرپیچی کرد و به ما اجازه داد بمانیم.

او مداه پشمانش را می‌مالید

ترجمه‌ی علی اکبر ساقی

گزارش وکلای مدافع عبدالله اوجالان، رئیس پ.ک.ک. دربارهی دیدارشان با او در زندان جزیره‌ی امیرال و استراتژی دفاعی آن‌ها (وکلای اوجالان، یک زن ۳۳ ساله به نام هایسته کورکوت و یک مرد ۵۰ ساله به نام احمد زکی اکوغلو هستند).

اشپیکل - خانم کورکوت و آقای اکوغلو، شما عبدالله اوجالان را در زندان جزیره امیرال ملاقات کرده‌اید؟ آیا وکالت شما جنبه رسمی دارد؟

اکوغلو - ما به اوجالان گفتیم که ما به عنوان سخن‌گوی یک گروه ۱۵ نفره از وکلا، به این جا آمده‌ایم و افزون بر این، در دیار البکر، ۶۰ وکیل دیگر اعلام داشته‌اند که می‌خواهند دفاع از شما را به عهده بگیرند.

او بسیار خوشحال شد و فوراً ما را به عنوان وکیل خود پذیرفت. مشکل فقط این بود که برای رسمیت یافتن وکالت، نیاز به ثبت آن داشتیم، ولی ماموران از این کار مانعت کردند.

انجام برسانند. دولت نه می‌تواند، و نه می‌خواهد که امنیت ما را تامین کند. حتی خود قاضی‌ای که همراه ما به زندان جزیره آمیرال آمده بود از سوی مهاجمین خشن سنگ‌باران شد.

اشپیکل - شما محافظ ندارید؟

اکوغلو - در مقابل خطری که ما را در ترکیه تهدید می‌کند، بهترین محافظین هم تاثیری ندارند.

اشپیکل - آیا می‌ترسید؟

اکوغلو - نه.

اشپیکل - آقای اکوغلو، شما از ۱۸ سال پیش نظرهای انتقادی نسبت به اوجلان ابراز داشته‌اید، و شاید هم گاهی در لیست ترور پ.ک.ک. قرار گرفته‌اید. آیا موکل خود را دوست دارید؟

اکوغلو - من و اوجلان در گذشته اختلافات عمیق نظری داشتیم، با وجود این، دقیقاً این تضاد و آنچه پیش از این برای ما پیش آمده، اکنون مسئله‌ای جنبی‌ست. افزون بر این، آدم نباید با موکلش دوست باشد تا از او خوب دفاع کند.

مصاحبه از: پرونارد زند

اشپیکل - آیا اوجلان می‌دانست که چه کسی در برابرش ایستاده است؟

اکوغلو - من آخرین بار آپو را ۲۵ سال پیش، وقتی هر دو دانشجو بودیم دیده بودم. اما او فوراً مرا شناخت. وقتی به اتاق وارد شدیم، او لیخن زد و خواست با من دست بدهد. اما یک سرباز فوراً دستش را بین ما گرفت. قاضی‌ای که ناظر گفتگوی ما بود، اظهارداشت: حداقل بگذارید آن‌ها با هم دست بدهند. بعداً ما هم دست دادیم.

اشپیکل - درباره‌ی چه با هم حرف زدید؟

اکوغلو - اولین سوال را اوجلان کرد. او می‌خواست بداند که دستگیریش چه بازتابی داشته است. من به او گفتم، خود من، تمام خلق کرد، و حتی بسیاری از مخالفین قبلی او بسیار غمگین هستند. و از ژاپن تا آمریکا، تظاهرات اعتراضی سنگینی صورت گرفته است.

اشپیکل - او چه واکنشی نشان داد؟

اکوغلو - او اندوهگین بود و نگاهی، به معنی بی‌دفاعی به من انداخت. او مرتب سرش را پایین نگه می‌داشت و مدام چشمانش را می‌مالید. من از او پرسیدم که آیا هیچ رابطه‌ای با دنیای بیرون دارد؟ و آیا می‌تواند به اخبار گوش بدهد؟ او با سر پاسخ منفی داد.

اشپیکل - به این ترتیب، آیا می‌توانستید نسبتاً بدون مزاحمت صحبت کنید؟

اکوغلو - در واقع، بله، صحبت ماقطع نشد. حتی اوجلان توانست توضیحی درباره‌ی دستگیریش بدهد. او گفت که مأموران امنیتی ترکیه او را دستگیر نکردند. بلکه کنیابی‌ها او را به ترکیه فرستاده‌اند. ما فکر می‌کردیم که او اسرائیل و آمریکا را مقصر معرفی خواهد کرد. اما او در این باره حرفی نزد. و من هم نتوانستم که او را وادارم که جزئیات ماجرا را شرح بدهد. آخر، یک منشی آنجا نشسته بود و تمام کلمات ما را یادداشت می‌کرد. من مطمئن بودم که هر چه او بگوید، بعداً در دادگاه علیه‌اش به کار خواهد رفت.

اکوغلو - به حالت خیلی عجیبی، بعد از نیم ساعت، اوجلان از قاضی پرسید، «ما چقدر وقت داریم؟» قاضی گفت: «تا پایان وقت اداری، یعنی ساعت ۱۷. تقریباً دو ساعت وقت باقی بود. با شنیدن این حرف، آپو، به سوی یکی از سربازان برگشت و گفت: «اما شما چیز دیگری به من گفتید. ظاهراً گفتگوی ما می‌بایست فقط ۲۰ دقیقه طول بکشد». بعد، دقیقاً هم همین‌طور شد. سربازان فوراً گفتگوی ما را قطع کردند و منشی که تازه یک ورقه سفید در ماشین تایپش گذاشته بود، می‌بایست صورت جلسه را خودش به تنهایی بنویسد و تمام کند.

اشپیکل - تا سه هفته دیگر باید دادگاه اوجلان شروع شود، و تاکنون هیچ‌گونه دادخواستی به شما ارائه نشده است. آیا به این ترتیب، شما اصولاً در موقعیتی هستید که بتوانید از رئیس پ.ک.ک. دفاع کنید؟

اکوغلو - شما باید این را از دادگاه و از دادستان بپرسید. بر اساس تجربیات تاکنونی ما، از این حکومت بعید نمی‌دانیم که محاکمه را بدون وکیل مدافع آغاز کند.

اشپیکل - بلندا اجویت، نخست وزیر ترکیه قول داده است که برای اوجلان دادگاهی مطابق معیارهای بین‌المللی تهیه ببیند.

اکوغلو - من فکر می‌کنم کسه اجویت، این موضوع را بسیار جدی گفته است. او حداقل یکی از پاک‌ترین سیاستمداران است که در این کشور یافت می‌شود. اما کسی که از روند مدنی این محاکمه با تمام قدرت جلوگیری می‌کند، پریزدنت سلیمان دمیرل و ستاد ارتش ترکیه است. متأسفانه در ترکیه، روی گفته‌های نخست‌وزیر چندان حساب نمی‌کنند.

اشپیکل - گمان می‌کنید که کشورهای خارجی می‌توانند کاری برای موکل شما انجام دهد؟

اکوغلو - ما به فشارهای سیاسی از خارج امید بسته‌ایم. و پیش از همه، آمریکا باید نفوذ خود را به کار گیرد. متأسفانه اروپا در مورد اوجلان خیلی ضعیف و بسیار ناپایدار برخورد کرد. اروپایی‌ها در کوزوو بعد از ۶ ماه بحران تهدید به حمله‌ی هوایی کردند، ولی در جنوب شرقی ترکیه که در پانزده سال گذشته هزاران نفر در آن جا کشته شده‌اند هیچ کاری نکردند.

اشپیکل - شما بلافاصله بعد از دیدار با اوجلان، می‌خواستید وکالتتان را پس بگیرید، و اکنون با دادگستری چانه می‌زنید، چرا تغییر عقیده دادید؟

اکوغلو - ما هرگز به این فکر هم نکردیم که وکالت‌مان را پس بگیریم. ما فقط هشدار داده‌ایم که وکلایی که در خطر جانی شدید هستند، نمی‌توانند وظیفه خود را به

بیانیه

مردم مبارز کردستان و سراسر ایران! احزاب و سازمان‌های ایرانی و کردستانی!

شامگاه روز پنجشنبه ۱۹۹۹/۱۲/۶، MED TV تلویزیون حزب کارگران کردستان از قول کمیته مرکزی PKK اقدام به پخش اظهاراتی نمود. در این سخنان که مردم کردستان ایران را مورد خطاب قرار می‌داد، ضمن تاکید بر ضرورت ادامه حرکات اعتراضی مردم، گفته شد که مردم کردستان نباید به ابادی امپریالیزم، صهیونیسم و کمالیزم فرصت بدهند جنبش خلقمان را به بیراهه بکشاند و فریب دیگران را بخورند.

هدف کمیته مرکزی PKK از چنین سخنانی اشاره به جنبش حق‌طلبانه مردم ساکن شهرهای کردستان ایران است که ضمن محکوم نمودن بازداشت آقای عبدالله اوجلان و اظهار همدردی با مردم کردستان ترکیه به طرح مطالبات مردم کردستان ایران نیز پرداخته‌اند. بدین ترتیب منظور سخنگوی PKK از مزدوران امپریالیزم و صهیونیسم و کمالیزم نیز همان کسانی هستند که خواست‌های خلق کرد در کردستان ایران را مطرح نموده و علیه جمهوری اسلامی شعار داده‌اند.

بسی جای تاسف است، در حالی که احزاب و سازمان‌های کردستان یاران در صف مقدم همه نیروهایی بوده‌اند که بازداشت آقای اوجلان را محکوم کرده و همبستگی خود را با خلق کرد در ترکیه ابراز داشته‌اند. PKK با چنین صراحتی با کارگزاران ضد خلقی جمهوری اسلامی از در هم‌نوایی در آمده و احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران را به مثابه ابادی امپریالیزم و صهیونیزم و کمالیزم قلمداد می‌نماید. و در حالی که توده‌های مبارز کردستان ایران با یک چنین شیوه شجاعانه‌ای از آرمان‌های خلق کردستان ترکیه پشتیبانی می‌نمایند، PKK از آرمان رهائیبخش کردهای ایران به عنوان اهدافی انحرافی نام می‌برد.

اظهار نظر کمیته مرکزی PKK به وضوح نشان می‌دهد که شعارهای این حزب در ارتباط با یکپارچگی کردستان و وحدت خلق کرد با عملکردهای آن تا چه حد متناقض می‌باشد. پرسیدنی است که آیا آن دسته از احزاب و سازمان‌هایی که خواستار تامین حقوق و آزادی‌های خلق کرد در ایران و عراق و سوریه هستند به تعبیر PKK به منافع اشغالگران خدمت می‌کنند. یا خود PKK هر گونه حرکت و جنبشی علیه سرمایه‌داران ایران را به عنوان خدمت به امپریالیزم و غیره قلمداد می‌نمایند؟!

ما ضمن محکوم کردن اظهارات اخیر کمیته مرکزی PKK و کلیه موضعگیری‌های نادرست آن یقین داریم که توده‌های مردم کردستان ایران همچون گذشته‌ها هوشمندانه عمل کرده و سیاست‌ها و نظرگاه‌های هر حزب و سازمانی را دقیقاً ارزیابی می‌نمایند و هرگز فریب شعارهای مطنطن اما بی‌محتوا را نخواهند خورد.

در عین حال به کمیته مرکزی PKK اطمینان می‌دهیم که مدت بیش از ده سال انکار وجود کردستان سوریه و کردهای مقیم آن کشور با هدف خشنود نمودن دولت حاکم بر آن کشور چه دستاوردی برای این حزب PKK و شخص عبدالله اوجلان در برداشت، کسب رضایت جمهوری اسلامی به هر قیمتی نیز فایده‌ای بیش از آن در بر نخواهد داشت. مخصوصاً با توجه به این واقعیت که حکومتگران ایران در عرصه بده بستان بر سر مساله کرد دارای سابقه ای طولانی و در همان حال آموزنده برای خلق کرد می‌باشند، از این‌رو بهتر آنست که PKK به جای دفاع از سیاست‌های رژیم ایران و تکرار تهمت‌زنی‌های آن به خلق کرد در کردستان ایران، بکوشد حمایت و پشتیبانی کردهای ایران و احزاب و سازمان‌های کردستان ایران را به نفع خود جلب کند.

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران - - کمیته مرکزی کومه‌له

۱۳۷۷/۱۲/۷

۱۹۹۹/۲/۲۶

ائتلاف و انشعاب در چپ ایتالیا

در اکتبر ۱۹۹۸، برای نخستین بار در ایتالیا، دولتی ائتلافی به ریاست "ماسیمو دالما"، رهبر "حزب دموکراتیک چپ" (کمونیست‌های سابق) تشکیل گردید که در آن دو وزیر کمونیست نیز عضویت دارند. تشکیل چنین دولتی که حاصل تحولات و همچنین بحران‌های سیاسی این کشور طی سال‌های گذشته است، به نوبه‌ی خود به انشعابی در درون "حزب نوسازی کمونیستی" (ریفوندا سیمون کمونیست PRC) نیز منجر شد.

دولت "ماسیمو دالما" از ائتلاف هشت حزب و جریان سیاسی تشکیل می‌شود که این نیز در تاریخ معاصر ایتالیا بی‌سابقه است و، جدا از ملاحظات دیگر، یکی از عوامل ناپایداری آن محسوب می‌شود. در این دولت، علاوه بر دو وزیر از "حزب کمونیست‌های ایتالیا" (که در پی انشعاب از "حزب نوسازی کمونیستی" شکل گرفته است)، هفت وزیر از "حزب دموکراتیک چپ" (حزب اصلی تشکیل دهنده‌ی دولت)، پنج نفر از "حزب مردم" (جناح چپ حزب "دموکراتیک مسیحی" سابق)، سه نفر از "اتحاد دموکراتیک برای جمهوری" (جریان راست شبیه همان "دموکرات مسیحی" قبلی)، دو نفر از حزب "سوسیالیست"، دو نفر از "سبزها" و... شرکت دارند. وزارتخانه‌های "دادگستری" و "امور منطقه‌ای" در دست کمونیست‌هاست.

به منظور روشن شدن دلایل بروز اختلاف و انشعاب در "حزب نوسازی کمونیستی"، یادآوری پاره‌ای از رویدادها و تحولات سیاسی اخیر در ایتالیا لازم به نظر می‌رسد.

"حزب نوسازی کمونیستی" در فوریه ۱۹۹۱ و به دنبال حرکت برای بنیان مجدد حزب کمونیست ایتالیا، توسط آن دسته از اعضای پارلمان این حزب که مخالف انحلال آن و تشکیل حزبی تحت عنوان "حزب دموکراتیک چپ" بودند، شکل گرفت. پس از برگزاری کنگره موسس در دسامبر ۱۹۹۱، این حزب توانست بخش بزرگی از نیروها و افراد مبارز و چپ را که برای آلترناتیوی در مقابل سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند، به صفوف خود جذب نموده و تبدیل به چهارمین حزب بزرگ ایتالیا با بیش از ۱۵۰ هزار عضو شود. در انتخابات سراسری آوریل ۱۹۹۶، که منجر به پیروزی ائتلاف چپ و راست میانه‌ی "درخت زیتون" به رهبری "رومانو پرودی" در برابر جریانات راست و راست افراطی "برلو سکونی" و "نئوفاشیست‌ها" و... گردید، حزب نوسازی کمونیستی حدود ۳/۲ میلیون

رای (۸/۶ درصد کل آرا) را به خود اختصاص داد. این حزب همچنین توانست در پارلمان اروپا نیز نمایندگانی داشته باشد.

در دولتی که "پرودی" در سال ۱۹۹۶ تشکیل داد، "حزب دموکراتیک چپ" (با ۹ وزیر) مشارکت داشت ولی حزب نوسازی کمونیستی در آن شرکت نکرد. با این همه، موضع حزب در قبال آن دولت، در توازن قوای موجود، اهمیتی اساسی داشت و بدون حمایت این حزب، دولت "پرودی" سقوط می‌کرد، همچنان که در اوایل اکتبر ۱۹۹۸، هنگام بحث و رای‌گیری در مورد بودجه پیشنهادی دولت، این امر عملاً حادث گردید.

در موقع بحث پیرامون بودجه سال ۱۹۹۸، در یک‌سال پیش از آن نیز، حزب نوسازی کمونیستی به سیاست‌های بودجه‌ای دولت در مورد تحمیل ریاضت بیشتر به کارگران و زحمتکشان به منظور تامین ضوابط "اتحادیه اقتصادی و پولی اروپا" بر مبنای "ماستریخت"، اعتراض کرده بود. اما در آن موقع، پس از جدل‌های بسیار و پاره‌ای تغییرات در ارقام بودجه و همچنین تعهد دولت در مورد به تصویب رساندن قانون مربوط به ۳۵ ساعت کار در هفته، سرانجام به بودجه پیشنهادی رای مثبت داده بود. لکن در مورد مسئله بودجه ۱۹۹۹، بعد از بحث و کشمکش‌های زیاد، دولت "پرودی" حاضر به توقف روند نئولیبرالی جاری و تغییر در سمتگیری اقتصادی و مالی دولت نشد و "کمیته سیاسی ملی حزب نوسازی کمونیستی" در چهارم اکتبر رای به رد لایحه بودجه داد و، چند روز بعد، دولت "پرودی" نیز ناگزیر به کناره‌گیری شد.

برخورد به مسئله بودجه، در واقع، یکی از جنبه‌های برخورد این حزب با دولت ائتلافی چپ و راست میانه بوده، که موضوع بحث و اختلاف نظر شدید در میان خود حزب از چند سال پیش بود. در حالی که اکثریت این حزب به رهبری دبیرکل آن "فاستو برتینوتی" خواستار قطع حمایت از دولت "پرودی" شدند، رئیس حزب "آرماندو کوسوتا" و تعدادی از نمایندگان مجلس و بخشی دیگر از نیروهای آن خواهان ادامه‌ی حمایت از آن دولت و جلوگیری از سقوط آن بودند. این اختلافات سرانجام به بروز انشعاب در حزب نوسازی کمونیستی در ۱۱ اکتبر ۱۹۹۸ منتهی شد. بخش اقلیت آن، به رهبری "آرماندو کوسوتا"، ایجاد جریان جدیدی را زیر عنوان "حزب کمونیست‌های ایتالیا" در همان تاریخ اعلام داشت.

برای آشنایی بیشتر درباره مجموعه مباحث و اختلاف نظرات درون این حزب، به ویژه چگونگی برخورد آن به دولت ائتلافی حاکم، گزیده‌ای از بحث‌های آخرین کنگره آن را در این زمینه (به نقل از مجله‌ی "لینکر" شماره ۸، سال ۱۹۹۷) در اینجا می‌آوریم. لازم به تذکر است که در این کنگره، "فاستو برتینوتی" و "آرماندو کوسوتا" هر دو مدافع طرح قطعنامه اول (گرایش اکثریت کنگره) هستند ولی، در جریان انشعاب اخیر، هر کدام از آنها در رهبری یکی از گرایش‌های رقیب قرار می‌گیرند.

گزیده‌ای از مباحث کنگره حزب نوسازی کمونیستی ایتالیا

مترجم: مهرنوش کیان

رادیکالیسم، مفاهیمی که ما را هم در فعالیت‌های اجتماعی و هم در فعالیت‌های سیاسی راهنما بوده‌اند، قرار داشته است. این مفهوم، تعیین کننده روش ما در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی بوده، تعیین کننده خط فاصل ما با دیگران در عرصه سیاست و همچنین عامل خلایق در ارتباط با سستی که ما از آن برخاسته‌ایم می‌باشد. کاستی‌ها چه در سطح تئوریک و چه در روند تحقق بنیان‌گذاری مجدد حزب کمونیست وجود دارند و ما فقط باید بدانیم که چگونه با آن‌ها تقاضا برخورد نماییم. ما در مبارزات سیاسی خود عامل جدیدی برای بازسازی آرایه نموده‌ایم که همانا کاربرد همزمان اتحاد و رادیکالیسم است.

این موضوع را می‌توان در دوره‌های حساس اخیر که بوجود آورنده خط سیاسی حزب و همچنین تعریف کننده آن بوده مشاهده نمود. اشاره من در اینجا به تصمیم ما مبنی بر مخالفت با دولت "دینی" از یک طرف و توافق بر سر مخالفت مسالمت‌آمیز با ائتلاف راست "دینی" و "برلسکونی" و حمایت همراه با انتقاد از دولت "پرودی"، برای اینکه امکان تجربه‌ای

در مقطع کنگره سوم، در شرایطی قرار داشتیم که برای ما اهمیتی درجه اول داشت، اما نه فقط برای ما، چون مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست در ایتالیا به پیروزی رسیده است. نتیجه این مبارزه از قبل تعیین نشده بود و حتی با مشکلاتی نیز روبرو بود. سوالات بسیاری در این زمینه وجود داشتند. بازسازی یک حزب کمونیست و خارج ساختن آن از جایگاه یک اپوزیسیون صرف، کار ساده‌ای نبود. اما می‌توانیم ادعا کنیم که از این مبارزه سربلند بیرون آمدیم.

مردان و زنانی که این مهم را به پیش برده و بر تمامی ناباوری موجود فایق آمده‌اند می‌توانند به اقدامات خود با غرور بنگرند چرا که وقایع جاری، حقانیت آنان را به اثبات رسانده است. دستاوردی نهایی، جایگاهی که بازگشت از آن دیگر میسر نیست حاصل شده است: حزب نوسازی کمونیستی به عنوان یک آلترناتیو واقعی، امروزه در کشور نقش مهمی را ایفا می‌کند.

این دستاورد به دلیل شمس سیاسی ما به بار نشست است. فعالیت حزب بر اساس مفهوم دو گانه اتحاد و

سومین کنگره حزب نوسازی کمونیستی ایتالیا، در شهر رم از ۱۲ تا ۱۵ دسامبر سال ۱۹۹۶ تشکیل گردید. این کنگره به دو ماه بحث فشرده بر روی جهت‌گیری که حزب باید در قبال دولت چپ-میانه "رومانو پارودی" اتخاذ می‌نمود پایان بخشید. در این اجلاس هم‌چنین مسائل گسترده‌تری درباره استراتژی سوسیالیستی در شرایط کنونی نیز مورد بررسی قرار گرفت.

در کنگره، گرایش اکثریت (طرح قطعنامه اول) به نمایندگی دبیرکل حزب، فاستو برتینوتی و رئیس حزب، آرماندو کوسوتا، با اختصاص ۸۵ درصد آرا به خود در برابر جناح اقلیت (طرح قطعنامه دوم) به نمایندگی اعضای "کمیته سیاسی ملی"، مارکو فراندو، لیویو مایتان و فرانکو گریزیولا که ۱۵٪ آرا را بدست آوردند، برنده شد.

در اینجا گزیده‌ای از سخنرانی برتینوتی در کنگره در دفاع از طرح قطعنامه اول، و سخنان مارکو فراندو به نمایندگی طرح قطعنامه دوم نقل می‌گردد.

سخنرانی دبیر کل حزب PRC، فاستو برتینوتی

جدید و دوران سیاسی باز برای کشور فراهم آید، می‌باشد.

بدون این ترکیب یعنی اتحاد و رادیکالیسم، نمی‌توانیم به آنچه که می‌خواهیم باشیم یعنی نیرویی سیاسی و مستقل که نگاه‌های مشتاق بسیاری را برانگیخته است دست یابیم. بدون این ما یا زایده‌ای از PDS (حزب دموکراتیک چپ) و یا اقلیتی محفلی و بدون هیچ برنامه سیاسی خواهیم بود.

احیای فرهنگ سیاسی حزب

خواست PRC اجرای سیاسی متفاوت برای تأثیرگذاری بر روندهای جاری و مشارکت در ایجاد جنبش‌ها و آکسیون‌های توده‌ای است. ما در سال‌های اخیر آموخته‌ایم که استقلال سیاسی ما تضمینی است برای استقلال جنبش‌ها؛ نتیجه آن که تمایل به بی‌عملی اجتماعی و سکوت در توده‌ها جای خود را به اعتراض در هنگام تضادهای اجتماعی داده است. ما تا زمانی که سیاست متفاوت ارایه می‌کنیم، وجود داریم. و سیاست آلترناتیو یعنی سیاستی که بر گرفته از نیازهای توده‌ها در کار و زندگی، که امنیت آن امروزه از همه طرف مورد خطر قرار گرفته، باشد. این ناامنی مهمترین ویژگی جامعه‌ای است که روند تکاملش توسط شیوه تولید سرمایه‌داری، که اشکال نوینی نیز یافته است، تعیین می‌شود.

دقیقا به همین دلیل است که به آلترناتیو نیازمندیم و همین دلیل اصلی حیات ماست. انتقاد از مدرانیزاسیون سرمایه‌دارانه، آغاز مجدد دوران رفرفرم دموکراتیک و اجتماعی در اینجا و تمامی اروپا، یعنی مبارزه در شرایط امروزی برای مدل اجتماعی نوین، سیاست آلترناتیو بوده و در برابر این ایده که ما باید خود را با روند مدرنیزاسیون سرمایه‌دارانه وفق دهیم تا عوامل دینامیک آن را تکامل بخشیم، مقابله می‌کنند.

نقطه حرکت گروه‌های چپ به دلیل رقابت برای به دست گرفتن هژمونی متفاوت می‌باشد. برنده کسانی هستند که موثرترین پاسخ را به بحران، به این دوره انتقالی و پردغدغه برای مردم ایتالیا و اروپا ارایه نمایند. و این چنین، خواهیم توانست مفهوم این کنگره را تعیین نماییم؛ گذار از تحکیم نیروی مقاومت به برنامه‌ریزی برای آینده (برای ما و جنبش) و حرکت از مقاومت به ارایه پروژه، از مقاومت که بدون آن در هیچ زمانی هیچ سیاستی برای طبقات فرودست وجود نخواهد داشت به پروژه که بدون آن هیچ آلترناتیوی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

این جابجایی نیازمند بازسازی عمیق و بسیار مشکل رفتار سیاسی ما و چگونگی حیات ماست. به نظر می‌رسد برای ما دو راه برای حرکت وجود دارد. مسئله راهی یافتن از دو قید و بند که هم چنان پتانسیل قوی برای این دوره انتقال را محدود می‌سازند: یکی چارچوب ملی که فعالیت‌های ما در آن هم چنان محدود است و دیگری فاصله‌ای است که ما هم چنان میان خود و دیگر کسانی که به سیستم انتقاد دارند حس می‌کنیم.

برای برخورد با این‌ها باید همواره خصلت پرخاشجویانه سرمایه‌داری را به یاد داشته باشیم.

تمایل غالب سرمایه‌داری بر حمله و از میان بردن هر نوع بیان استقلال‌گرایانه و در عین حال وابستگی کلیه اجزا زندگی به تجارت و بازار، روز به روز رو به افزایش است. شرایط برای طبقه، فرهنگ و محیط زیست و انسان‌ها شدیداً به یکدیگر وابسته می‌باشند. در عین این که به هیچ وجه با تئوری‌های معتقد به فاجعه (به نظر ما هیچ فروپاشی اقتصادی اتفاق نخواهد افتاد) موافق نیستیم، این سوال حیاتی درباره آینده، سرنوشت و شرایط حیات بشری که هر چه بیشتر با نزدیک شدن به پایان قرن با آن روبرو هستیم را نیز باید دریابیم.

بحران تمدن در اروپا

نقطه آغاز را باید در جایی خارج از اروپا بیابیم: این نقطه در آن روندی از جهانی شدن و مالی شدن اقتصاد قرار دارد که نقش دولت ملی را به صفر رسانده و از آن می‌خواهد که نظری را که زمانی درباره مبارزات طبقاتی و نقش توده‌ها در مبارزات سیاسی اتخاذ نموده بود، تفسیر دهد و به جای سازنده‌ی دولت رفاه، نابودکننده آن باشد.

در چنین شرایطی اروپا امروزه یک بحران واقعی تمدن را تجربه می‌کند.

تمامی آنچه تمدن اروپایی خوانده می‌شود در معرض شک و تردید قرار گرفته است. با اینکه می‌دانیم که تفکر حاکم ایدئولوژی طبقات حاکم است، اما کماکان می‌توان گفت که در اینجا تمدن‌های مختلف مسیحی، تجدیدنظرگرا و مارکسیستی برای خود و برای فرهنگ و علم بطور کلی تا حدی مستقل از روند اقتصادی عمل کرده‌اند. مدل اجتماعی شکل گرفته پس از پیروزی بر نازیسم و فاشیسم و از طریق مبارزات توده‌ای وسیع، سازمان اجتماعی گسترده‌ای را بوجود آورد که شاخص آن قدرت اتحادیه‌های کارگری، دولت رفاه و دموکراسی توده‌ای می‌باشد.

چه پاسخی باید به ماستریخت بدهیم؟

با این روند باید به طور همه جانبه مبارزه کرد و آلترناتیو باید با توجه به این مدل و در عین حال در سطح اروپا بوجود آید. برای دستیابی به این هدف، مهم‌تر از هر چیز، نباید در دام این توهم که اروپای متحد یعنی پول در گردش یکسان بیفتیم. این حقه باید افشا گردد. اروپای سیاسی و دموکراتیک با اتحاد مالی - اقتصادی جاری در تناقض قرار دارد و بیشتر به آن نیروهایی که می‌خواهند آلترناتیوی را بوجود آورند کمک می‌نمایند. به همین دلیل است که اروپایی مردمی باید موضوع کار ما باشد. باید به روشنی بگوییم ما خواهان بهشتی مجرد از حقوق شهروندی و اشکال نهادی نیستیم بلکه تکامل شبکه متحدکننده مبارزات و جنبش‌های مردمی، روابط نزدیک میان نیروهای چپ آلترناتیو و همکاری با دیگر نیروهای دموکراتیک را خواهیم. یعنی ارتقای کلیه اشکال و ابتکارات مشترک و فراملیتی باید چارچوبی برای کار سیاسی سازماندهی شده باشد. حداقل این که آن احزابی که چپ اروپای متحد را شکل داده‌اند باید برای ایجاد سیاست اروپایی مشترک، جهشی کمی و کیفی را در روابط خود ایجاد نمایند.

اروپا صحنه واقعی مبارزه طبقاتی است، مبارزه‌ای بر سر مدل‌های تمدن که بر اساس سیستم بسیار

پیشرفته روابط و تبادل میان اقتصادهای ایجاد شده است. این همان پیش زمینه کلی است که پول رایج یکسان از بطن آن برمی‌خیزد. پول رایج یکسان چه از بطن ماستریخت و چه از طریق سیاست‌های دیگر می‌تواند به وجود آید. ماستریخت در ابتدا حتی پول واحد را مطرح نیز نمی‌ساخت. مسئله ماستریخت و پول یکسان را باید مجزا از یکدیگر نگاه داشت در غیر این صورت در دامی خواهیم افتاد که هر سیاسی اتخاذ کنیم نابودکننده خواهد بود. در این شرایط، برای اینکه، عضوی از جامعه اروپا باشیم که همگی پول رایج یکسان و تمامی قوانین دیکته شده توسط آن را در اموری چون بازار و تقسیمات کار پذیرفته‌اند، یا می‌توانیم سیاست‌های بعدی آن را بپذیریم و یا با رد ماستریخت خود را از گروه کشورهای همراه جدا کرده و عواقب منفی آن را متحمل شویم. تنها راه نجات از این مدار بسته که نهایت آن شکست است، ایجاد سیاست اجتماعی و اقتصادی آلترناتیو، جداسازی مسئله اتحاد اقتصادی از سیاست‌های ماستریخت، و تشویق اولی برای مبارزه با دومی است. این انتخابی واقعی است. ما هم اکنون نیز نشان داده‌ایم که با مصالحه بر سر بودجه و مالیات اروپا می‌توان همچنان به سوی پول رایج یکسان پیش رفت بدون آنکه به محدود ساختن دولت رفاه که به نام ماستریخت انجام می‌شود و به همه کشورهای اروپا تحمیل می‌گردد، نیازی باشد.

روابط با دولت پرودی

این چارچوبی است که در آن می‌توان تجربه دولت پرودی را بررسی کرده و مفهوم حمایت انتقادی و مستقل از این دولت را دریافت. علاوه بر این دقیقا همین ارتباط باعث توجه بسیاری از احزاب چپ و مترقی در اروپا و حتی در جهان نسبت به ما می‌باشد. اما این کنگره هیچگاه کنگره‌ای که صرفاً بر اساس بحث‌های ما بر سر روابط با دولت پرودی شکل گرفته باشد یا در آینده شکل بگیرد، نبوده است.

خطی سیاسی و استراتژیک نمی‌تواند به هیچ‌وجه به روابط با یک دولت محدود گردد. اما پیشنهادات استراتژیک و پروژه‌های حرکت‌های مردمی که موضوع اصلی کنگره هستند باید بر اساس آن چارچوب سیاسی موجود و نظام دولتی که تا سر حد امکان به رشد پروژه‌های ما کمک می‌کند، تعیین گردد. به نظر من رفقایی که با موضع حزب مخالفند - و در اسناد کنگره به عنوان اقلیت مطرح شده‌اند - چه‌هایی هستند بدون هر گونه پروژه سیاسی. آنها بازگشت حزب به موضع اپوزیسیون را خواستارند بدون آنکه اهمیت دهند که حزب در این چهارچوب سیاسی چقدر محدود عمل خواهد کرد. آیا در دنیای واقعی، در جریانات جاری در عمق زندگی سیاسی ایتالیا، تمایلی به جمع شدن نیروهای سیاسی و اجتماعی به دور یکدیگر و تحت هژمونی میانه‌روها که نهایتاً منجر به حمایت از نهادهای استبدادی جدید می‌گردد وجود ندارد؟ بله، این تمایل وجود دارد و نیروهای بسیار متفاوتی به همراه کسانی که با این سوال به طور مستقیم برخورد نمی‌نمایند به این سو رهنمون هستند. سقوط دولت پرودی این تمایل را تحکیم می‌بخشد.

بهتر است کاملاً روشن باشیم ما هیچگونه تمایل دولتی یا وزارتی نداریم. نیازی به یادآوری نیست که PIRC که برای احراز اکثریت توسط دولت نقشی اساسی داشت، با موقعیتی نادر در تاریخ جمهوری، خواستار هیچ مقام دولتی حتی در حد معاون وزیر نیز نشده است. ما با توافق بر سر عدم خشونت، راستها را شکست داده و آنها را از کاخ ریاست جمهوری دور نگاه داشتیم.

ما به تشکیل دولت پرودی کمک کردیم تا شکست راستها را تحکیم بخشیده و راه را به گونه‌ای متفاوت از تقریباً تمامی کشورهای اروپایی (که توسط راستها اداره می‌شوند) برای رفرم سیاسی باز کنیم. ما برای این هدف تلاش کرده و می‌کنیم. ما از اپوزیسیون بودن وحشت نداریم. اگر مجبور باشیم باز هم در اپوزیسیون قرار بگیریم این کار را خواهیم کرد. اگر بودجه، امور مربوط به بهداشت و بازنشستگی را آن طور که ما می‌خواستیم در نظر نمی‌گرفت ما باز هم در اپوزیسیون قرار می‌گرفتیم. از آنجا که چراغ راهنمای ما منافع مردم زحمتکش، توده‌ها و رشد جنبش مردمی است هیچگاه نمی‌توانیم این منافع را که از قبل مورد حمله شدید واقع شده‌اند را قربانی نموده، توده‌ها را در معرض ریشخند قرار داده و بی‌تفاوتی را در توده‌ها تقویت نماییم. این بدترین اتفاق ممکن بوده و باید با آن شدیداً مبارزه نمود.

ما در انتخاب سیاست میان بد و بدتر را انتخاب نکرده‌ایم. ما از وضعیت سیاسی فعلی به خاطر یک پروژه دفاع می‌کنیم و مسلماً اگر این جریان با پروژه ما مخالفت می‌کرد مجدداً نمی‌توانستیم از موضع آن دفاع کنیم. ما باید تمامی نتایج مناسب را بدست آوریم اما بدون این که فراموش کنیم که شرایطی که با آن روبرو خواهیم شد بسیار مشکل‌تر و پرمخاطره‌تر خواهد بود. به همین دلیل بر وضعیت سیاسی موجود سرمایه‌گذاری کرده و تلاش می‌کنیم تا سرحد امکان بر آن تاثیر گذاریم. خطوط اصلی یک رفرم سیاسی را تعیین و به جنبش توده‌های جانی دوباره بخشیم. بدین ترتیب آنچه به عنوان بیان کار به کنگره ارایه می‌کنیم بیشتر درباره روند ساخت جنبش است تا عملکرد دولت. آنچه مدنظر ماست بررسی روابط میان این دو است تا بتوانیم موثر بودن فعالیت‌های سیاسی خود را ارزیابی کنیم.

دگرگون‌سازی سرمایه‌داری و بازگشت به مارکس مسئله مساوات و آزادی که توسط همه نیروهای آلترناتیو مطرح شده‌اند و کمتر از آن، تقاضا برای حقوق مدنی و حمایت اجتماعی کافی برای داشتن حداقل حد انتخاب در نوع زندگی دقیقاً همان مسائلی را مطرح می‌کنند که ما با تحلیل خود از مدرنیسم سرمایه‌داری و محدودیت‌های آن و با تاکیدمان بر بحران رفرمیسم و پتانسیل موجود در مطالبات در زندگی روزمره در شرایط سرمایه‌داری و با طرح ایده نیاز به مدل توسعه اجتماعی جدید به آنها اشاره کرده بودیم.

در واقع مسئله تغییر سیستم سرمایه‌داری به مسئله روز بدل شده و در دستور سیاسی ما قرار می‌گیرد. یا بهتر است بگوییم این مشکل، این نیاز، این محدودیت، همه ما در ایتالیا و اروپا را واداشته تا ایجاد تغییر در جامعه را در دستور روز قرار دهیم. در سال گذشته به این مسئله کمتر برخورد شده بود.

طرح دوباره این مسئله از سوی ما ناشی از یکدندگی ایدئولوژیک نیست بلکه اساس آن بر تحلیل از مدرنیسمیون که همه جامعه و تولید را در بر گرفته به همراه درک دقیق از تضاد آشکار میان رشد آن (می‌توانیم بگوییم نیاز عینی آن) و عدم پختگی ذهنی آن قرار دارد. این رشد و عدم پختگی به عوامل اجتماعی تغییر و تئوری سیاسی هدایت‌کننده آن ارتباط دارند.

با توجه به پیش زمینه مطرح شده، من واقعا از برخورد برخی از رفقا که ما را متهم به نادیده گرفتن افق سوسیالیستی و فراموش کردن سوسیالیسم و کمونیسم می‌کنند، تعجب می‌کنم. اگر من از این کلمات چندان استفاده نکرده‌ام به این دلیل بوده که ما با نوعی درک خاص و در عین حال با مشکل‌ترین مشکل سیاسی در دوران خود و ناهماهنگی میان عظمت مسئله و کمبود دانش تئوریک کادرهای خود روبرو بوده‌ایم. اگر من از این کلمات چندان استفاده نکرده‌ام به این دلیل است که نمی‌خواستیم مانند دیگران در پشت واژه‌های بزرگ کمبودهای خود را بپوشانیم.

پیشنهاد ما مبنی بر بازگشت به مارکس - در عرصه تئوریک - نتیجه این ایده است که می‌توان از این طریق به نظرات سیاسی‌مان در این مرحله، بنیان لازم، اگر نه کاملاً پخته را فراهم کنیم. ایده تحلیل این قرن در زیر ذره‌بین انتقادی اقتصاد سیاسی و تفسیر تاریخ، علیرغم برخی سهل‌انگاری‌های ما در برخورد با قرن حاضر وجود دارد. ما نیز باید این قرن و دوران پس از جنگ را مورد بررسی عمیق قرار دهیم اما با نقطه نظری خاص به بازسازی پروژه تغییر در دوران جهانی شدن، اقتصاد و چرخه نوین توسعه جامعه سرمایه‌داری، دست یابیم.

برخورد ما صرفاً ضدسرمایه‌داری نیست. هدف خاصی مورد نظر است - تغییر جامعه - و نیروی محرکه آن توسط نیاز به امروزی کردن کامل تحلیل انتقادی از شیوه تولید سرمایه‌داری و تضادهای طبقاتی و شرایط زیستی که ناشی از آن است، می‌باشد. به قول یکی از احیاءکنندگان معروف مارکس در دوره‌های دیگر از تاریخ کشور ما، مسئله بازگشت به ایجاد جامعه‌شناسی به عنوان علم سیاست، به عنوان علم انقلاب است. بازگشت به مارکس دلیل دیگری است که ما از به کار بردن بی‌جای کلمه پرمعنای کمونیسم خودداری می‌کنیم. به قول یکی از مارکس‌شناسان، کمونیسم مارکس در واقع عبارت است از:

برآورده ساختن نیازهای هر انسان به هنگام ظهور این نیازها، آموزش چند جانبه و کامل هر انسان، طوری که عملکردهای متنوع تولید و اجرای مدیریت و خلاقیت آزاد را به طور کامل دریافته و بتواند تخصصی شدن و تقسیم شدن جامعه به طبقات را از میان برده و خود مدیریتی واحدهای تولیدی جمعی عملکرد اجتماعی آن را به واقعیت بدل سازد.

از میان بردن نیاز به کار به عنوان اجباری تحمیل شده توسط فقر و مقاصد بیرونی که لازمه‌ی آن طبیعتاً از میان رفتن کمبودها در همه عرصه‌ها و از جمله کمبود وقت است. این همه منبع الهام نقد برنامه گوتا است.

همین برداشت مارکس از کمونیسم و آزادی‌های لازمه به وجود آمدن آن است که ما را از فاصله فاحش موجود میان ما و این هدف آگاه می‌سازد و در عین حال به مبارزه طبقاتی و تاریخ، معنا می‌بخشد. و همین برداشت از آزادی است که به درک بهتر از راه پیشنهادی ما، یعنی اینکه عامل اجتماعی تغییر از درون و در پاسخ به تضادهای طبقاتی، تضادهای جدید سرمایه‌داری و نیاز به جنبش‌های انتقادی جدید تکامل می‌یابد، کمک می‌کند. تضادهای موجود میان جنسیت‌ها، محیط زیست و توسعه، و شمال و جنوب صرفاً زوائدی بر بدنه محکم یک دکترین نیستند. این عوامل برای سیاست‌های طبقاتی، فرهنگ مربوط به آن و کلیه اشکال سازماندهی سیاسی نیز مشکلاتی ایجاد می‌کنند. خلاصه این که ما می‌دانیم که قرار دادن مجدد تغییر جامعه سرمایه‌داری در دستور روز به بازنگری دقیق سیاست‌های فرهنگی و بازسازی تئوری سیاسی تغییر نیازمند است. همگی می‌دانیم که ما همگی کوتوله‌هایی هستیم که بر شانه غولی نشسته‌ایم. و از ناهمخوانی میان نیروهای خود و وسعت موضوع نیز مطلعیم. به همین دلیل باید شبکه‌ای از نیروها در سراسر اروپا که در شرایط یکسان زندگی می‌کنند به وجود آوریم. ایجاد همکاری میان منتقدان اقتصاد سیاسی با فمینیست‌ها، طرفداران محیط زیست، فعالین کمک به فقرای جهان که از نظم فعلی انتقاد می‌کنند و یکی کردن انتقادات آنان در جهت انتقاد از مدرنیسم سرمایه‌داری خود آزمونی عملی و تئوریک است. ما می‌دانیم (و به همین دلیل هر تئوری مخالف دیگری را رد می‌کنیم) که بدون برخورد با هسته اصلی طبقه و اشکال مبارزاتی مشخص علیه استثمار و فروش کار در برابر مزد، هر نوع مخالفت و تقاضا برای آزادی منجر به از میان رفتن و ایزوله شدن در زیر هژمونی بورژوازی خواهد شد. شاید ایده گرمشی درباره این بلوک تاریخی، یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای فکری جنبش کارگری، را باید مجدداً و با هدف بازکردن هرچه بیشتر افق‌های آن بررسی نمود. روشنفکران شاهد تغییر رادیکال نقش خود در جامعه هستند. آرزوی عمیق آنان یعنی استقلال، با گسترش تفکر واحد تئولبرالیستی، هرچه بیشتر تضعیف می‌گردد. در عین حال در کارهای خود روشنفکران با توجه به ویژگی تولید انبوه آن، شاهد ظهور نیاز به رها شدن از موقعیت فرودست، و رهایی از تصاحب حاصل کارشان به وسیله دیگران و از خود واقعیت موجود کار هستیم. به همین دلیل می‌توانیم به مسئله کار و رها ساختن کار و رهایی از کار، به عنوان یک زیربنای کلی بپردازیم.

نقش اهداف مقطعی

اما رابطه میان اهداف مقطعی و روندهای تغییر نیز باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد. مسئله نیازهای مقطعی و همچنین مبارزات دفاعی به طور کلی با توجه به بحران رفرمیسم از اهمیت و ویژگی خاصی برخوردار می‌شود. نیازهای مقطعی دقیقاً با توجه به میزان تضاد با نیازهای مطرح تئولبرالیسم و برای اینکه نتایج موثری را بدست آورد به سیستمی همزمان و کنترل شده نیاز دارد. به عبارت دیگر به

فرم‌هایی نیاز دارد که بتوانند نه تنها مفهوم وسیع‌تری از حقوق اجتماعی (به عنوان اساس) بلکه امکان بکارگیری آن را نیز فراهم آورند.

در اینجا باید تصور خود را از رفرم وسیع‌تر کنیم اما در جهتی متفاوت از آنچه برخی رفقا که کمتر واقع‌گرا هستند در نظر دارند. کائوتسکی به این مسئله که آنچه یک انقلابی را از رفرمیست اجتماعی مشخص می‌سازد، این واقعیت نیست که آنها تا چه اندازه انجام رفرم را تعقیب می‌کنند بلکه در این است که آنان تا چه حد خود را بدان محدود می‌سازند، در مباحثات خود با برنشتاین در رفرم و انقلاب اجتماعی واقف بود. در اوج یکی از مباحثات شدید سیاسی درباره رفرم، در دهه ۱۹۶۰، این نتیجه حاصل شده بود که مشخصه رفرمیسم مبارزه آن برای رفرم که هر مارکسیستی باید پیشنهاد کند، نیست بلکه تمایز گذاردن میان لحظه رفرم و لحظه انقلاب است.

هر بار که با مسئله تغییر و تحول برخورد می‌کنیم به این مرحله از تحلیل می‌رسیم، و با توجه به طبیعت روندهای جهانی شدن که همه دستاوردهای بدست آمده را مورد شک و تردید قرار می‌دهند و می‌خواهند به قانون بازار به مفهوم ناب آن روی آورند، امروزه بیشتر از همیشه با بحث‌های مختلف درباره رفرم روبرو هستیم. امروزه رابطه‌ی میان مبارزات دفاعی یا مبارزه برای دستیابی به اهداف مقطعی و روند رفرم، و میان روند رفرم و بازسازی یک استراتژی تغییر و تحول، در درون مبارزه برای مدل اجتماعی و توسعه جدید قرار دارد. ایده مدل جدید است که به ایده بخش عمومی، برنامه ریزی و زیر سوال بردن اولویت داشتن بازار جان تازه ای می‌بخشد. همین ایده است که می‌تواند جای نظریه تغییر برگرفته از ایده گرامشی در باره "سنگ‌های" به هم پیوسته، یعنی یک سلسله از حرکت‌ها برای دفاع از اهداف مقطعی در برابر اقتصاد سیاسی بورژوازی و در عین حال مستحکم تر شدن در خط پیشرفت به سوی تغییر سوسیالیستی جامعه را بگیرد.

نتیجه

گشودن درهای حزب به روی جریان‌ات و واقعیت‌های جاری، حیلۀ تاکتیکی نیست بلکه جز مهم پروژۀ ماست.

اظهارات ما باید همراه با خلاقیت‌های واقعی باشد. با اعلام همه جانبه بودن حزب باید دریابیم که ما درباره اشکال سازماندهی و فرهنگ سیاسی هر دو صحبت می‌کنیم. با اعلام این که بازسازی کمونیسم نیازمند نظرات نسل جوان است، نمی‌توانیم به کار جوانان کمونیست به عنوان حرکتی جنب ساخت حزبی فراگیر نگاه کنیم.

هنگامی که اعلام می‌کنیم که کار مسئله‌ای اصلی است باید آن را در مرکز فعالیت‌های حزب قرار داده و در ترویج اجتماعی نقشی تعیین کننده یابد.

هنگامی که تصمیم گرفتیم علیه سکتاریسم و نشانه‌های محافظه کاری مبارزه کنیم، به وضوح آنچه که سدره ما در ایجاد ابتکارات توده‌ای و به ثمر رساندن مبارزات سیاسی توده‌ای برای ایجاد رفرم و مطرح ساختن موضوع هژمونی است را دیده بودیم. ما می‌خواستیم ناکارایی عمومی انزوای را بررسی

کرده و با نشانه‌های واضح خود انزوایی مبارزه کنیم.

آنچه که هیچگاه به زیر سوال برده نمی‌شود داشتن حق مخالفت است. آنچه مورد بحث قرار می‌گیرد روندی سیاسی است و چگونگی انتقال آن به دیگران مثل امروز که علیرغم همه آنچه که اتفاق افتاده برخی هنوز ویژگی اتخاذ سیاست عدم خشونت ما را و نیاز تلاش برای توافق با کلیه نیروهای دموکراتیک موجود برای به دست گرفتن شهرداری‌ها را یا نیاز برای به رسمیت شناختن کار یک اتحادیه حتی اگر ما با خط سیاسی آن کاملاً مخالف باشیم را در نیافته‌اند. امروزه ما باید بیشتر از همیشه علیه سکتاریسم و خود انزوایی مبارزه نماییم. ما باید بتوانیم افق دید خود را چنان باز کنیم که پیام پنهان در پیشنهادات سیاسی یا حرکت‌های توده‌ای را، چه با آنها موافق باشیم و چه نباشیم، دریابیم. حقیقت درون به پربار ساختن پیشنهادات سیاسی خود ما نیز کمک می‌کند. این چیزی نیست جز مبارزه برای کسب هژمونی.

کلودیا ناپلئون، یکی از متفکرین بزرگ کمونیست پس از جنگ، کسی که ما همگی به او مدیون هستیم، در دوره مباحثات مربوط به انحلال PCI (حزب کمونیست ایتالیا) مشخصاً با مسئله برنامه نیروهای کمونیست برخورد نمود. او با این مقدمه آغاز نمود که آزادسازی کار، یعنی رها ساختن پشیرت از کار، صرفاً می‌تواند هنگامی که کار دیگر نقشی محوری برای زندگی زنان و مردان و جامعه نداشته باشد امکان یابد. امروزه هنگامی است که بشر با دستاوردهای تکنولوژیک، دستیابی به این هدف را ممکن تر ساخته است.

ناپلئون سپس سوال دیگری را مطرح می‌سازد: آیا حزب کمونیست، در شرایط مناسب امروزی از نظر تاریخی، نمی‌تواند با نیرویی بیشتر در زمینه برنامه ریزی، مسئله چپ‌گیری پیشرفت تکنیکی و توسعه صنعتی را به چیزی متفاوت با روند کنونی آن تبدیل نماید؟ حل این مسئله برای روشنفکران کمونیست در درجه اول اهمیت و بدنبال آن مسائل زنان و محیط زیست قرار دارد.

ناپلئون اعلام کرد: حل این سه مسئله ورای هر نوع برنامه‌ای است که سرمایه‌داری می‌تواند ارائه نماید. و به همین دلیل باید در مرکز برنامه‌ها قرار بگیرند.

نهایتاً با بازگشت به مسئله PCI عنوان نمود که: رفقا، اگر نمی‌خواهید با این مسائل روبرو شوید چرا همچنان خود را حزب کمونیست می‌نامید و نام خود را عوض نمی‌کنید؟

ما امروزه در شرایطی قرار گرفته‌ایم که به ناپلئون و همه آن کسانی که در ایتالیا این سوالات مهم اجتماعی را مطرح می‌نمایند پاسخ دهیم. دقیقاً به این دلیل که ما می‌خواهیم در برنامه و عمل سیاسی خود با این سوالات بزرگ که تغییر در جامعه و حرکت به فراسوی نظم سرمایه‌داری را در دستور روز قرار می‌دهند برخورد نماییم، خود را کمونیست می‌خوانیم.

بقیه از صفحه ۱۷

فرهنگ تفاوت و تفاهم

البته با تشجیع و تهییج و تشویق می‌توان مردم را به تایید یک نظر برانگیخت. اما نمی‌توان آنان را به تحلیل و شناخت آن نزدیک کرد. از این‌رو سیاست‌های فرهنگی باید وسیله تشویق و ترغیب مردم به تفکر انتقادی باشد. نه آن که آنان را در ساده‌نگری‌شان تقویت کند. تا در نتیجه همچون مهره‌هایی در خدمت زندگی نامعقول درآیند. البته این روال و روش بسیاری از سیاست‌های قیام‌بانانه در جامعه‌های توده‌وار در هر کجای جهان بوده است که هر گاه به مردم و انتظارانشان در جهت تایید برنامه‌ها و سیاست‌های خود نیاز داشته‌اند، از ظرفیت‌های بالای ادارک و آگاهی مردم داد سخن می‌داده‌اند. و بر شعور بالای اجتماعی و فرهنگی آنان تاکید می‌کرده‌اند. و هر گاه هم اهداف و برنامه‌ها و عملکردشان با حرف و خواست مردم معارض می‌شده است، مردم را محتاج هدایت معرفی می‌کرده‌اند. از ناآگاهی آنها بیم می‌داده‌اند. و آنها را به پیروی از مراجع ذی‌صلاح، که البته همیشه خودشان بوده‌اند، فرا می‌خوانده‌اند.

تاکید و تکیه بر حضور توده‌وار و عیان ساده‌لوحانه مردم، از مداخله انتقادی مردم در امور می‌کاهد. امکان انتخاب آگاهانه را از آنان سلب می‌کند. در نتیجه به دموکراسی و حق تعیین سرنوشت و فرهنگ ملی زبان می‌رساند. از این‌رو باید به آموزش و تجربه‌ای روی آورد که بر مبنای می‌اندیشیم استوار باشد، و نه فقط بر اساس انجام می‌دهم. با چنین گرایشی است که مردم به سوی سرزندگی پیش می‌روند. نه به سوی انتقال مکانیکی چیزی که وایتهد آن را "افکار بیروح" نامیده است. یعنی افکاری که مورد قبول مغز واقع می‌شوند، بی آنکه در امکاناتی تازه مورد استفاده قرار گیرند. کارل مانهایم گفته است: در جامعه‌ای که باید تغییرات عمده از طریق مشورت جمعی صورت پذیرد، و ارزیابی مجدد بر مبنای بینش عقلی و رضایت باشد، ایجاد نظام کاملاً جدیدی در آموزش ضرورت دارد. نظامی که باید نیروهای اصلی خود را در جهت رشد توان‌های فکری متمرکز کند. و مبنایی اندیشگی پدیدآورد که شک و تردید را تحمل کند، و از اینکه ممکن است بسیاری از عادات و ارزش‌ها محکوم به ناپودی باشد، به وحشت دچار نشود.

هر سیاستی که به سلب احساس خویشتن بودن مردم بیانجامد و آنان را در جهت تایید کردن، تسلیم تصمیمات دیگران کند، اعتماد و اطمینان آگاهانه جامعه را در تبادل‌های فرهنگی از میان می‌برد. در هر جامعه‌ای، دولت‌مردانی که دموکراسی را با مدام تایید گرفتن از مردم، از راه تکیه بر عواطف و کیفیت‌های روانی و احساسی آنها، عمداً یا حتی سهواً خلط می‌کنند، به رشد فرهنگ و استقلال ملی و فرهنگی زبان می‌رسانند. مشارکت مردم با عاطفی شدن هر چه بیشتر، به جای انتقادی شدن تفکر، خواه ناخواه به قهقرا رفتن را تسریع می‌کند. پس نه کلی بافان پرگو نجات دهندگان فرهنگ ملی‌اند، و نه متخصصان صرفاً فن‌گرا که بخش "انتقادی" کار خود را حذف کرده‌اند. بلکه نجات و اعتلای فرهنگ ملی در راه آنهایی است که با بسط تفکر انتقادی و حضور آزادانه و مشارکت همگانی در راه توسعه انسانی می‌کوشند. و ضرورت تفاوت‌ها را در تفاهم فرهنگی درمی‌یابند.

آلمان- دورتموند:

حزب سوسیالیسم دموکراتیک آلمان در شهر دورتموند با توجه به اطلاعیه سازمان عفو بین الملل در اواسط دسامبر ۹۸ نسبت به وقوع قتل‌های اخیر و کشتار نویسندگان و روشنفکران با امضای آقای روحانی نامه سرگشاده‌ای خطاب به آقای فیشر وزیر امور خارجه آلمان منتشر نموده است که در آن به نام آزادی و صلح خواستار پایان بخشیدن به شرایط وحشتناکی گردیده که در ایران حاکم شده است.

بلژیک: در روز سه شنبه ۱۲ ژانویه ده‌ها تن از ایرانیان مقیم بلژیک در مقابل دفتر سازمان ملل متحد در بروکسل گردآمده و خواهان قطع فوری کشتار آزادیخواهان، آزادی زندانیان سیاسی و اعزام یک هیات بین‌المللی و ارجاع جنایات برای بررسی به یک دادگاه بین‌المللی گردیدند.

آلمان-نورنبرگ: کانون حمایت از نویسندگان و روشنفکران در ایران در جهت اعتراض به قتل و کشتار جنایتکارانه روشنفکران در ایران و عدم امنیت جانی نویسندگان مبادرت به تهیه و چاپ یک کارت پستال به همین مناسبت نموده‌اند که خطاب به وزیر امورخارجه آلمان و برای وی می باشد که در این کارت پستال بخشی از فراخوان ۵۰ نویسنده و روشنفکر ایرانی آمده است.

این رفقا خواستار پخش هر چه وسیعتر این کارت پستال و حمایت مالی از این پروژه شده‌اند. آدرس تماس انتشاردهندگان این "کارت پستال" به شرح زیر است:

C/o
Libresso
Buchhandlung
Bauerngasse 14
D-90443 Nürnberg
Germany

سوئیس- در پی امن اعلام شدن ایران از سوی دولت هلند که موجب به خطر افتادن موقعیت هزاران پناهنجوی ایرانی مقیم آن کشور گردیده است در ۷ فوریه هیاتی از سوی دفتر هماهنگی تدارک تریبونال بین‌المللی علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران در سوئیس دیداری با دبیرارول سفارت هلند داشت و ضمن ارائه اسناد مربوط به جنایات رژیم خواهان تجدید نظر مسئولین دولت هلند در این زمینه گردیدند.

همزمان نامه سرگشاده‌ای از سوی این دفتر به وزیر دادگستری هلند ارسال گردید.

آلمان- برلین: کانون پناهندگان سیاسی ایران در شهر برلین به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب بیانیه‌ای منتشر نموده‌اند که در آن ضمن تاکید بر بیست سال جمهوری اسلامی، بیست سال اعدام و سرکوب و شکنجه و زندان، بیست سال تبعید نوشته‌اند که: جامعه ایرانیان در تبعید در این بیست ساله فراز و نشیب‌هایی داشته، در لحظات زیادی به طور شایسته به خود برگشته به نقد خود نبسته و بر علیه ارتجاع رژیم حاکم بر ایران و حامیانش مبارزه کرده و... خوش‌بینی و سکوت نیز در میان آنها کم نبوده، که خود را پس از انتخاب رفسنجانی و بخصوص خاتمی نشان داده. اشاره به این‌که این خوش‌بینی‌ها و تزلزل‌ها چه فجایی به بار آورد در اینجا لازم نیست ولی تاکید بر ماهیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی همیشه ضروریست و...

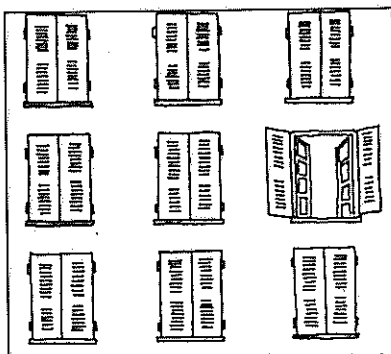
اتریش- وین: کمیته دفاع از مبارزات دموکراتیک مردم ایران در شهر وین به مناسبت سالگرد انقلاب، دو اقدام را سازمان داد. در روزهای پنجشنبه و جمعه ۱۱ و ۱۲ فوریه نمایشگاه عکس و پلاکارد با عنوان مروری بر ۲۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی در دو محل بر رفت و آمد شهر وین را برپا نموده بود که مورد استقبال عمومی قرار گرفت. همچنین در روز ۲۰ فوریه میزگردی با حضور نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان فدائیان (اقلیت) و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برگزار گردید که از استقبال خوبی برخوردار شد.

کانادا- ونکوور: در اعتراض به جنایات اخیر جمهوری اسلامی در کردستان و در حمایت از خواست‌های عادلانه خلق کرد، فراخوانی برای برپایی یک تظاهرات اعتراضی در روز شنبه ۲۷ فوریه با امضا واحدهای ونکوور حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، فعالین طیف اقلیت، انجمن مهاجرین و پناهندگان ایران و شماری از شخصیت‌ها و فعالین مستقل انتشار یافت. این حرکت اعتراضی روبروی گالری هنر شهر ونکوور برگزار گردید.

معرفی کتاب:

نام: گوشه‌هایی از وضعیت داخلی زندان‌های ایران (۱۳۵۷-۱۳۶۷)
نویسنده: صابر
انتشارات: سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران- زمستان ۱۳۷۷
صابر این جمع‌بندی از زندان را در سال ۱۳۶۷ به نگارش درآورده است و امکان انتشار آن پس از ده سال عملی گردیده است. به قول نویسنده، نوشته حاضر گوشه‌هایی از وضعیت داخلی زندان‌های ایران، پس از انقلاب ۵۷ تا زمان آغاز "خانه تکانی" جمهوری اسلامی در زندان‌ها در سال ۶۷ است. برای تهیه این مجموعه از منابع محدود نشریات سازمان‌های سیاسی ایران که قابل دسترس بود، استفاده شده است. ولی قسمت عمده آن مربوط به خاطرات نویسنده از دوران زندان در سال‌های ۶۰-۶۴ در زندان‌های سردشت، سقز، سنندج و تبریز است.
بخش‌های مختلف این کتاب مربوط به دوره قبل از خرداد ۶۰، نمونه‌هایی از اعتراضات زندان‌ها، دوران ۲۰ خرداد ۶۰، خصوصیات شکنجه‌گران، وضعیت داخلی زندان‌ها، شکنجه‌های زندان و... مشتمل بر ۲۲ بخش می‌باشد.
همانگونه که صابر خود در مقدمه نوشتارش آورده است: ما تنها قادریم گوشه‌هایی از زندگی و مبارزات زندانیان سیاسی را منعکس کنیم.
ما خواندن این جمع‌بندی از زندان را به هم توصیه می‌کنیم.
برای تهیه این کتاب می‌توانید با ارسال تمبر پستی معادل ۶ مارک در ازا هر جلد کتاب با آدرس زیر تماس بگیرید!
POSTFACH 290339
50525 KOLN
Germany

نام: مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی
نویسنده: حمید پویا
حمید پویا در معرفی این کتاب می‌نویسد: بررسی و بیان مفهوم اقتصاد سوسیالیستی و در این ارتباط کلیت سوسیالیسم امروز از جهات مختلفی ضرورت دارد و این کار وقتی بطور صحیح و به نحوی شایسته و سودمند صورت می‌گیرد که اولاً نظریات اولیه مارکسیستی در زمینه سوسیالیسم که دارای اعتبار عام و معتبر هستند همچنان بطور واقعی حفظ گردند و در ثانی تا حدی که شرایط بعدی در زمان‌های اخیر و تاکنون ممکن می‌سازد از دیدگاه طبقاتی کارگری و علمی، نظریات نوینی در این زمینه بدست آیند و بدینگونه آن مفهوم تکامل داده شود.
کتاب فوق مشتمل بر ۷ فصل می‌باشد. کلیاتی درباره‌ی مفهوم سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی، سوسیالیسم بمثابه روند نابودی تضاد انسان با انسان، شیوه کار در اقتصاد سوسیالیستی، تولید و مبادله کالایی در اقتصاد سوسیالیستی، قانون اساسی و عام تولید سوسیالیستی ملاحظاتی پیرامون تولید سوسیالیستی و قانونمندی اساسی آن، مسئله سوسیالیسم در اتحاد شوروی سابق.



در سهایی از انقلاب اکتبر

حیدر

بخش یکم

فروپاشی اتحاد شوروی و نظام سیاسی حاکم بر این کشور و کشورهای بلوک پیمان ورشو، برای همه بویژه برای کسانی که از تز "پیروزی سوسیالیسم" در شوروی دفاع می‌کردند و خود ما نیز در این زمره بودیم و علیرغم انتقاد به این یا آن جنبه از "انحرافات بوروکراتیک" در شوروی و سیاست‌های خارجی و داخلی حزب کمونیست شوروی و مرزبندی‌هایی با استراتژی و تاکتیک‌ها و دیدگاه‌های حاکم بر آن، ایده "سوسیالیسم واقعا موجود" در شوروی را پذیرفته بودیم، یک شوک جدی بود.

گرچه استقلال جنبش فدایی از قطب‌های جهانی از همان بدو بنیان‌گذاری‌اش، به شکل‌گیری نوعی تفکر مستقل و تلاش برای جستجو و پیشبرد مشی‌ای منطبق بر شرایط خود ویژه ایران و متفاوت از رهنمودهای قطب‌های جهانی منجر شد و در عمل نیز مشی‌ایکه جنبش فدایی در مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری شاه اتخاذ کرد نه تنها مغایر با نسخه‌پیچی‌های قطب‌های جهانی بلکه در تقابلی آشکار با آن بود و جنبش فدایی، جنبشی کاملا مستقل و متکی بخود بود ولی این استقلال عمدتا در چارچوب عمل و اتخاذ مشی در عرصه ملی محدود می‌شد و تا آنجا که به دیدگاه درباره مسائلی نظیر ساختمان سوسیالیسم، ماهیت اتحاد شوروی و... مربوط می‌شد ضمن وجود گرایش نظری به این یا آن قطب، عموما مسائلی مربوط به آینده قلمداد می‌شدند که پاسخ‌های کاملا مشخصی برای آنها ارائه نمی‌شد و تا حدودی در پرده ابهام بودند.

پس از انقلاب نیز بجز اکثریت، بقیه بخش‌های جنبش فدایی کمابیش چنین موضعی را حفظ کردند گرچه این استقلال نسبی، نقطه قوتی بود که اثرات این شوک را محدود می‌کرد ولی بهررو شوکی که وارد آمد سنگین بود.

در وهله نخست برایمان روشن شد که تصویر و تصویری که ما از جامعه شوروی داشتیم با واقعیات موجود در این جامعه فاصله بسیاری دارد. در موارد زیادی ما تبلیغات دروغین بوروکراسی حاکم در شوروی درباره‌ی نقش شوراها، ارگان‌های توده‌ای، پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، رفاه عمومی و غیره را ساده‌لوحانه باور کرده و حقیقت پنداشته بودیم و ارزیابی‌هایمان بر این پایه استوار بود و لاجرم نادرست و غلط از آب درآمد.

تامل‌های اولیه نشان می‌داد که مساله صرفا اشتباه در ارزیابی و باصطلاح یک خطای باصره نبوده و عمیق‌تر از آنست. برای کسانی که نمی‌خواستند یک شبه رنگ عوض کرده و خود را با جریانات موسمی، همسو سازند و صادقانه در جستجوی حقیقت بودند و

شور و انگیزه تلاش و مبارزه برای پی‌ریزی جهانی بهتر، رهایی و بهروزی انسان در آنها به سردی نگرائیده بود، این شوک محرک تلاش برای بازنگری در باورهای گذشته و کند و کاو برای دست یافتن به نگرش نوینی نسبت به انقلاب اکتبر و تحولات تاریخی پس از آن بود.

البته این برای نخستین بار نبود که انقلاب اکتبر در مرکز توجه‌ها قرار می‌گرفت. رویدادهای مهم تاریخی، از آن جمله انقلابات بزرگ، تأثیرات محوشدنی بر روند تکامل جامعه بشری می‌گذارند و انقلاب اکتبر پس از کمون پاریس، دومین انقلاب بزرگ کارگری بود که تأثیرات عظیم جهان‌گستر داشت و تحولات قرن بیستم به نحو گسست‌ناپذیری با انقلاب اکتبر، سرنوشت و نتایج آن گره خورده است و این تحول تاریخی در این قرن همواره در مرکز تحلیل‌ها قرار داشته است. منتها تفاوت اصلی اینست که در گذشته برای بخش مهمی از جنبش کمونیستی از جمله خود ما، تجربه انقلاب اکتبر، بمثابة تجربه تاریخی پیروزمند در نظر گرفته می‌شد و در سهایی نیز که از آن گرفته می‌شد بر چنین پایه‌ای استوار بود، حال آنکه این بار بمثابة یک تجربه تاریخی شکست خورده می‌بایست مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت و در نتیجه در سهایی نیز که از آن می‌توانست گرفته شود، کاملا متفاوت از گذشته می‌بایست باشد. این تلاش در عین حال بمعنی بازنگری در دیدگاه‌ها و بنیادهای تئوریک گذشته و کوشش برای دست یافتن به نگرش نوینی نسبت به انقلاب اکتبر و تحولات دهه‌های پس از آن بود.

شکست کمون پاریس، پایانه قرن نوزدهم را رقم زده بود ولی درس‌های این شکست تئوری علمی و انقلابی را گام‌های مهمی به پیش برد. مارکس در زمره نخستین کسانی بود که به تعمق جدی درباره‌ی علل شکست کمون پاریس پرداخت. گرچه ارزیابی مارکس این بود که شکست کمون در تحلیل‌هایی ناشی از این بود که تکامل سرمایه‌داری در فرانسه و جهان در آن مقطع هنوز به سطح بالای کافی نرسیده بود ولی با این وجود، درس‌های مهمی را از این تجربه تاریخی بیرون کشید که موجب تکامل سوسیالیسم علمی شد. در کمون پاریس، مارکس نوع (تیپ) نوینی از دولت و حاکمیت طبقه کارگر را کشف کرد و تأکید نمود که "کمون پاریس ثابت کرد که طبقه کارگر نمی‌تواند بطور ساده مانشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش بکار اندازد."

مارکس اقدامات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی کمون پاریس را مورد بررسی قرار داده و عدم قاطعیت کمون در برابر بورژوازی را مورد انتقاد قرار داد و به این موضوع اشاره کرد که پیروزی انقلاب سوسیالیستی بطور هم‌زمان در یک دسته از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری امکان‌پذیر خواهد بود.

عمر کمون پاریس کوتاه بود، و بورژوازی توانست در عرض هفتاد و دو روز نخستین دولت کارگری را سرنگون کرده و به خون غرقه سازد و این شکست اقدامات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کمون گرچه تجربه نوینی در تاریخ بود ولی دو ماه و اندی مدت زمان بسیار کوتاهی بود که بتوان درباره‌ی نتایج

بعدی و سیر تحولات این اقدامات اظهارنظرهای قطعی کرد.

دولت کارگری‌ای که با انقلاب اکتبر شکل گرفت، برخلاف کمون پاریس از جنگ سهمگین داخلی و مقابله با دخالت‌های امپریالیستی، پیروزمند بیرون آمد. بلشویک‌ها و در رأس آنها لنین، درس‌های تجربه کمون پاریس را کاملا مدنظر داشتند و بخش مهمی از اقدامات آنها ملهم از این تجربه بود، ضمن اینکه آنها تلاش کردند از مرتکب شدن به اشتباهات کمون پاریس، از آن جمله عدم قاطعیت در برابر بورژوازی احتراز کنند. قاطعیت بلشویک‌ها و حکومت شوراها در برابر بورژوازی متضمن پیروزی در جنگ داخلی بود، ولی علیرغم این پیروزی، دومین انقلاب بزرگ کارگری از درون روند انحطاط را سیر کرد و به شکست انجامید. از همین رو نیز تجربه تاریخی نوینی متمایز از تجربه کمون پاریس بود و درس‌هایی نیز که از این شکست می‌توان گرفت متفاوت از درس‌های شکست کمون پاریس و در راستای تکمیل و تکامل آن درس‌ها می‌تواند باشد.

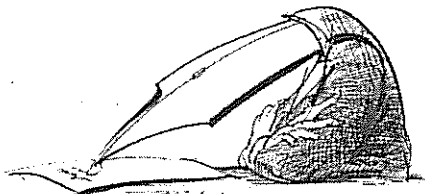
سئوالاتی که هم اینک در رابطه با انقلاب اکتبر و سرانجام آن مطرح می‌شود بسیار گسترده و متنوع است. که جنبش بین‌المللی چپ هنوز در نیمه راه پاسخ‌گویی به مسائل مطروحه است. نوشته حاضر نیز تنها تلاش بسیار محدودی است برای پاسخ‌گویی به پاره‌ای از مسائل مطروحه در رابطه با درس‌های انقلاب اکتبر که بیشتر طرحی است برای بحث و نتیجه‌گیری‌های آتی.

از جمله سئوالاتی که مطرح می‌شود، اینست که چرا انقلاب اکتبر به چنین سرنوشتی دچار گردید و با شکست مواجه شد؟ اشتباهات و انحرافات دوره‌ی گورباچف، برژنف، خروشچف بود که چنین سرنوشتی را رقم زد یا انحرافات و اشتباهات دوره استالین؟ و یا نه، اشتباهات و انحرافاتی که از همان فردای انقلاب اکتبر شروع به نطفه بستن کرد، با رشد خود انقلاب اکتبر را خفه کرد؟ و یا...

برخی‌ها سیاست‌های دوره‌ی گورباچف را علت اصلی می‌شمارند، عده‌ای هنوز "کودتای" خروشچف و رویزیونیسم خروشچفی را منشا اصلی این شکست قلمداد می‌کنند، عده‌ای دیگر پیروزی استالین بر اپوزیسیون تروتسکیست، تثبیت موقعیت جناح وی و "استالینیزم" را علت اصلی شکست ارزیابی می‌کنند و غیره... تا ملی مجدد در روند تاریخی انقلاب اکتبر، مرا به این نتیجه رهنمون کرده است که انحرافات و اشتباهاتی که از همان فردای انقلاب اکتبر و زمان رهبری لنین شروع به نطفه بستن کرد، با رشد خویش انقلاب اکتبر را از درون خفه کرد و تلاش برای گذار به سوسیالیسم را با شکست مواجه ساخت.

"استالینیزم" تجلی بارز رشد و مسلط شدن انحرافات و انحطاط انقلاب اکتبر بود و خروشچف‌یسم، برژنف‌یسم و گورباچف‌یسم، تسلاوم منطقی - تاریخی آنست. اما این انحرافات چه بودند؟ بر چه بستری، چگونه و چرا شکل گرفت؟

- ادامه دارد -



بهاران خجسته باد

هوا دلپذیر شد،

گل از خاک بردمید

پرستو به بازگشت،

بزد نغمه‌ی امید

به جوش آمده‌ست خون درون رگ گیاه

بهار خجسته فال خرامان رسد ز راه

به خویشان، به دوستان، به یاران...

هر سال به هنگام بهاران با شنیدن نغمه‌ی ترانه‌ی "بهاران خجسته باد" خاطره‌ی میلیون‌ها تن از مردم سرزمین ما به دور دست بهاران انقلاب پرواز می‌کند و یاد آغازی بهار آزادی و شور زندگی در دل‌ها زنده می‌شود. شنیدن این ترانه، یاد دیگری را نیز در خاطره‌ها زنده می‌کند، یاد کرامت دانشجویان را، چرا که گفته می‌شود که شعر این ترانه را کرامت دانشجویان سرورده است. اما تردیدهایی در این زمینه وجود دارد که سرودن آن را به فرد دیگری نسبت می‌دهد. برای روشن شدن این مسأله و چگونگی سرایش این سرود و ترانه‌ی آن، با یکی از یاران کرامت دانشجویان، عباس سماکار در این باره گفتگو کرده‌ایم:

اتحاد کار: آقای سماکار، آیا شما می‌دانید که چه کسی شعر "بهاران خجسته باد" را گفته، و آیا واقعیت دارد که این شعر را کرامت دانشجویان سرورده است؟

عباس سماکار: شعر "بهاران خجسته باد" سروده‌ی کرامت دانشجویان نیست، بلکه، سروده‌ی دکتر علی عبیده است. و فکر می‌کنم که علی عبیده این شعر را در حدود سال‌های ۱۳۴۵ شمسی، زمانی که نماینده‌ی ایران در سازمان ملل بود گفته باشد. و شنیده‌ام که او پیش از این‌ها یکی از اعضای حزب توده بوده است که بعدها در وزارت امور خارجه مشغول بکار شد، و سر از پست نمایندگی ایران در سازمان ملل درآورد. اما این که چرا سرایش این شعر به کرامت دانشجویان منتسب شده است، داستانش به این صورت است که در یکی از روزهای نزدیک عید سال ۱۳۴۷، وقتی من با کرامت دانشجویان از سر کلاس مدرسه‌ی سینما و تلویزیون برمی‌گشتم، در خیابان نادری، با دیدن بساط ماهی‌فروشی‌های شب عید، و تنگ‌های بلور و ماهی‌های قرمز کوچک و سبزه و چراغ زنبوری‌های روشن حال خوشی یافتیم و به کافه‌ی نادری رفتیم و لبی تر کردیم و در آن جا، تحت تاثیر همان فضا، من همین شعر "بهاران خجسته باد" و یک شعر دیگر را که در مجله‌ی سپید و سیاه چاپ شده بود و در دفترچه‌ی بغلیم یادداشت کرده بودم برای او خواندم. دانشجویان هم که از این شعرها خوشش آمده بود، فوراً دفترچه‌اش را از جیب درآورد و این شعرها را در آن یادداشت کرد.

البته آن شعر دوم را چندان به خاطر ندارم، ولی فکر می‌کنم این طور شروع می‌شد: با همین دیده‌گان اشک‌آلود / از همین روزن گشوده به دود / به پرستو، به گل، به سبزه درود... بعدها، دانشجویان مدرسه سینما را ول کرد و تحت تاثیر صمدبهرنگی، رفت در یکی از روستاهای مسجدسلیمان معلم شد. و وقتی بار اول به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش در آن روستا به زندان افتاد،

این شعر را که به صورت یک ترانه سرود درآورده بود با دیگر زندانیان سیاسی می‌خواندند.

وقتی کرامت از زندان آزاد شد، من آهنگ این سروده را به همسان‌شکلی که بچه‌ها در زندان می‌خواندند چند بار از دهان او شنیدم. اما این آهنگ با آهنگی که اسفندیار منفردزاده روی این شعر گذاشت تفاوت داشت.

بعدها، دانشجویان بار دیگر به همراه گروه دوازده نفره‌ی ما، که خسرو گل‌سرخ‌ی هم جزو آن بود به زندان افتاد. در این دوره، ساواک، دانشجویان را به خاطر آن که هنگام شکنجه شدن، بازجویی را کتک زده و از خود روحیه‌ی قوی و محکمی نشان داده بود، همواره به صورت انفرادی در سلول نگه می‌داشت و مانع از آن می‌شد که دیگر زندانیان در معاشرت با او روحیه‌ای تهجمی بیابند. ساواک این حالت را تا بعد از دادگاه دوم و دوران انتظار برای اجرای حکم اعدام، که خسرو و کرامت را در یک سلول قرار داد حفظ کرد، و فقط در یک مورد دیگر آن را شکست. و آن هم زمانی بود که بازجویی‌های اولیه به پایان رسیده بود و من یک روز دیدم که در باز شد و کرامت را به سلول من آوردند. فردای آن روز هم ما را برای بازپرسی به دادرسی ارتش بردند. بعد از بازپرسی، ما را به یکی از سلول‌های وسط اوین، به قسمت پشت نگهبانی، و در جایی که سلول‌های حمام قرار داشت منتقل کردند. سلول‌های این قسمت، به دلیل دور بودن از دفتر نگهبانی، سلول‌های مناسبی برای حرف زدن با دیگر زندانیان بود، و اگر ما هنگام بازگشت از دست‌شویی، حتی در سلول‌های دیگر را باز هم می‌کردیم، نگهبان‌ها کمتر متوجه می‌شدند.

همین که ما در این سلول‌ها قرار گرفتیم و نگهبان در را بست و رفت، کرامت شروع کرد روی دیوار سلول بغلی مرس زدن، و چیزی نگذشت که جواب مرس او، با ضربات مشابه‌ی روی دیوار داده شد و کرامت از خوشی به هوا پرید و برای من که هنوز زبان مرس را یاد نگرفته بودم توضیح داد که شکراله پاک‌نژاد از سلول بغلی ماست. من با نام پاک‌نژاد در بیرون از زندان آشنا شده بودم. او یکی از اعضای گروه فلسطین بود که به همراه ناصر کاخساز، محمدرضا شالگونی و چند تن دیگر دستگیر شده بود. این گروه، به خاطر مقاومتش در بازجویی‌ها و دفاعیاتش در دادگاه معروف شده بود. ولی پاک‌نژاد در این میان از همه‌ی آن‌ها معروف‌تر بود، زیرا دفاعیات دادگاه او، توسط یوسف آلیاری، که از دوستان کرامت بود و بار اول هم همراه او به زندان افتاده بود، (موقع آزادی از زندان) بیرون آورده شده و انتشار یافته بود. حتی شاه هم در یک مصاحبه با عصیانیت درباره پاک‌نژاد سخن گفته بود و این موضوع، او را در ذهنیت ما انسان بسیار مبارز و بسیار مهمی جلوه می‌داد. از این رو بین کرامت و پاک‌نژاد الفتی دیرین وجود داشت که این غیبت یکی دو ساله، این دوستی را شدت بخشیده بود. آن‌ها باز با مرس با هم صحبت کردند و ناگهان کرامت به یاد گذشته‌ها شروع به خواندن سرود "بهاران خجسته باد" کرد و بلافاصله پاک‌نژاد نیز از سلول بغلی با او هم صدا شد و من هم که این سرود را بلد بودم با آن‌ها خواندم. ما با خواندن این سرود به قدری به هیجان آمده بودیم که متوجه نشدیم که صدایمان آنقدر بالا رفته که نگهبان‌ها شنیده‌اند

عباس سماکار

و پشت در سلول‌ها گوش می‌دهند. ناگهان در سلول‌ها باز شد و نگهبانان خشمگین در برابر ما قرار گرفتند و ما را به بازجویی بردند. در آن جا هر کدام از ما را مدتی در اتاق‌های سرد و لخت، به تنهایی نگه داشتند و بعد به سلول‌های مان بازگرداندند. فردای آن روز هم باز ما را به خاطر این سرودخوانی به بازجویی بردند و این بار هم بدون آن که کتکی بخوریم به سلول‌ها بازگرداندند. و من فکر می‌کنم که بازجویا به خاطر بیمی که از واکنش کرامت دانشجویان داشتند ما را نزدند. آن‌ها نمی‌خواستند که به خاطر این مسئله کوچک کاری کنند که دانشجویان دوباره در روی آن‌ها بایستند. و الی، یک کتک حسابی خورده بودیم. ولی، همان روز سلول ما را از هم جدا کردند و ده روز بعد از این ماجرا، وقتی مرا از سلول انفرادی به یک سلول دیگر نزد بچه‌های گروه خودمان آوردند، اسفندیار منفردزاده، یوسف آلیاری (۱) و یکی دو تن دیگر را در آن سلول دیدم. آن جا من ماجرای سرودخواندن را برای بچه‌های بازگو کردم. یوسف آلیاری که از شنیدن نام دانشجویان و پاک‌نژاد به هیجان آمده بود، شروع به خواندن این سرود کرد و من هم با او هم صدا شدم. منتهی این بار دیگر صدایمان بالا نرفت، و در این جا اسفندیار منفردزاده برای اولین بار با این سرود آشنا شد.

ما در طول روزهای بعد، بارها این سرود و شعر دیگری را که سروده‌ی احمد شاملو بود و "یک شب مهتاب" نام داشت، با آهنگی که منفردزاده روی هر دوی آن‌ها گذاشت خواندیم. و منفردزاده وقتی از زندان آزاد شد، به همراه همسرش شهلا، و چند تن از زندانیان دیگر، که یکی از آن‌ها اکنون ساکن شهر بخوم آلمان است، این ترانه سرود را اجرا و ضبط کردند. و من وقتی این ترانه - سرود را در آن بهار آزادی از رادیو شنیدم، یک باره تمام آن سالیان دراز به سرعت باد از پیش چشمانم گذشت و آوای موسیقی، چون اشعه‌های سوزان از سر و زویم فرو ریخت و مرا غرق آرزوهای دور کرد. اکنون نیز هر بار این ترانه سرود را می‌شنوم، یاد یاران جانباخته، و یاد روزهای آزادی چون چشمه‌های روشن خورشید در دلم می‌جوشد.

* * * * *

(اسفندیار منفردزاده و یوسف آلیاری از اعضای جنبی گروه ۱۲ نفره ما بودند. ساواک در کنار گروه ما، بیش از پنجاه شصت نفر دیگر را هم از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و روزنامه‌های دیگر، و از کانون پرورش فکری و رادیو و تلویزیون دستگیر کرد که هر کدام به تناسب میزان نزدیکی و ارتباط با افراد گروه و پرونده‌ی ما آزاد یا به زندان محکوم شدند. از میان آن‌ها، ساواک، منفردزاده را برای شش ماه در زندان نگه داشت و یوسف آلیاری را در یک دادگاه فرمایشی به ۱۵ سال زندان محکوم کرد. یوسف آلیاری بعداً در رژیم جمهوری اسلامی نیز به زندان افتاد و اعدام شد. او که از اعضای کمیته مرکزی سازمان راه کارگر بود، موقع اعدام، زیباترین وصیت‌نامه‌ای را که یک انسان زندانی می‌تواند بنویسد نوشت و پیام خود را در آخرین دم زندگی نیز با شهامت و زیبایی هر چه تمام‌تر سرداد.)

شماره ۵۹

اسفند ۱۳۷۷

مارس ۱۹۹۹

ETEHAD KAR
MARS 1999
VOL 5. NO. 59

بها معادل :

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرس های زیر
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اتریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان

49-2241310217

شماره تلفن سازمان

(۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

آدرس پستی الکترونیکی

etehadekacybercable.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت
WWW.etehadefedaian.org

بهاران فیهسته باد !

در نخستین بهار آزادی، هنگامیکه سرود "بهاران فیهسته باد" با نغمه فتح فروردین در هم آمیخت، آنگاه که فورشید آزادی از اعماق سیاهی سر بر کشید و بر جان و زندگی ما تابیدن گرفت، بغر شوم، چه آسان بر بام خانه ما بال کشود و نور و روشنائی را به بند کشید. ارغوان هنوز بر بستر صبرا نیارمیده بود، که بهار آزادی در دست دیو شب پزمرد.

از نخستین بهار آزادی تا نوبهار امسال، ۲۰ سال گذشت. در بستر این زمستان بیست ساله، چه ژاله ها که بر سنگ نیفتاده، فون شد، تا یاس در باغچه خانه ها به گل نشیند.

آری، به گل نشستن یاس در نوبهار امسال طلیعه دیگری دارد. فرا رسیدن بهار، عطر گلها، نغمه پر نده ها، رنگ شکوفه ها، سرسبزی چمن ها، بوی خاک کوهسارها و هفتی بوته های فُشک شورزارها، همه و همه کاشتن بذر شادی را در دل تناور زندگی نوید می دهند. نوبهار امسال را به یاد تمامی انسانهایی که علیه دیکتاتوری و استبداد پیا فاستند و در راه آزادی و عدالت اجتماعی جان بافتند، به مردم ایران شادباش می گوئیم.

هر روزتان نوروز

و نوروزتان پیروز و فیهسته باد !

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

نوروز ۱۳۷۸

۸ مارس ، ۱۷ اسفند روز جهانی زن گرامی باد

بیداد جنسی ، محرومیت یک نیم بشریت از حقوق خود ، البته به درجات متفاوت در جوامع گوناگون ، انگیزه مبارزه زن و حقانیت این مبارزه ، سبب پدیداری این روز جهانی است . وجود روز جهانی زن به یک معنا نشان مبارزه مشترک علیه نابرابری های معین و برای حصول اهداف واحدی است . دشمنی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی با آزادی زنان و برخورد کوردلانه و قرون وسطائی آنان با حقوق زن ، ریشه در اعتقادات ضد زن و اسلامی حاکم بر جامعه ما دارد .

علیرغم موانع گوناگون ، محرومیت و استثمار مضاعف در کار و اشتغال و تامین معاش ، محدودیت در استفاده از امکانات آموزش و پرورش ، نابرابری در قوانین ازدواج و طلاق و مقررات اداری و قضائی ، اجحاف و تبعیض در فعالیت های فرهنگی ، هنری و ورزشی و دیگر محدودیت ها تا محرومیت آنان از حق انتخاب پوشش ، زنان کشورمان لحظه ای از مبارزه برای کسب حقوق خود دست نکشیدند . حاصل مبارزه آنان در طول این سال ها به اشکال گوناگون و مقاومت آنان در مقابل قوانین عقب مانده جمهوری اسلامی ، امروز آنان را به جلوی صحنه مبارزه سیاسی در ایران کشانده است .

مبارزه علیه نابرابری های عمیق و حاد ، بی شک مبارزه ای دشوار علیه رژیم حاکم و نیز علیه سنتن مردسالاری در جامعه ما است . هر چه قدر هم که این موانع قوی باشند ، تجربه نشان داده است که مبارزه مستمر و دائمی زنان به تدریج موانع را یک به یک از بین می برد و زنان بیش از پیش به حقوق واقعی خود در جامعه دست می یابند .

دمکراسی و عدالت واقعی بدون برابری کامل حقوق زن و مرد ناممکن است .

با امید به تحقق چنین روزی ، ۸ مارس ، روز جهانی زن را به زنان ایران و جهان تبریک می گوئیم